به فرمان

شاهنشاه آریامهر

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق
انجام بگیرد نخستین کار آن است که مآخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس
محققان واقع شود .

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف شده هنوز
به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقت شایسته انجام نگرفته است
امّا کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است
و البته هر پژوهنده ای نمی تواند با چندین زبان بیگانه آشنائی داشته باشد .

برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می کوشد کتابهای فارسی
را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه های خطی آنها از دسترس
علاقه مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را که به زبانی دیگر تألیف
یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد .

پرویز ناتل خانلری

دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران

منابع تاریخ و جغرافیای ایران ۲۲۰.

دیانت زرتشتی

مجموعهٔ سه مقاله

از

پروفسور کای بار ، پروفسور آسموسن ، دکتر مری بویس

ترجمهٔ

فریدون وهمن



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۶۸»

از این کتاب ۱۵۰۰ نسخه در پائیز ۱۳۴۸ درچاپخانهٔ داورپناه
چاپ شد

فهرست مطالب

مقالهٔ سوم

مقدمهٔ مترجم

دیانت زرتشتی از ادیان کهن ایرانی است که درین سرزمین بوجود آمده، نشو ونما پیداکرده، قرنهای متمادی میلیونها نفر را تحت نفوذ عوامل روحانی‌ومبانی‌وتعالیم خاص‌خود داشته، درطول‌تاریخ نشیب وفرازها یافته، وسرانجام با غلبهٔ اسلام برایران از شوکت و نفوذ افتاده است. این دیانت که امروزه فقط گروه معدودی درایران وهند شعائرآن را پاسداری می‌نمایند ازچند جهت قابل مطالعه وتحقیق است. اول آنکه در ایران به دنیاآمده، قرنهادیانت رسمی‌کشورما بوده وطبعاً برای دست یافتن به‌تاریخ تمدن و سرگذشت اجتماعی ملت ایران از آغاز تا به امروز مطالعهٔ آن در زمان‌ها وقرن‌های مختلف لازم وضروری است. اهمیت دیگر این تحقیقات ازجنبهٔ تاریخ ادیان ودرمطالعهٔ تطبیقی ادیانی است که از ایران نشو و نما یافته‌اند. در دنیا کشورهائی‌کـه ادیان بزرگ از خاکشان ظهور نموده باشد بسیارکم ومعدودند ودر میان آنها از سرزمین ایران چندین دیانت بوجود آمده که میلیونهامردم جهان را تحت نفوذ وسلطهٔ معنوی خود داشته است. دیانت زرتشتی یکی ازآنهاست. نکتهٔ مهم‌تری که تحقیقات درین زمینه را

حائز اهمیت می‌سازد آن است که قدیمی‌ترین اسناد به زبان ایران باستان یعنی زبان اوستائی متون مقدس این دیانت را تشکیل می‌دهد و طبعاً دست یافتن به‌معانی ومفاهیم این متون گرانبها با پی‌جوئی وتحقیق در مبانی این دیانت ملازمه دارد.

ظهور حضرت محمد وآمدن اسلام به ایران توسط اعراب جامعهٔ زرتشتی را به صورت اقلیت کوچکی درآورد. ازآن زمان تاچهل پنجاه‌سال قبل یعنی قریب به سیزده قرن ، ازسرگذشت اجتماعی ومعنوی این جامعه زیاد چیزی نمی‌دانیم. آنقدر که تاریخ نشان می‌دهد در زمان خلفای عباسی خاصه در زمان خلیفه مأمون (۸۱۳ – ۸۳۳) زرتشتیان با استفاده از نفوذ خاندان ایرانی‌الاصل برمکی به تدوین وتألیف‌کتب وآثارمذهبی‌پرداختند، وبا استفاده از آزادی‌های مذهبی ، رسوم و آداب دیانت خود را تحکیم نمودند. اما ازاین دوران به بعد اطلاعات ما ازوضع این جامعه بسیار کم‌و محدود است. ایجاد سلسله‌های گوناگون درگوشه وکنار ایران و جنگها و خونریزی‌ها طبعاً آنان را نیزدرامان نگذاشت ووقفه‌ای‌کامل درفعالیت‌های ادبی و دینی ایشان بوجودآورد. به مرور زمان اکثریت زرتشتیان ایران‌در دو شهر یزد وکرمان گردآمده و در محله‌ای مخصوص سکنی‌گزیدند. این گروه اغلب مورد اذیت وتعرض همشهریان متعصب خود قرار می گرفتند و دانان لقب نامناسب «گبر» یا«مجوس» اطلاق‌می‌گردید. ازآداب وتشریفات مذهبی ایشان کسی اطلاعی نداشت و به کتب مقدسه و متون مذهبی ایشان دسترسی حاصل نبود . در این میان ، افراد جامعهٔ زرتشتی کماکان درحفظ رسوم و آداب نیایشی خود پایداری می‌ورزیدند اما اصول اعتقادات فردی ایشان را کتبی مانند **روایات ایرانی** ، **صد در** ، **اردای ویراف** نامه و غیره ، که نوشتهٔ موبدان ومحتوی صدها دستورالعمل وراهنمائی درمسائل مربوط

به زندگی و مرگ و جسد و روح و نجاسات و پلیدی‌ها و غیره و غیره می‌باشد تشکیل می‌داد. موبدان با آنکه متون اوستائی را در تشریفات دینی ازحفظ تلاوت می‌کردند اما اغلب به معانی آن آگاهی نداشتند. قسمتهائی ازاوستا به کمك ترجمهٔ پهلوی آن کمی قابل فهم بود اما این ترجمه‌ها رسا و گویا نبود. دراوستا اسامی وافعال دارای صورتهای پیشرفتهٔ دستوری است. هر اسم درحالتهای گوناگون صرف می‌شود وسه جنس مؤنث ومذکر وخنثی، وسه حالت مفرد وتثنیه وجمع‌دارد. اغلب موبدان زرتشتی‌بدین نکات‌آگاهی نداشتند وازآنجاکه زبان پهلوی فاقد این حالات دستوری است آنچه که برمبنای این زبان از متون اوستائی ترجمه می‌کردند مبهم و نارسا و اشتباه بود.

متجاوز از یك قرن پیش توجه مستشرقین وزبان‌شناسان اروپائی به دیانت زرتشتی ومتون اوستائی جلب شد وهم زمان باکشف کتیبه‌ها وسنگ نبشته‌ها وکوشش در خواندن آنها زبان اوستائی نیز مورد تحقیق و مطالعه قرارگرفت. سرانجام یك قرن کوشش ده‌ها دانشمند که صمیمانه درین راه کوشیدند پرده از راز این زبان برگرفت. گرامر ودستورزبان اوستا تدوین شد، ترجمه‌های‌متعدد ازقسمتهای مختلف‌آن به زبان‌های زندهٔ دنیامنتشر گشت، لغت نامهٔ مفصل وجامع‌آن تدوین گردید، وبه کمك علم زبان‌شناسی معلوم شد که مجموعهٔ اوستا دریك زمان وتوسط یك نفر تدوین نشده بلکه فقط گاتها ـ و شاید قسمت عمدهٔ آن ـ که صورت قدیمی‌تر و کهنه‌تر آن زبان است می‌تواند به زرتشت منسوب گردد[1].

دست یافتن به معانی متونی که قرنها چون راز سربه مهرکسی ازآن

۱ـ برای اطلاع بیشتر ازنحوهٔ تحقیقات مستشرقین وفهرست آثار آنها به متن همین کتاب فصول اول وسوم مراجعه بفرمائید.

چیزی نمی‌دانست موجب ایجاد تحولی در جامعهٔ زرتشتیان هندوستان گردید. برخی ازموبدان به تحصیل اوستا در نزد دانشمندان غربی پرداختند و آن را باهمان روش واسلوب علمی وانتقادی که شیوهٔ غربیهاست به سایرین تعلیم دادند وبا سپاس وقدردانی ازکوشش‌های زبان‌شناسان غربی به ترجمه وتألیف کتب وتدوین مجموعه‌های دینی وتاریخی زرتشتی پرداختند.

اوستا شناسی درکشور ما علم جوانی است و درین مقام جا دارد که از استاد فقید شادروان پورداود که پیشرو این علم درایران بود و مدت پنجاه سال با پایمردی و پشتکار به ترجمه و نشر متون اوستا پرداخت با سپاس فراوان یادکنیم. روانش شاد باد.

اما خواندن متون‌اوستائی وتحقیقات‌گوناگونی که توسط گروه بزرگی از دانشمندان غربی وشرقی درزمینهٔ مذهب قدیم ایران به عمل آمده‌هنوز همهٔ مشکلات را حل نکرده ومسائل گوناگونی دراین گونه مطالعات وجود داردکه باید با دقت وبی‌نظری مورد تحقیق علمی وصحیح قرارگیرد.

موضوع زمان زرتشت و محل ظهور او هنوز به نحوی که جملگی دانشمندان را راضی نماید حل نشده است. برخی عقیده دارند که وی از مشرق ایران ظاهر شده وزمان او مقارن با دوران کوروش‌کبیر بوده است. برخی می‌گویند که قدمت زبان گاتها - یعنی سرودهائی‌که به خود زرتشت منسوب است - به زمانی دورتر از قرن ششم قبل از میلاد می‌رسد و اگر بخواهیم قدمت آن را باسرودهای ودا مقایسه‌کنیم باید ناگزیر زمان‌زرتشت را بسیار عقب‌تر بدانیم. گروه اول این نظریه را زیاد قانع‌کننده نمی‌دانند زیرا درموارد متعدد دیده شده که زبان یا لهجهٔ محافظه کاری در ناحیه‌ای صورت قدیمی خود را حفظ نموده ودستخوش تغییر نشده. امروزه نیز این امر مورد دارد.

درتعیین زمان تدوین گاتها وقسمتهای مختلف اوستا باید از مراجعه به متون اوستائی چشم بپوشیم زیرا در اوستا نکته و اشاره‌ای که ما را با تاریخ متقن ومستندآن روزگاران مرتبط سازد وجود نداردوگرچه‌می‌توانیم حدود و نام برخی شهرها و نقاط را برمبنای اطلاعات متون اوستا بدست آوریم اما در مورد تاریخ و زمان دامنهٔ تحقیق و فعالیت ما محدود وکوتاه است.

تدوین تاریخ مستند و دقیق دیانت زرتشتی از آغاز تا زمان حاضر و نیز دست یافتن به حقیقت اصلی واساسی‌دیانت زرتشتی مشکل دیگری‌است که نه تنها حاجت به مطالعات وسیع ودامنه‌دار دارد بلکه باید امیدوار بود کشفیات تازه باستان‌شناسی و یا کشف اسناد و مدارك جدید دراین زمینه به یاری دانشمندان بشتابد.

بین ما وزمان زرتشت قرنها فاصله وجود دارد. چشم روزگار درین قرون شاهد پستی‌ها وبلندی‌های‌بسیار، جنگها ولشکرکشی‌ها، طلوع‌وسقوط امپراطوریهای گوناگون وتولد ونابودی نسلها وتمدن‌های مختلف بوده و همین عوامل پرده‌های ضخیمی بین ایام ما و دوران زرتشت‌کشیده است‌که برای دست یافتن به تعالیم حقیقی شخص زرتشت باید یك یك آن پرده‌ها را کنار بزنیم.

دراین مورد نیزمندرجات اوستاکمکی‌به منظورما نمی‌کند زیرادرین متون ازتعالیم روحانی واسرارمعنوی ولطایف پنهان وآشکاریك نهضت‌دینی چندان اثری نمی‌بینیم‌وآنچه‌که هست بسختی‌می‌تواند معرف تعالیم‌واصول دیانت زرتشتی درصورت خالص و اولیهٔ آن باشد.

در این که دیانت زرتشتی واصول و تعالیم آن قرنها در این سرزمین رایج بوده تردیدی نیست اما تنها جائی که در تاریخ می‌توانیم به اسناد و

مدارکی که یاری بخش مطالعات ما باشد دست یابیم دوران ساسانیان است که دستگاه روحانی و تشکیلات مذهبی زرتشتی پابرجا و پرشکوه و برخوردار از قدرت کامل بود. وجود چنین قدرت واستیلای روحانی روشنگر آن است که قبل از ساسانیان یعنی در زمان اشکانیان نیز همین کیفیت کما بیش حکمفرما بوده و به دنبال آن، مراسم وسنن مربوطه در دورهٔ ساسانیان ادامه یافته است.

اما علیرغم این تسلسل و پیوستگی، متأسفانه اطلاعات ما از دوران اشکانیان ودوران پس از غلبهٔ اسکندر و قرون قبلی آن، یعنی زمان هخامنشیان نیز ناچیز وگسسته و جزئی است و سوای چند اشارهٔ کوچك در چند سنگ نبشته هیچ سند ونوشته یا مدرکی که بتواند گوشه‌ای ازوضع دیانت زرتشتی ومبانی روحانی و پرستشی آن‌را در آن قرون به‌ما بنمایاند وجود ندارد.

درطول قرنها گذشت زمان، لشکرکشی‌ها، وجنگها و سایرعواملی که مردم ایران را با قبایل وملل و تمدن‌های دیگر در تماس و آمیزش آورد همانطورکه آنانرا زیر نفوذ معنوی ایران قرارداد موجب اشاعه و نفوذ تمدن و اعتقادات و شیوه‌های زندگی و آداب اجتماعی یا جنگی آن ملتها در بین ایرانیان گردید. درتحقیقات مربوط به دین زرتشتی باید موارد وعوامل و میزان سستی وقوت این نفوذها را در تعالیم این دیانت واعتقادات دینی مردم قدیم ایران معلوم کنیم.

از دوران پس ازغلبهٔ اسلام برایران نیز مدارك ومآخذی که ما رادر بناساختن وتدوین تاریخ دیانت زرتشتی یاری نماید در دست نداریم وازوضع جامعهٔ زرتشتیان درقرنهای اولیهٔ اسلامی، وضع اجتماعی، نحوهٔ عبادات، و آزادیها ومحرومیت‌های آنها چندان نمی‌دانیم. اولین مهاجرت زرتشتیان ایران به هند قریب چهارقرن پس از آمدن اسلام به ایران صورت گرفت و

پس ازهفت قرن زندگی‌درمحیط هند اولین تماس محققین اروپائی باپارسیان هندی آغـاز شد. برخی از مستشرقین عقیـده دارند که پارسیان آگاه یـا ناخودآگاه تحت تأثیر عقاید وفلسفه ومحیط هند قرار گرفته و مقداری از آن را دراعتقادات مذهبی خود منعکس ساخته‌اند. گروهی دیگر این نفوذ را جزئی وکم‌اهمیت می‌دانند اما بهرحال آن را نادیده نمی‌گذارند.

مسائل دیگری مربوط به اعتقادات گوناگون‌زرتشتیان هست که‌هنوز حاجت به تحقیق ومطالعه دارد. ازجمله اعتقاد به زروان و نظریات مربوط بدان که تاکنون کتب ورسالات متعدد دربارهٔ آن نگاشته شده است.



کتاب حاضر ترجمهٔ سه مقاله است درمعرفی‌دیانت زرتشتی به قلم‌سه تن ازمحققین درادیان وزبان‌های ایرانی. نویسندگان این‌سه مقاله به‌ترتیب عبـارتند از پروفسورکای بار[1] ایران شناس نامدار دانمارکی و متخصص در زبانها و لهجه‌های هند و اروپائی ، که سالها استاد کرسی ایران شناسی در دانشگاه کپنهاک بود ودوسال پیش با رسیدن به‌سن هفتاد سالگی باز نشسته شد. پروفسور ج. پ. آسموسن[2] استادکنونی‌کرسی مطالعات ایرانی‌دانشگاه کپنهاک‌که صاحب تألیفات ومقالات متعدد درمواضیع‌گوناگون ایرانی‌است‌و دکترمری بویس[3] استاد مدرسهٔ مطالعات آسیائی وآفریقائی دانشگاه لندن که زمینهٔ مطالعات ورشتهٔ تخصص وی زبانهای میانهٔ ایرانی و صورت متأخر دیانت زرتشتی است وآثار فراوانی درین رشته منتشر ساخته است.

مقالات نویسندگان فوق‌درکتاب تاریخ مصور ادیان [4] که سال‌گذشته‌در

1– Kaj barr 2– J. p. Asmussen 3– Mary Boyce

4 – Illustreret Religionshistorie Ed : J. P. Asmussen & Jorgen Læssoe. Copenhagen 1968.

سه جلد به زبان دانمارکی در کپنهاک منتشر گردید درج شده است ولی چون درجریان ترجمه معلوم شدکه دکتر بویس مقالهٔ مفصل تری در همین زمینه برای کتاب تاریخ ادیان [1] چاپ هلند تهیه نموده لذا مقالهٔ اخیر مشارالیها که جامع‌تر به نظرمی‌رسید برای این ترجمه مورد استفاده قرار گرفت.

در مطالعات مربوط به دیانت زرتشتی ایران شناسان غربی دو روش مختلف دارند. جمعی مطالعات و تحقیقات خود را حصر در مطالعهٔ مآخذ اوستائی وبررسی وتحقیق در متون ومندرجات آن می‌نمایند وسعی دارند با مقایسه وتطبیق این آثار با تاریخ وتمدن ووضع اجتماعی ایران باستان، صورت اصلی تعالیم زرتشت و دیانت او را شکل داده ودین ایران باستان‌را در صورت خالص و اولیهٔ خود آن طورکه قرنها پیش وجود داشته از پس پردهٔ تاریکی و ابهام بیرون آورند.گروه دوم علاوه براتکاء به متون مذهبی زرتشتی، به زبان‌های اوستا و پهلوی، در مطالعات خود صورت و تشریفات و آداب کنونی زرتشتیان را از نظردور نمی‌دارند، واعتقادات‌کنونی‌زرتشتیان را در حل بسیاری ازمشکلات ومبهمات اوستا راهنمائی مفید می‌شمارند.در مقالاتی‌که درکتاب حاضر از نظرخوانندگان محترم می گذرد نحوهٔ‌مطالعات این دو گروه نموده شده است.

پروفسور بار در سرتاسر مقالهٔ خود فقط به آنچه از متون اوستا و مطالعات گاتها حاصل آمده استناد می‌جوید و کاری به صورت کنونی دیانت زرتشتی ندارد. مشارالیه تنها بحث از اعتقادات زرتشتی را برای نمایاندن تعالیم‌وموقعیت این‌دیانت‌کافی ندانسته ومقالهٔ خودرابامطالعهٔ «نخستین‌ساکنان

۱ــ Historia Religionum, Ed : C. T. Bleeker Vol II, Holland 1969 .

ایران » و « نخستین زبانهای ایرانی » آغاز می نماید زیرا صرفنظر ازینکه برای تحقیق درظهور هر دیانتی مطالعه و تدقیق در محیط وآداب ورسوم مردم آن عهد ضروری است ازآنجا که از اوضاع و آداب واعتقادات مردم زمان زرتشت کمتر اطلاعی در دست هست لذا دست‌یابی وآگاهی به این اطلاعات ضروری وگرانبهاست.

درین مقاله ابتدا با قبایل غربی و قبایل شمالی ایران قدیم ، زبان ، آداب ، سلسله‌های پادشاهی ، محیط زندگی و اعتقادات مذهبی آنان آشنائی پیدا می‌کنیم و سپس سرگذشت قبایل شرقی ایران یعنی مردمی که اوستائی زبان آنان را تشکیل می‌داده ، اصل ومنشأآن مردم ، سرزمین آنها وپیوندهای نژادی ومذهبی‌ایشان‌را براساس‌مدارك‌تاریخی موردمطالعه قرار می‌دهیم .

پس ازآنکه محیط وسرزمین وخصوصیات اجتماعی ونژادی مردمی که زرتشت ازبین‌آنان ظهورکرده نموده شد، نویسنده به منابع اطلاع غرب از این دیانت اشاره می‌کند ، وپس از برشمردن نام مورخین یونانی که در مورد زرتشت اطلاعاتی داشته‌اند به تحقیقات جدید ، یعنی مطالعاتی که از بیش از یك قرن پیش در اروپا آغاز شده پرداخته و تاریخچه‌ای از آن بدست می‌دهد . اما مهمترین منبع اطلاع ما از دیانت زرتشتی طبعاً متون اوستائی است و درین مقاله مندرجات اوستا : یسنا ـ ویسپرد ـ وندیداد ـ یشت‌ها ـ وخرده اوستا به اختصار بحث شده و ضمن‌آن برخی از اعتقادات روحانی‌که در آثار زرتشت متضمن است بررسی گردیده است . نویسنده در این بررسی به ذکر متون موجود اکتفا ننموده بلکه به ۲۱ نسك اوستا که درطی ایام ازبین رفته واکنون فقط به خلاصه‌ای ازمندرجات برخی ازآنها آنهم به‌زبان پهلوی اطلاعاتی در دست داریم و نحوهٔ طبقه‌بندی وارتباطاین

نسک‌ها با اعتقادات اصیل زرتشتی که در گاتها بدان برمی‌خوریم‌وغیره اشاره نموده، و بسیاری ازاعتقادات زرتشتی را مورد بحث قرار داده است . علاوه برزمان به‌وجودآمدن‌آثاراوستائی‌تاریخ تدوین و نگارش آنها نیز ازمسائل ما به‌الاختلاف محققین است، ونویسنده در پایان این قسمت نظریات خود را باتوجه به مدارك واسناد تاریخی بیان می‌دارد. آخرین قسمت مقالهٔ اول این کتاب متضمن بحثی در مورد اعتقـادات مذهبی ایرانیان قبل از ظهـور زرتشت است و اینکه نام **اهورامزدا** خدای دانـائی که زرتشت به ستایش او پرداخت از کجا آمده و آیـا چنین نام وخدائی در اعتقادات قبل از زمان زرتشت وجود داشته است یانه . درین بحث نویسنده برای یافتن مآخذ و مدارك کافی به جستجودراعتقادات مشترك‌ایرانیان وهندیان قدیمی‌پرداخته و به اعتقادات قدیم هندیان ، افسانهٔ خلقت دربین هندیان‌آریائی، وارتباط خدایان هندی با الهه‌ها وخدایان قدیمی ایرانی ، استناد می‌جوید . سپس ارتباط دوگروه خدایان هندی یعنی گروه **دئیوا** (خدایان خوب) و گروه **اسورا** (خدایان بد وزشت) را با اعتقادات ایرانی کـه بـه گروه اسورا (= اهورا) صفت پاکی وخوبی داده و برعکس به‌گروه **دئیوا** (=دیوان) صفت اهریمنی وپلیدی بخشیدند بررسی می کند وازعلت این تحول گفتگو می نماید .

مقالهٔ دوم این‌کتاب که نظری اجمالی در اصول واعتقادات زرتشتیان است باگفتگوئی دربارهٔ وجود زرتشت وشخصیت ومقام وی آغاز می‌گردد و پس از اثبـات حقیقت تاریخی زرتشت و ذکر نام دودمـان و خاندان او به اهورامزدا وصفات وخصائلی‌که زرتشت به وی منسوب‌داشته اشاره می‌نماید. این همـان صفـات و خصائل معنوی است که در اعتقادات بعدی زرتشتی به صورت الهه‌هائی به نام **امشاسپندان** درآمد . نویسنده ضمن بحث در بارهٔ چند

اصطلاح خاص زرتشتی به شرح مفاهیم و معانی برخی از تعالیم زرتشت پرداخته و در عین حال ارتباط آنها را با اعتقادات متأخر زرتشتی بیان می‌دارد. درین مقاله سپس به مسأله ثنویت در دیانت زرتشتی و اعتقادات مذهبی زمان ساسانیان و نیز مسأله زروان اشاره شده و در دنبال بحث از اعتقادات متأخر زمان ساسانیان یکی از اندرزنامه‌های زرتشتی که حاوی اعتقادات دینی و شرعی زرتشتیان می‌باشد عیناً نقل گردیده است.

برای پی‌بردن به‌صورت و تشریفات و تعالیم کنونی دیانت زرتشتی باید مقاله سوم این کتاب را مطالعه نمائیم که تاریخچه و اعتقادات موجود در این دیانت را پس از غلبهٔ اسلام بررسی می‌نماید. وضع زرتشتیان ایران در قرون اولیهٔ اسلامی و داستان زرتشتیانی که پس از حملهٔ عربان به هندوستان مهاجرت کردند به اختصار درین مقاله بیان شده و وضع جامعهٔ مذهبی هند در قرون اولیه و نیز اساس و صورت مراودات و ارتباطات دو جامعهٔ مذهبی زرتشتی در ایران و هند نموده شده است. زرتشتیان ایران قرنها پاسدار و حافظ متون و کتب و نوشتجات مذهبی و سنن و آداب دینی بودند و طبعاً با آغاز مراوده بین این دو جامعه رهبر و راهنمای پارسیان هند واقع شدند. صورت‌های گوناگون این نفوذ معنوی را در این مقاله مطالعه می‌کنیم. پس از بیان این تاریخچه نویسنده به شرح اعتقادات زرتشتیان پرداخته و تقسیم جامعه را به دو گروه بهدینان و موبدان و شرایط دخول به جرگهٔ موبدان و وظایف و مسئولیتهای آنان را بیان می‌دارد. نحوهٔ عبادات زرتشتیان و آداب و مراسمی که در هر عبادت باید بجای آورند مبحث بعدی این مقاله است. آتش و آتشکده و گرفتن شیرهٔ گیاه هوم (یاهوما) و آداب نیایشی و پرستشی که باید در پنج نوبت در شبانه‌روز و یا در مواقع خاص در آتشکده انجام گیرد توضیح داده شده، و انواع مراسم عبادت بیان گردیده است. از آنجاکه پاکیزگی و

طهارت ازمهمترین مبانی دیانت زرتشتی است تشریفات ومراسمی درزمینه پاك شدن وجود دارد که درین مقاله آنها را مطالعه می‌کنیم. سایر مسائل ازقبیل مرگ وتشریفاتی که به سرنوشت نهائی جسد وابسته است اعتقادات زرتشتیان درمورد روح وحیات پس از مرگ، وروز رستاخیز، و سرانجام بررسی وضع کنونی جامعهٔ زرتشتیان ایران و هند، قسمت‌های بعدی این مقاله را تشکیل می‌دهد.

اشاره به چند نکته درین مقام ضروری است. یکی آنکه در معرفی دیانت زرتشتی کتاب حاضر را باید فقط مقدمه و دیباچه‌ای شمرد. بسیاری ازمسائل اصولا درین کتاب ذکر نشده وبسیاری از نکات به اختصار برگذار گردیده وبه‌طورخلاصه ازهرتفصیلی‌خودداری شده است. بحث‌کلی واساسی دربارهٔ این دیانت ومعرفی کلیهٔ آداب ورسوم وتشریفاتی‌که قرنهاست اساس اعتقادات و مبانی پرستشی جامعه زرتشتی را تشکیل می‌دهد محتاج تدوین کتب مفصل دیگری است.

دیگرآنکه همانطورکه گفته شد درمطالعات مربوط دیانت زرتشتی موارد ونکات مبهم فراوان است وهنوز حتی درترجمهٔ بسیاری ازمتون‌گاتها واوستا رای ونظری که جملگی دانشمندان اوستا شناس برآن متفق باشند وجود ندارد. این اختلاف نظر و سلیقه در خواندن متون کتیبه‌ها و سنگ نبشته‌های فارسی باستان وپهلوی وپارتی وآثار بازمانده به زبان پهلوی نیز حاکم است، وطبعا منجر به ابراز عقاید گوناگون ونتیجه‌گیری‌های متفاوت با یکدیگرمی‌شود، بنابراین هرگاه در مطالعهٔ کتاب حاضر نکاتی باشد که با تصورات ومطالعات قبلی محققین درین رشته وخوانندگان زرتشتی یاغیر زرتشتی‌موافق نیاید، حق آنست‌که به مانند مطالعه درهمهٔ زمینه‌های علمی بدین نظریات نیزهرقدر درنظراول مردود جلوه نماید بدون تعصب وتندی

بنگریم ودرسنجش آنها راه شتاب نپوئیم، وارائهٔ آن‌را جز به نظریات ودرک علمی خاص نویسندگان ـ که حق مسلم هر نویسنده و دانش پژوهی است ـ به چیز دیگری تعبیر ننمائیم.

سعی مترجم بر آن بوده که ترجمهٔ کتاب باامانت و دقت و بی‌نظری به پایان برسد و تاحد وسواس درهیچ‌موردی صحت‌ترجمه حتی‌فدای‌رسائی لفظ وجملات نگردد.

مترجم درپایان کتاب بخشی شامل توضیحات وشروح برپاره‌ای از اصطلاحات و لغات و اسامی ترتیب داده که امیدوارست خوانندگان را مفید افتد.

درینجا از آقایان پروفسور بارو پروفسور آسموسن وخانم دکتر بویس که اجازهٔ ترجمهٔ مقالات خود را برای انتشار درین مجلد داده‌اند کمال سپاسگزاری خود را ابراز می‌دارد.

فریدون وهمن
دانشیار کرسی مطالعات ایرانی دانشگاه کپنهاک
دی‌ماه ۱۳۴۷

مقالهٔ اول

دیانت زرتشتی

به قلم :
پروفسور کای بار

ملل ایرانی

لغت ایرانی از نظر علمی بـه‌گروه بزرگی از ملتها و قبایلی اطلاق می‌شود که از نظر زبان و نیز تا اندازه‌ای از لحاظ فرهنگ با یکدیگر پیوستگی و ارتباط نزدیك دارند. زبانهائی که امروزه این ملتها و قبایل بدان تکلم می‌نمایند از لحاظ ظاهر و دستور و قواعد با یکدیگر متفاوت است اما علم زبـان شناسی تطبیقی نشان می‌دهد که این زبـانها و لهجه‌ها جملگی از زبان قدیمی واحدی منشعب شده و یك اصل و ریشه دارند. زبان‌لاتینی نیزکه روزگاری درایطالیا وکلنی‌های آن رایج بود براثرگسترش وپراکنده شدن رومیان درهرمملکتی صورتی‌خاص به‌خود گرفت و زبانهای ایطالیائی، فرانسوی، اسپانیائی و سایـر زبانها و لهجه‌های هم‌ریشه از آن بوجود آمد.

با مطالعهٔ هریك از زبانها و لهجه‌های ایرانی بطور مجزا و به‌مدد علم زبان شناسی‌تطبیقی می‌توانیم تاحد زیادی به‌صورت اصلی ومشخصات‌آن زبان واحد ومشترکی که آنرا **زبان اولیهٔ ایرانی** می‌نامند پی‌ببریم. مردمی که این زبان دربین آنان رایج بوده نیز **نخستین ساکنان ایران** نامیده می‌شوند.

این مردم بطوری‌که بعدها خواهیم دید به‌احتمال زیاد در جنوب شرقی روسیه در مناطق نزدیك به‌دریاچهٔ آرال در سواحل رودخانه‌های سیحون (سیر دریا) وجیحون (آمو دریا) و نیزشاید در شمال غربی افغانستان‌کنونی می‌زیسته و به‌صورت عشیره وقبیله زندگانی می‌کرده‌اند. این مردم درحدود یکهزارسال قبل از میلاد مسیح شروع به‌مهاجرت‌های دسته‌جمعی نمودند و ضمن یك سلسله مهاجرت‌های پیاپی زبان مادری خود یعنی نخستین زبان ایرانی را به‌جنوب و مغرب بردند و آن را سر راهشان در میان قبایل و مردمی که با صلح یا جنگ با آنان درآمیزش می‌آمدند پراکنده نمودند. صرفنظرازز بان، نخستین ساکنان ایران به‌هرکجا که روی می‌آوردند میراثهای فرهنگی و هنری خود و از همه مهم‌تر اعتقادات مذهبی و افسانه‌ها و اساطیر وابسته به‌آن را درمیان قبایل‌گوناگون منتشرمی‌نمودند. امروزه از اقوام ایرانی باید ساکنان کشور ایران و مردم افغانستان را نام ببریم. بعدها در تاریخ می‌بینیم که از قوم اولیهٔ ایرانی به دو تیرهٔ بزرگ مادها و پارس‌ها نام برده می‌شود. همین دوتیره بودند که اولین موج عظیم مهاجرت را آغاز نهاده و امپراطوریهای بزرگی در غرب ایران ایجاد کردند و وارث سلطنت و دستگاه حکومتی فرمانروایان بین‌النهرین که در همسایگی آنان واقع بود شدند. بعدها بدنبال آنان گروه دیگری از همان قوم که پارت‌ها نامیده می‌شدند به‌کوچ پرداختند. پارت‌ها در صحراهای جنوب شرقی دریای خزر در شمال کویر متروك نمك در قسمت مرکزی ایران سکنی گزیدند و مدتهای طولانی زندگانی عشایری توأم با گله‌داری و سوارکاری و تربیت اسبان داشتند. مرکز و سرزمین قدیمی پارت‌ها همان خراسان کنونی است‌که به‌معنی سرزمین شرقی می‌باشد.

اما مادها و پارس‌ها مهاجرت خود را از جنوب به طرف مغرب ادامه

دادند و از راهی‌که از دروازهٔ خزر ازمیان کوههای رفیع دماوند می‌گذشت به جنوب دریای خزر و کویر نمك رسیدند . به‌احتمال فراوان در آن موقع سرزمین‌های پست بین دماوند و دریای‌خزر از جنگل انبوهی پوشیده بوده وعبور ازآن اشکالات فراوان دربرداشته است . آن ناحیه مدتها بعد قابل سکونت‌گردید . درقرن نهم قبل از میلاد رؤسای قبایل ایرانی ، قبیله‌ها و دام‌های‌خودرا آنقدر به‌طرف غرب‌کوچ دادندتاخودرا درهمسایگی‌آشوریان یافتند . سلمانسر[1] سوم پادشاه آشور در سال ۸۳۶ ق . م از بیست و هفت تن از رؤسای قبایل پارس[2] واقع در جنوب دریاچهٔ ارومیه هدایائی دریافت داشته است . این نام پارسوا به‌احتمال زیاد صورت قدیمی لغت پارس[3] است . پارس‌ها در قرن هفتم قبل از میلاد به‌جنوب غرب ایران رسیدند وبرای همیشه در سرزمینی که بیش از هزار سال عیلامی‌ها در آن ساکن بودند متوطن شده و مسکن گرفتند . در همان موقع سلمانسرسوم به‌شرق امپراطوری خود به سرزمین دور افتاده مادها در جنوب دماوند و حدود راگ[4] (=ری ، جنوب طهران) لشکرکشید .

مادها به‌سرعت به‌نواحی شمال غربی ایران کنونی و در میان مردم محلی آن سرزمین‌ها پراکنده‌گردیدندو از آنجا که شرایط‌آب وهوا برای رمه و اسبان و زندگانیشان مناسب بود لذا در همان نواحی ماندگار شدند . بزودی جوامع آنان متشکل شد و تحت ادارهٔ رؤسای محلی درآمد و بین آنان‌ساختمان دهکده‌های محصور ومنازل بزرگ و کوچك آغازگردید . در تواریخ آشوریان مکرر به‌ذکر جنگ‌های‌آنان با قبایلی از مادها و غارت و تسخیر شهرهای آنان برمی‌خوریم . هرودوت (۱،۹۸) از یك پادشاه مادی به‌نام دیوکس[5] نام می‌برد که شهراکباتانا (هگمتانهٔ[6] قدیمی و همدان

1- Salmanassar 2– Parsua 3– pàrsa 4- Rága 5 - Djokes 6– Hagmatàna

امروزی) را بنانهاده‌است. دیوکس همان دیاکو [1] است‌که در اسناد بازماندهٔ آشوری نامش آمده اما معلوم نیست منظور از پادشاهی که هرودوت نام می‌برد چه‌کسی است.

اولین اساس سلطنتی قوم ماد تقریباً در سال ۶۲۰ ق.م به‌دست هوخشتر [2]، که یونانیان او را کیاکسارس [3] [کسی که خوب سرپرستی می‌نماید؟] می‌نامند، بنا نهاده شد. وی با لودیه جنگ کرد و سرزمین اورارتو [4] را واقع درجنوب دریاچهٔ وان [5] تسخیر نمود و درسال ۶۱۲ ق.م با کمك نابوپالاسر [6] نینوا را که در قلمرو پادشاه آشور قرار داشت فتح کرد و آنرا ویران ساخت. اما در زمان سلطنت پسر او استیاگس [7] مادها استقلال خود را از دست دادند زیرا کوروش دوم که تا آن زمان از طرف پادشاه ماد حکمران سرزمین پارس بود اعلام استقلال کرد درسال ۵۵۷ ق.م مادها را شکست داد وسلسلهٔ هخامنشی را بنیان نهاد. وی درسال ۵۴۷ یا ۵۴۶ لودیه را مسخر ساخت و درسال ۵۳۹ بابل را بدون جنگ وخونریزی فتح کرد زیرا نابونید [8] آخرین پادشاه بابل بخاطر علاقه‌اش به الههٔ ماه سین [9] به‌دشمنی با علمای با نفوذ دینی پرداخته بود و مخالفان داخلی فراوانی داشت که همان‌ها او را از پای درآوردند. درسال ۵۲۹ در جنگی که کوروش با قبایل ماساژت [10] (به‌احتمال زیاد ساکنان مجاور دریای آرال) داشت از پا درآمد. جنگهای وی با قبایل شرقی شاید نتیجهٔ پابرجا و مؤثری که وی امید و انتظار داشت بدست نداد اما این جنگها نشان آن‌است‌که وی قدرت خود را تا نواحی شرقی محرز کرده بود. بعدها

1– Dajaukku 2– Huvakhštra 3– Kyaxares 4 – Urartu
5– Van 6– Nabopalassar 7– Astyages 8– Nabonid 9– Sin
10– Massaget

پادشاهان دیگر هم مجبور بودند با لشکرکشی‌های مشابه مملکت متمدن خود را از خطر حملات قبایل صحراگرد و غارتگر شرقی حفظ نمایند. هنگامی که پسر و جانشین او کمبوجیه در مصر سرگرم جنگ بود برای تخت سلطنت مدعی پیدا شد (بردیهٔ غاصب). کمبوجیه در مراجعت به‌وطن به‌علتی که هنوز معلوم نیست کشته شد (۵۲۲). داریوش (۵۲۲ - ۴۸۶ ق.م) که از منسوبین خانوادهٔ هخامنشی بود توانست درمدت یکسال کلیهٔ مدعیان و معارضان سلطنت را در گوشه و کنار مملکت مغلوب سازد و به‌عنوان شاه شاهان بر تخت سلطنت جای گیرد. درکتیبهٔ بیستون که برصخره‌سنگی در کوه‌های بین راه کرمانشاه به‌همدان نقش شده وی به‌سه زبان اصلی مملکت خود پارسی باستان، عیلامی و اکدی، کلیهٔ وقایعی را که در زمینهٔ به‌سلطنت رسیدن او رخ داده و تصورش برای ما مشکل است ذکر می‌نماید. داریوش اساس امپراطوری را که کوروش بنا نهاده بود محکم واستوارساخت و آنرا گسترش داد. وی در آسیای صغیر یونانیان را شکست داد، سرزمین‌های اطراف رود سند را فتح‌کرد، با سکاها، ساکنان دریای سیاه وشرق بحرخزر، به‌جنگ پرداخت وتجاوزات آنان را خنثی‌ساخت. اما درجنگ علیه یونان در ماراتون[1] شکست خورد. در زمان پسر و جانشین او خشایارشا (۴۸۶-۴۶۵ ق.م) افول ستارهٔ قدرت هخامنشیان آغازگردید وسیر نزولی آن در دوران پادشاهان بعدی آن سلسله ادامه یافت. در سال ۳۳۱ در جنگی که درگوگمل[2] رخ داد اسکندر مقدونی سرانجام برآخرین پادشاه هخامنشی داریوش سوم پیروزی یافت. داریوش سوم فرار اختیار کرد و پس از چندی به‌دست هموطنان خود کشته شد. مادها، پارسی‌ها و پارت‌ها شعبهٔ غربی قوم ایرانی را تشکیل می‌دهند و زبان‌آنان ایرانی غربی

1– Marathon 2– Gaugamela

نام دارد .

از زبان مادها اطلاعات ما بسیار کم و منحصر به‌لغات معدودی است که درکتیبه‌های پادشاهان هخامنشی یافت می‌شود . زبان پارت‌ها تایك قرن پیش از میلاد جائی نوشته نیامد و تصور می‌رود پارتی و مادی در صورت قدیمتر خود دولهجهٔ شبیه به‌یکدیگر بوده‌اند حال آنکه زبان فارسی باستان از همان زمانی که آن را برسنگ‌نبشته‌های پادشاهان هخامنشی می‌بینیم در جهت خاص خود گسترش و توسعه یافته و تغییراتی نموده بود . به‌احتمال زیاد ساکنان ناحیهٔ جنوب غرب ایران سالیان طولانی در محیطی محدود و بدون تماس با دیگران بسر برده‌اند زیرا زبان آنان (فارسی باستان) هم ازلحاظ لغات وهم ازلحاظ واکها (فونتیك) بازبان مردم شمالی متفاوت است و ترکیبات و مشخصات خاص خود را دارد . زبان مادها و پارت‌ها بیشتر زبان محاوره‌ای تودهٔ مردم نواحی خود بوده ونشانه‌هائی ازآنرا امروزه درگروهی از لهجه‌های موجود مثل کردی ،گورانی ، زازا، وغیره می‌یابیم . زبان پارتی درزمان تسلط سلسلهٔ پارتیان (اشکانیان) برشمال ایران (۲۵۰ ق . م ـ ۲۲۶ م) زبان رسمی شد و از روی الفبا وخط آرامی الفبای خاصی برای آن زبان بوجود آمد . در آثاری که از زمان اشکانیان به‌زبان پارتی باقی مانده لغات فراوانی نیز به‌صورت هزوارش وجود دارد یعنی‌کلمه به‌عنوان علامتی به‌زبان آرامی نوشته می‌شده و معنی دیگری از آن اراده می‌گردیده است . به‌زبان پارتی آثار وسرودهای مانویان باالفبای پیشرفتهٔ سریانی دردست هست‌که درآن‌ها لغات هزوارش وجود ندارد . در زمان سلطنت ساسانیان (۲۲۶ـ۶۳۵ م) که آنان نیز مانند هخامنشیان از سرزمین پارس برخاسته بودند صورت جدیدتری از زبان پارسی باستان (فارسی میانه) زبان رسمی‌کشور شد . این زبان پهلوی نام دارد و این‌کلمه

صورت تغییر یافتهٔ لفظ پارتی است. ساسانیان نیزدر نوشته‌های خود به‌جای گروهی از لغات فارسی هزوارشهای آرامی به‌کار می‌بردند و صورت الفبای آنان با الفبای زبان اشکانیان قدری تفاوت داشت. تغییرات بیشتر خط و الفبای فارسی‌میانه درمتون غیرمذهبی مانند کارنامهٔ اردشیر بابکان، یادگار زریر و غیره که از زمان ساسانیان به‌جای مانده و نیز در بسیاری از کتب دینی زرتشتی که توسط زرتشتیان درقرون هشتم و نهم میلادی با استفاده از منابع اصلی قدیمی‌تر نگارش یافته مشهود و نمایان است. از آنجا که در این نوشتجات بسیاری ازصداها فقط دارای یك حرف مشترك بوده وبه‌جای ۲۲ حرف الفبای آرامی فقط ۱۴حرف به‌کار می‌رود لذا خواندن این متون به‌سختی و اشکال صورت می‌پذیرد. از آثار مانوی به زبان پهلوی نیز در دست هست‌که به‌خط مانوی نگاشته شده وبدون لغات هزوارش آرامی است.

پس‌از غلبهٔ اسلام، عربی زبان رسمی و اداری ایران شد تا آنکه در قرن نهم میلادی زبان فارسی امروزی که صورت پیشرفته‌ای از فارسی میانه است‌متداول گردید وبرای نوشتن آن الفبای عربی به‌کار می‌رود.

قبایل و طوایف شمالی ایران درقرن هشتم قبل‌از میلاد در ناحیه‌ای در جنوب روسیه و امتداد غربی آن تا سواحل شمالی دریای سیاه پراکنده بودند. هرودوت و سایر مورخان یونانی این قوم را **اسکوث**[1]ها می‌نامند. دراوایل قرن هفتم قبل‌ازمیلاد قبایل‌جنگجوی اسکوث باکمك قوم کیمری[2] که شاید تیره‌ای از اسکوث‌ها بوده‌اند از طریق قفقاز به‌شمال غرب ایران آمده با مادها جنگیدند و پس از مغلوب ساختن آنان مدت سه ربع قرن درآن ناحیه توطن‌گزیدند. در قرن ششم قبل ازمیلاد اسکوث‌ها را باهمان روش خاص زندگی خود در حالی که کمابیش با قبایل غیرایرانی مخلوط

1–Skythe 2– Kimmery

شده‌اند در دشت‌هائی که از غرب اوکرائین تا مرزهای چین امتداد دارد می‌یابیم. داریوش کبیر در کتیبه‌های خود از آنان به سکاها[1] یاد می‌نماید و این نشان آنست که گروهی از آن قوم خود را بدین نام می‌خوانده‌اند. در سالهای ۵۱۲-۵۱۳ ق.م، داریوش کبیر برای محافظت مرزهای شمالی قلمرو خود از حملات سوارکاران سکائی به‌جنگ نا سرانجامی با آنان پرداخت وبا «سکاهای مجاور دریا sakā paradryà» یعنی آنان که ساکن نواحی شمالی دریای سیاه بودند در نبرد آمد. بعداً همان سیاست کوروش را درمورد قبایل ماساژت درپیش گرفت و برای امنیت مرزهای شمال شرقی کشورخود و خنثی نمودن تجاوزات سکاها لشکری به سرکوبی آنان فرستاد. در کتیبه‌های هخامنشی ازسکاهائی که «کلاه‌های خود نوك تیز (سکا تیگرخود sakā tigrakhauda) داشته ودردشت‌های بین‌رودسیحون وبحرخزر زندگانی می‌کرده‌اند وازگروه دیگری‌از آنان به‌نام سکاهوماورگ sakā haumavaraga که به‌صورت قبیله در سمت مشرق در کوههای فرغانه و ارتفاعات بالای رود جیحون سکنی داشته‌اند نام برده‌شده است. لقب هوماورگ Haumavaraga (یا آنطورکه هرودوت نوشته amyrgioi) احتمالاً مبین آنست‌که آن قوم الههٔ هوما را می‌پرستیده‌اند.

در قرن دوم قبل‌از میلاد سکاها قدرت فراوانی در نواحی شمال هندوستان بدست آوردند و در حدود پانصد سال درآنجا حکومت نمودند. در مورد زبان قدیم اسکیتها اطلاعات ما منحصر به‌اسامی و لغاتی است که جسته و گریخته در اسناد تاریخی ملل بیگانه آمده وتا به امروز حفظ‌شده اما صورت بعدی لهجهٔ سکاها از طریق اسناد و مدارك گرانبهائی که در ترکستان چین کشف شده برما معلوم است. از میان این اسناد آنچه بهترو

1 — Sakā



قبر کورش در پازارگاد

بیشتر مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته آثار و ترجمه‌هائی از ادبیات بودائی است که با الفبای براهمی[۱] نوشته شده و از سرزمین ختن (هوتنه)[۲] بدست آمده و به‌قرون هفتم تادهم میلادی منسوب می‌گردد. از بازماندگان «مردم وقبایل شمالی ایران» می‌توان به‌احتمال زیاد ساکنین کنونی کوههای پامیر را نام برد. در بین این مردم زبانها و لهجه‌های متفاوت و مختلفی رواج دارد که تاکنون توفیقی در یافتن وجه ارتباط و اشتراك بین آنها بدست نیامده است. اسکیت‌ها همان آلان[۳]ها هستند که پمپئوس[۴] رومی در جنگ با مهرداد اشکانی با آنها نبرد کرد. شاخه‌ای از آلان‌ها احتمالاً آسی[۵]های کنونی می‌باشند که در نواحی کوهستانی شمال شرقی قفقاز مستقر هستند. آسی‌ها به‌زبانی ایرانی به‌همین نام صحبت می‌کنندکه دولهجهٔ مختلف به‌نام دیگور[۶] و ایرون[۷] دارد. این زبان به واسطهٔ وضع جغرافیائی و زندگانی محصور و دورافتادهٔ آسی‌ها از تمام زبانها و لهجه‌های ایرانی محافظه‌کارتر و دارای مشخصات وصورت‌های کهنه‌تری می‌باشد. اجداد آسی‌ها برعکس سایر قبایل ایرانی شمالی تحت نفوذ و آداب و فرهنگ و زمینهٔ مذهبی مشرق ایران یعنی حوزه‌ای که زرتشت در آن ظهور کرد قرار نگرفتند و در زبان آنان به‌هیچ وجه اثری از لغات و اصطلاحات و تعبیرات زرتشتی و یا مذاهب قدیمی مردم مشرق ایران دیده نمی‌شود.

قدیمی‌ترین اثر مربوط به مردم و زبان مشرق ایران اوستا یعنی مجموعهٔ آداب و تعالیم مذهبی زرتشتی است که در دوران مختلف تاریخ دیانت زرتشتی بوجود آمده و پس از قرن‌ها برروی کاغذ نوشته شده و در آداب و شعائر خاص دینی به کار رفته است. هنوز به‌دقت نمی‌دانیم که

1 - Bráhmī 2 - Hvatana 3 - Alan 4 - Pompeius 5 - Ossetes
6 - Digor 7 - Iron

قدیمی‌ترین قسمت اوستا کـه گاتها نام دارد و منسوب به‌خود زرتشت است درچه زمانی از تاریخ سروده شده ولی در این تردیدی نیست که زبان گاتها لهجه‌ای قدیمی از زبان شرقی ایران است. قسمت دیگرکه درواقع بخش بزرگی از اوستاست «اوستای متأخر» نامیده می‌شود. در متون این قسمت از اوستا بارها به‌ترکیبات و لغات کهنه‌ای که معرف صورت قدیمی‌تر زبان اوستاست برمی‌خوریم حال آنکه بعضی فصول گاتها دارای لغات و ترکیبات پیشرفته و تازه‌تری است.

متون اوستای متأخر حدود و افق جغرافیائی سرزمین‌هائی را که در نیایش به‌سوی میترا و خورنه Khᵛarənah (فره، فره ایزدی) نام آنها آمده به‌دست می‌دهد. حدی از این مناطق جنوب هندوکش و رود هیرمند بوده و تادریاچهٔ هامون در سیستان‌کنونی ومناطق‌بین مرزهای ایران و افغانستان امتداد می‌یـافته است. ایـن سرزمین‌ها به‌زبـان سرایندهٔ ایـن نیایش‌ها اریوشین Aryō. šayana یعنی سرزمینی که آریائیان در آن وطن دارند نام داشته است. اما قبایل شرقی ایران در سرزمین‌هائی دورتر از این حدود نیز پیشروی داشته‌اند.

ایرانیان بدون تـردید در سغدیانا[1] (سغد) سرزمین بین دو رود سیحون و جیحون، خوارزم، مرو (مرگش)[2] واقع درجنوب دریاچهٔ آرال و غرب رود سیحون و هریوه[3] سرزمین های اطراف هریرود (حدود هرات کنونی) متوطن بوده‌اند. در اوستا مکرر به اسامی‌ای مانندمرگش، هریوه، خوارزم و گو[4] (= سغـد) برمـی‌خوریم. در نیایش میترا اصطلاح سخدم خوریزمچ Sukhdəm khᵛ arizəmča یعنی سغد و خوارزم است که باید گفت درمتن اصلی آن سرود وجود نداشته است زیرا این دو اسم از لحاظ

---

1 - Soghdiana 2 - Marguš 3 - Haraiva 4 - Gava

زبان شناسی صورت ایرانی قدیمی ندارند بلکه ترکیب آنها ایرانی میانه است و مدتها بعد به قسمت آخر بند ۱۴ میترایشت اضافه گردیده است. از آنجا که احتمالاً در زمان‌های متأخر لغت گو Gava به‌گوش آشنا نبوده وکسی معنی آنرا نمی‌دانسته لذا سخدم Sukhdəm (سغد) برای توضیح آن به‌کار رفته است.[۱]

اما خوارزم که قبلاً شامل مناطق اطراف رود سیحون بوده (بعدها خیوه) نامی کهن و قدیمی وسرزمینی با فرهنگ و سابقهٔ تاریخی و میراث ادبی خاص خود می‌باشد. باستان شناسان شوروی طی حفریاتی که قبل از جنگ جهانی دوم و بعداز آن در این منطقهٔ وسیع به‌عمل آوردند به‌آثار و بقایای حصارهائی محکم وجوی‌ها وقنات‌هائی که برای آبیاری بوجود آمده بود دست یافته‌اند که قدمت برخی از آنها به‌زمانی قبل از آغاز سلسلهٔ هخامنشیان می‌رسد. از زمان‌های قدیم و دوردست در آن سرزمین مردمی ایرانی توطن گزیده وزبان خاص «ایرانی شرقی» که منحصراً آنان بدان تکلم می‌نموده‌اند تا قرون وسطی مرسوم و متداول بوده است.

بسیاری از مردم سرزمین سغد که ساکنین نواحی بین رود سیحون و زرافشان وشهر سمرقند بوده‌اند احتمالاً براثر حملات اسکندرخانه وشهر خود را رها ساخته به‌طرف مشرق رونهادند ودر جادهٔ کاروان‌رو بین چین و آسیای مرکزی جوامع ومراکز تجارتی متعدد بنیان نهادندکه قرن‌ها تجارت چین را باغرب دردست قدرت خود داشت.

اکتشافاتی که دانشمندان اروپائی وشوروی در ترکستان چین خاصه در تورفان[۲] و تون هوانگ[۳] به‌عمل آورده‌اند و نسخ و متون فراوانی که کشف

۱ـ نگاه کنید به: ص ۷۰. Gnoli: Rivsta delgi Studi Orientali, Roma, XLI

2 - Turfan 3 - Tun Huang

کرده‌اند ما را با زبان‌آن قوم آشنا می‌سازد. سوای مجموعهٔ نامه‌هائی‌که در برج مراقبت دیوار چین نزدیك تون هوانگ کشف شده و به‌قرن چهارم میلادی‌منسوب می‌گردد ترجمه‌های بسیاری از آثارمانوی، بودائی ومسیحی بـه‌زبان سغدی ولهجه‌هـای گوناگون‌آن به‌دست افتاده است. سغدی صدها سال زبان رایج و متداول آسیای مرکزی‌بـوده است.

در سال ۱۹۵۹ در طی کشفیاتی که یك هیأت باستان شناسی فرانسوی در افغانستان به‌عمل آورد نوشته‌ای کـه از لحاظ زبـان شناسی حائز کمال اهمیت است پیدا شد. این سند مهم متنی است در ۲۵ خط اززمان یونانیان و به‌خط یونانی‌که ازشمال غرب افغانستان ازمعبد سرخ کتل که زمانی جزء بلخ بوده بدست آمده است. درآغازاین سند بلافاصله به‌نام کنیشك[1] برمـی خوریم که نام یکی ازفرمانروایان بودائی سلسلهٔ امپراطوری‌کوشان درهند بوده است. خط و زبان این سند همان خط و زبان سکه‌های سلسلهٔ کوشان است. زبان این سند لهجهٔ ایرانی‌میانه است وآن‌طورکه تاکنون حدس زده شده حد وسطی است بین زبان‌های افغانـی یـدغه ـ منجی از یك طرف و سغدی وخوارزمی وپارتی ازطرف دیگر[2]. دربارهٔ وضع زبان مردم باکتریای قدیم هنوز هیچ‌گونه اطلاعی در دست نداریم شاید مطالب این سند تازه به‌دست آمدهٔ باکتری میانه کـه در مطالعه و درك مطالب‌آن هنوز اشکالات فراوانی موجود است و نیز مطالعهٔ چند متن کوچکتر دیگر از آن زبـان بتواند کمکی به روشن شدن وضع لهجه‌های افغانـی در ادوار ماقبل تاریخ

---

1 - Kaniška

۲ـ نگاه کنید به: W . B . Henning : The Bactrian Inscritpion. Bulletin of The School of Oriental and African Studies XXIII 1960 . ص ۴۷ به‌بعد

بنماید. افغانی که برای اول بار درقرن شانزدهم به روی کاغذ آمده وصورت مکتوب به‌خود گرفت یکی از مهمترین زبان‌های زندهٔ ایرانی شرقی است که قبایل و عشایر افغانی در شمال و جنوب افغانستان و نیز در سرزمین کوچکی درمرز پاکستان بدان تکلم می‌نمایند. این زبان لهجه‌های گوناگون دارد که می‌توان آن‌ها را به‌طورکلی به دو گروه متمایز تقسیم‌نمود، پشتو در شمال شرقی و پختو در جنوب غربی. الفبائی که برای نوشتن این زبان به کار می‌رود همان الفبای ایرانی - عربی است به اضافهٔ چند حرف جدید.

هنگامی که قبایل وملل ایرانی شرقی درسرزمین‌های اصلی‌خود بطور پراکنده ازهم زندگانی می‌کردند هریك دارای مشخصات وروش‌های خاصی در روش زندگی ووضع قبیلهٔ خود بوده‌اند. بعدها هنگامی که مهاجرت‌های آنان شروع شد براثر تماس و آمیزش آنان با مردم تازه و تمدن‌های جدید و برمبنای عادات و رسوم قبلی خود هر یك از آنان در جهتی خاص صورت وشکلی‌که می‌توان آن را مشخصات ملی‌آنان نامید به‌خودگرفتند.

دربارهٔ زمان این مهاجرت‌ها و نحوهٔ آن طبعاً اطلاعات تاریخی در دست نداریم ولی می‌توان حدس زد که مردم ایرانی شرقی درنقاط جدیدی که متوطن می‌شدند تا زمانی طولانی نحوهٔ زندگانی قبلی خود را از دست نداده و به‌صورت نیمه قبیله زندگی می‌کردند و تنها در بعضی نقاط که از هرلحاظ برای ایشان مناسب بود به طور دائم مقر می‌گزیدند. شرایط زندگانی و حیات آنان باز به‌احتمال فراوان شبیه همان وضعی است که ما امروزه دربین گله‌داران و رمه‌چرانان و دشت‌پیمایان افغانستان می‌بینیم. مردم ایران‌شرقی تا مدتها با مردم ایران غربی و تمدن شهرنشینی آنان تماسی نداشتند و سرانجام در زمان پادشاهان هخامنشی بود که بسط دائره

وحدود امپراطوری آنان این دوگروه را بایکدیگر در تماس آورد. فرهنگ وزبان وتجارت غرب ایران تاحدی تحت نفوذ همسایگان و ملل غربی آنان بود. تا آن زمان مردم ایران شرقی با الفبا آشنائی نداشتند. در غرب ایران زبان آرامی به‌جای زبان اکدی رایج و متداول بود و در دورهٔ هخامنشیان این زبان در تجارت و مراودات بازرگانی و مملکت‌داری به‌کار می‌رفت. خطی که مردم ایران غربی به‌کار می‌بردند خط پهلوی نام داشت که اقتباس از خط آرامی بود و بعدها دامنهٔ به کار بردن آن به‌کمک زبان فارسی میانه تا هندوستان رسید. اول بار پارت‌ها (اشکانیان) این الفبا را اتخاذ نمودند و ازطریق آنان بودکه دامنهٔ به‌کاربردن آن تا سغد وخوارزم کشیده شد.

در ابتدای این فصل گفته شد که تمام اقوام و ملل گوناگون ایرانی ریشه و اساس واحد و مشترکی دارند و ازقبیله و قومی سرچشمه می‌گیرند که قوم اولیهٔ ایرانی را تشکیل می‌داده است. اجداد و نیاکان این قوم اولیهٔ ایرانی درروزگاری کهن همراه با اقوام دیگری جمعاً قوم آریائی را تشکیل می‌داده‌اند. می‌توان گفت که حتی تا اواخرهزارهٔ سوم قبل از میلاد این قوم آریائی در دشتهای جنوب روسیه در حوالی دریاچهٔ آرال سکونت داشته وبافرهنگ وزبانی مشترک وسازمان قبیله‌ای و عشایری گسسته و نابسامانی دورهم زندگی می کرده‌اند. اما دو هزار سال قبل از میلاد در میان تیره‌ای از این آریائی‌های اولیه جنب وجوشی ایجاد شد. قبایل ودستجات جنگجو با اسبان وشاید هم باعرابه‌های جنگی روبه‌جنوب نهادندوبه‌تدریج سایرین با رمه و گله و بنه به دنبال آنان روان گشتند. قسمت اصلی این قبایل به جنوب شرقی متمایل شدند و از فراز کوه‌های هندوکش به رود سند رسیده ازآن گذشتند. این قوم به‌دشت‌های پنجاب (پنج رودخانه) که

رسیدند محیط و آب وهوا را مناسب یافته در آنجا متوطن گشتند و فرهنگ و قومیت خاص خود را بنا نهاده و توسعه دادند. بعداً ایرانیان این گروه را به‌خاطر رود سند که به‌ایرانی هند hindu تلفظ می‌شد هندو hindava نامیدند و این نام ایرانی در اصطلاح یونانی - رومی به‌صورت ایندیا india به‌معنی هندوستان درآمد و بدین‌صورت در اروپا متداول شد. قدیمی‌ترین اثر مکتوب هندی مجموعه‌ای بزرگ از نیایش‌های مذهبی است که ریگ‌ودا (سرودهای ودا) نام دارد. این اثر بزرگ در پنجاب بوجود آمده و در هزار سال قبل‌ازمیلاد مسیح به‌اتمام رسیده است. از این تیره آریائیانی که از فراز هندوکش گذشته و در هند مقر گزیده بودند چند شاخه به‌مهاجرت خود ادامه داده از آنان جدا شدند و اول بار که در تاریخ نشانی از آنها می‌یابیم در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم قبل‌از میلاد مسیح است. در آن زمان این آریائی‌ها با ملل و اقوامی که در بین‌النهرین ساکن بوده و از آنان اطلاعات کافی و دقیق در دست داریم مخلوط و ممزوج بوده‌اند.

کمی پس‌ازسال ۱۶۰۰ ق.م کاسی‌ها[1] که ازسرزمین‌های مرتفع ایران آمده بودند بر بابل مسلط شده و پانصد سال برآنجا حکومت‌کردند. زبان کاسی‌ها برما نامعلوم است اما ازدوران آنها فرهنگ‌کوچک کاسی - اکدی باقی مانده که در آن الهه‌ای به‌نام شوریش šurijaš برمی‌خوریم که به زبان اکدی به شمش šamaš یعنی الههٔ خورشید ترجمه و تعبیر شده است. تردیدی نیست که شوریش همان لغت هند و اروپائی سوریس Sūryas یعنی الههٔ خورشید است و در این نیز شکی نیست که این لغت را مردمی‌که زبانشان هند و آریائی بوده یعنی همان مهاجران آریائی که به جنوب آمده بودند در میان کاسی‌ها رواج داده‌اند.

1 — Kassites

شاهد دیگری بر آن که دستهٔ بزرگ و نیرومندی از مردم آریائی در این نقاط پراکنده بوده‌اند وجود اسامی متعدد الهه‌ها وسایر نامهای شخصی است که در بین قوم هوری[1] مرسوم و متداول بوده است. هوری‌ها از مشرق به‌بین‌النهرین آمده بودند واحتمالاً زبان آنها با زبان اوارتو[2]ها ارتباطی داشته است. هوری‌ها را در حدود ۲۲۰۰ ق.م، در نیپور[3] می‌بینیم بعداً عدد این مردم در سرزمین‌های شرق دجله افزونی گرفت و در ۱۵۰۰ ق.م سلسلهٔ پادشاهی میتانی[4] را بنیان نهادند. از پادشاهان میتانی چندین نام برما معلوم است که بدون هیچ ابهامی اصل هند و آریائی خود را آشکار می‌سازد. ازجمله ارتتم artatama (هندی rta dhāman آن که ریتا rta را مسکن و مأوای خود قرار داده) تشرت tušratta (هندی tvesa ratha کسی که عرابهٔ جنگیش به‌قوت به‌جلو می‌رود) و ششتر šaušsattar (هندی sauksatra مشتق از sukstrá کسی که خوب فرمانروائی می‌نماید). این‌گونه اسامی وسایر نام‌های شبیه به آن‌ها رادر فلسطین وسوریه‌که زمانی هوری‌ها نفوذ خود را تا بدان جاها نیز بسط داده بودند پیدا می‌کنیم. نامی که بیشتر ازهمه پراکنده بوده وبه‌کار می‌رفته لغت هوری برای عرابه‌سوار جنگجو یعنی مارینو marjannu است مشتق از لغت هند و آریائی máry که به جوانان، خاصه جوانان جنگ‌آور اطلاق می‌گردیده است.

به‌احتمال فراوان‌گروه کثیری از آریائی‌هائی‌که به‌هندوستان نرفتند خودرا ازطریق ایران به‌بین‌النهرین رسانده وبه‌واسطهٔ شجاعت وجنگاوری خود برای کارهای رزمی به‌خدمت هوری‌ها و کاسی‌ها درآمدند. درمیان هوری‌ها آریائیان قوی و زورمند به مقامات بلند رسیدند ودر خانواده‌های اشرافی وسلطنتی راه یافتند. ازجالب‌ترین اسنادی‌که مشعر بر نفوذ عوامل

---

1 — Hurries 2 — Urartu 3 — Nippur 4 — Mitanni

آریائی درامپراطوری میتانی هوری‌هاست متنی است‌که در پایتخت هیتی[1]‌ها به‌دست‌آمده است. این متن پراهمیت قراردادی‌است‌که درسال ۱۳۸۰ ق-م. بین پادشاه هیتی .شوپی‌لی‌لویما[2] و شاهزاده میتانی‌ماتیوازا[3] (شاید صحیح‌تر کورتیوازا[4]) که مقهور او شده بود منعقد شده است . هنگامی‌که جنگ با شکست شاهزادهٔ میتانی‌خاتمه یافت شوپی‌لی‌لویما وی را به‌قلمرو حکومتی خود بازگرداند و دختر خود را به‌زنی بدو داد و قراردادی با وی منعقد ساخت . به‌عنوان شاهد و ضامنی برای اجرای کامل آن قرارداد خدایان و الهه‌های هردوقلمرو پادشاهی درمتن آن فراخوانده و ستایش شده‌اند. بسیاری از خدایان و الهه‌های میتانی را ما از سرودهای ودا می‌شناسیم از جمله میترا واروناMitra–Varuna ایندرا Indra ناستیا Nāsatya و غیره .

این قدیمی‌ترین سندی است که در آن خدایان آریائی را در میان گروهی از خدایان غیرآریائی می‌بینیم واین خود نشانهٔ نفوذ رزمجویان آریائی در بین اقوام هوری می‌باشد .

اسامی و لغات آریائی‌که ما در سنگ‌نبشته‌های‌آسیای صغیر می‌بینیم از لحاظ زبان‌شناسی کاملاً با لغات و اسامی مشابه آن در هندی برابری و مطابقت دارد . اما در زمان حاضر هیچ مدرك و دلیلی که مشعر باشد براین که آریائی‌ها - که این سنگ‌نبشته‌ها معرف زبان آنان است - ابتدا در هندوستان مستقر بوده و بعد رو به غرب نهاده باشند دردست نداریم و باید قبول نمائیم که گروه‌های بزرگ آریائیان جنگجو از زادگاه خود رو به جنوب نهاده و بعداز گذشتن از جبال زاگرس به‌بین‌النهرین رسیده‌اند. سپس باید بپذیریم که جدائی و تقسیم زبان آریائی‌ها به دو گروه و لهجهٔ مشخص که یکی بعدها صورت ایرانی به‌خودگرفت ودیگری صورت هندی

1 – Hitties 2 – šuppiluliuma 3 – Mattiwaza 4– Kurtiwaza

ازهمان زمانی‌که آریائی‌ها درزادگاه اولیهٔ خود بوده‌اندآغاز پذیرفته است. آن گروه از آریائی‌هائی که ابتدا آغاز به‌مهاجرت نهاده به‌هندوستان یا آسیای‌صغیر رفتند لهجهٔ خاصی باخود داشتند که می‌توانیم آن را هندی‌اولیه بنامیم و گروه دیگری که در زادگاه خود تامدتها بعد باقی ماندند به لهجهٔ دیگری تکلم می‌کرده‌اند که ایرانی اولیه می‌باشد[۱] تفاوت‌های بین زبان هندی قدیمی در ریگ‌ودا و زبان ایرانی قدیمی درقسمت‌کهن اوستا خاصه در مورد دستور و قواعد زیاد نیست و تفاوت‌های آوائی نیز کم و به‌همان اندازهٔ معقولی است‌که می‌تواند بین دولهجهٔ یك زبان مشترك موجود باشد. بنابراین هندی‌ها و ایرانی‌ها درواقع اقوامی برادرند و ازیك محیط واحد آمده و تاحد وسیعی وارث آداب و اعتقادات مذهبی مشترك می‌باشند. هر دوگروه نام مشترکی برای‌خود انتخاب نمودند.هم دراوستا وهم درکتیبه‌هائی که به زبان فارسی باستان دردست است نام «آریا» به عنوان لقبی ملی ذکر شده است. آریائی‌هائی که به‌غرب آمده و درآنجا توطن گزیدند سرزمین

۱ـ شاهد آنکه در زمان‌های ماقبل تاریخ مردم آریائی در جنوب شوروی ودر بیابان‌های مابین آرال و بحرخزر و حدغربی‌تر آن می‌زیسته‌اند لغت‌های بیشماری از زبان آریائی‌ها است که در زبان فنلاندی ـ ئوگری یافت می‌شود. آریائی‌ها ظاهراً مدت مدیدی با اجداد فنلاندی ـ ئوگری‌های کنونی همسایه بوده‌اند. برطبق نظریهٔ ریچارد هاشیلدز Richard Hauschilds آریائی‌های میتانی‌می‌بایست ازجنوب شوروی وازطریق قفقاز به‌آسیای صغیرآمده باشند.رجوع کنید به ص ۵۲ به‌بعد کتاب او : Uber die fruhesten Arier im alten Orient دراینکه مادها و پارسی‌هانیز آنطورکه براندنشتین اظهار نظر نموده: Brandenstein — Mayrhoger : Handbuch des Altpersichen ، از راه قفقاز آمده باشند جای تردید باقی است. حفریات باستان شناسی در تپه سیالك کاشان نمی‌تواند دلیل کافی براین ادعا باشد.

خود را آریانام aryānām (حالت اضافی جمع از لغت آریا) یعنی سرزمین آریائی‌ها نامیدند. ازهمین لغت در فارسی میانه لفظ «ای‌ران» Ērān و در فارسی امروزی ایران مشتق گردیده و زبان ایرانی و مردم ایرانی و غیره از آن اراده می‌گردد. اما هرگاه که صحبت از زبان و مردم ایرانی به‌میان می‌آید حدود و وسعت نظر خیلی بیشتر از مرزهای کنونی ایران بوده و شامل همهٔ لهجه‌ها و مردمی است که اجدادشان گروه ایرانی قوم آریائی را تشکیل می‌داده‌اند. داریوش کبیر در یکی از کتیبه‌های خود می‌نویسد که وی یك «هخامنشی پارسی فرزند یك پارسی آریائی و از نژاد آریا» می‌باشد. در ودا نیز می‌بینیم که هندیان خود را «آریا» می‌نامند و در بین آنان لفظ آریا شامل افراد و خاندان‌های برجسته از جمله برهمنان و رزمجویان و غیره می‌شود.

بنا به نظر برخی از محققان لغت آریا معنی «اصیل و برجسته و شریف» را می‌دهد معانی دیگری هم برمبنای علم فقه‌اللغه در تحقیقات جدیدتر پیشنهاد شده که تا اندازه‌ای نامطمئن است. تاکنون در سایر زبانهای هند واروپائی لغتی که بتواند کاملاً بدین لغت وابسته باشد و کمکی به‌کشف معنای واقعی آن بنماید به‌دست نیامده است. از لغت آریا لغت‌ها و اصطلاحات جدیدی مثل آریائی، مردم آریائی، قوم آریائی، زبان آریائی و غیره نیز بوجود آمده‌است. گروه زبانهای آریائی شامل زبانهای ایرانی و هندی بوده و همراه با زبانهای ایطالیائی، کلتی، بالتی، اسلاوی و برخی زبانهای دیگر جمعاً گروه زبان‌های هند و اروپائی را تشکیل می‌دهند.

منابع اطلاع غرب از مذهب ایران باستان

دربارهٔ صور گوناگون مذهب ایران صرفنظر از سایر مدارک درآثار مورخین یونانی نیز اطلاعاتی بدست می‌آوریم. هرودوت[1] که درآسیای صغیر می‌زیسته (وفات بین ۴۳۰ و ۴۲۴ ق.م.) درطی اقامت‌خود در اولبیا[2] اطلاعات گرانبهائی از طرز زندگی و عقاید و اعتقادات دینی و انواع خدایان سکاها جمع‌آوری کرده است. وی به ایران سفر نکرده بود اما در میهن خود آسیای صغیر و نیز در مسافرت‌هایش به‌فینیقیه و بین‌النهرین با ایرانیان ومادها ارتباط‌وآشنائی‌داشت وموفق‌شداطلاعاتی‌دربارهٔ ایرانیان جمع‌آوری نماید. به احتمال زیادوی خود نحوهٔ اجرای مراسم مذهبی ایرانیان را به‌آن کیفیت که توسط مغان مادی اجرا می‌شده در بعضی از نقاط‌آسیای صغیر که مردم آن شدیداً تحت نفوذ تمدن ایرانی بوده‌اند مشاهده کرده است. پس از نوشتجات او مهم‌ترین منابع اطلاع ما آثار پلوتارک[3] است که متکی‌برمدارکی بوده وکتبی‌که از استرابون[4] جغرافی‌دان معروف یونانی باقی‌مانده است.

---

1 - Herodot 2 - Olbia 3 - Plutarch 4 - Strabon

از دورهٔ اشکانیان جز به‌آثار مورخین ارمنی به‌هیچ منبع دیگری دسترسی نداریم . از اسناد و مدارکی که ما را با دین و آداب مذهبی دورهٔ ساسانیان آشنا می‌سازد درصفحات بعد گفتگو خواهیم کرد .

ازعهد باستان زبان فارسی باستان که سنگ‌نبشته‌های دوران هخامنشی آثار باقی ماندهٔ آن است تنها اسنادی است که می‌توانند ما را درروشن ساختن موضوع مورد نظر یاری نماید . این کتیبه‌ها در واقع اسنادی سیاسی است که در آنها پادشاهان بزرگ به‌شرح وضع قلمروخود پرداخته‌اند اما برخی از آنها خاصه کتیبه‌های مربوط به‌داریوش وخشایارشاه مطالبی نیزراجع به مذهب و اعتقادات دینی خانوادهٔ سلطنتی دارد .

مهم‌ترین مأخذ مطالعه و اطلاع ما از قدیمی‌ترین صورت مذهب ایران مجموعهٔ متون مقدسی است که بر روی هم « اوستا» نام گرفته است. وجود این مجموعه مرهون و مبین این حقیقت است که در زمانی از تاریخ که احتمالاً مقارن ایجاد سلسلهٔ هخامنشی بوده در نقطه‌ای از مشرق ایران پیغمبری به‌نام زرتشت ظهور کرده است .

زرتشت درطی سرودهای مذهبی خود به‌فراخواندن وستایش وتبشیر نام خالقی که او را **اهورامزدا** - خداوند دانا - می‌نامید پرداخت و نه‌تنها در بین شبانان که در بادی امر دربین آنان به‌تبلیغ پیام خود پرداخته بود نفوذ فراوان یافت واساس زندگانی وعبادات آنان را دگرگون ساخت بلکه دربین تمام طبقات مردم ایران نفوذی فوق‌العاده پیدا کرد و اززمان ظهور او تا قرنها بعد اعتقادات ومراسم مذهبی ایرانیان موافق وتابع تعالیم اوشد. آنچه‌که ما امروزه به‌نام گاتها در دست داریم مجموعه‌ای ازسرودهای دینی است که می‌توان گفت تمام آنها - شاید بجز سرود آخرین - توسط خود زرتشت سروده شده است . این سرودها احتمالاً در زمان حیات خود او

صورت نیایش و پرستش پیدا کرده در عبادات به کار برده شده و تا قرن‌ها بعداز مرگ وی اساس ومرکز کلیهٔ صور وتشریفات و شعائر مذهبی جامعهٔ زرتشتیان بوده‌است .گاتها صرف نظر از سرودها و ادعیه و مناجات‌هائی که درپرستش‌خداوندخوانده می‌شود شامل دستورات وتعالیمی دربارهٔ پاکیزگی وطهارت از پلیدی‌های اهریمن و نیز محتوی دستورالعمل ونحوهٔ آداب و شعائر پرستش می‌باشد . سوای‌آن، آثاری را باید نام برد که در آنها زرتشت از افسانه‌ها و اساطیر قبل از زمان خودو نیز ازافسانه‌های مربوط به‌خلقت ومسائل مربوط به‌کشف و الهام و داستان‌های حیات خودوسرانجام دستورات دینی سخن می‌گوید . گفته می‌شودکه در زمان ساسانیان مقداری از متون یونانی وهندی که به زبان پهلوی ترجمه‌شده بوده به‌مجموعهٔ اوستا اضافه شده است .

بخش بزرگی‌ازمتون اوستا درطی قرون مختلف ازبین رفته وامروزه ازطریق ترجمهٔ آنها به‌زبان پهلوی و یاخلاصهٔ آنها به‌همین زبان است‌که می‌توانیم به‌محتوی ومفاد آن‌آثار پی ببریم . حتی کلمهٔ «اوستا» ـ پهلوی اپستاك ـ برای اول‌بار درمطالب وآثار پهلوی بعداز زمان ساسانیان دیده می‌شود . اوستا مجموعه‌ای ازمطالب مذهبی به‌لهجهٔ ایرانی شرقی است‌که قرنها فقط در حافظه‌ها نگاهداری شده و نسل‌به‌نسل حفظ‌گردیده و بعدها روی کاغذآمده است . زبان قدیم مشرق ایران‌که زرتشت دراین‌آثار به‌کار برده نیز به‌تبع ازنام‌آن زبان اوستائی نامیده‌می‌شود. معنی کلمهٔ اوستا زیاد واضح و روشن نیست . معمولاً آن را اصلی یا اساسی ترجمه می‌نمایند . همانطور که گفته شدآنچه از اوستا به‌جای مانده دستوراتی در بارهٔ نحوه وروش عبادات و نیز مجموعه‌ای از سرودها و نیایش‌های مذهبی می‌باشد .

دراروپا زبان‌شناسان دورهٔ رنسانس‌ازطریق نوشتجات وآثار نویسندگان

عهود باستانی که از مغان و کلدانیان و تعالیم اسرار آمیز آنها و آورندهٔ آن تعالیم زرتشت نام برده بودند به مطالعه و تحقیق در این امر علاقه پیدا نمودند.

شخصیت زرتشت برای رومیان و یونانیان ناشناخته و مبهم بود و بسیاری از نویسندگان عهد باستان او را مرد دانائی که علم سحر و جادو به کلدانیان آموخت می‌شناختند در این امر نیز متفق بودند که برخی از فلاسفهٔ قدیمی یونان مانند فیثاغورث[1] نزد او رفته و تعلیم فلسفه گرفته‌اند. اول بار در آثار افلاطون و برخی دیگر از نویسندگان یونانی است که می‌بینیم در سخن از زرتشت بطور مبهم و ناقصی از تعالیم و سخنان او دربارهٔ خدا، دنیا، خلقت وغیره مطالبی نقل شده است. اما آنچه آنان از زرتشت و تعالیم او نوشته‌اند قرنها بعد یعنی وقتی کاملاً روشن و قابل تفسیر شد که به‌آثار ایرانی زرتشتی دسترسی حاصل آمد.

در قرون هفدهم و هیجدهم از طریق اطلاعاتی که مسافران و جهانگردان از شرق باخود آوردند براروپائیان معلوم شد که هنوز در ایران و هندوستان جوامعی که به‌دیانت زرتشتی اعتقاد دارند وجود دارد و دربین آنان نوشتجات مقدس قدیمی یافت می‌شود. درسال ۱۷۰۰ میلادی شرق شناس و کشیش مشهور انگلیسی توماس هاید[2] در کتاب خود دربارهٔ تاریخ ادیان ایرانیان[3] آنچه تا آن زمان در دنیای غرب راجع به زرتشت وعقاید و آثار او می‌دانستند جمع آوری کرد و انتشار داد. کتاب هاید یك نوع استدلالیهٔ مدافعه‌آمیز دربارهٔ زرتشت است: زرتشت به‌ظهور مسیح بشارت داده و از پیامبران اسرائیلی علم و حکمت آموخته است. پیروان او پارسیان از آغاز مانند کلیمیان به‌یك خدای حقیقی و یگانه اعتقاد

---

1 - Pythagoras 2 - Thomas Hayde 3 - Veterum Persarum et Parthorum et Medorum religionis historia.

داشته‌اند و اگر یونانیان ایرانی‌ها را مشرك ودوخدائی می‌خوانند فقط به این دلیل است که خود به‌چندین خدا اعتقاد داشته‌اند وجزاین نمی‌توانسته‌اند تصور نمایند که ایرانی‌ها نیز مانند آنها باشند. به‌نظر هاید آنچه دربارهٔ اعتقادات زرتشتیان به دو خدای خیر و شر در آثار قدیمی‌ها آمده مربوط به عقاید کفرآمیز فرقهٔ خاصی ازاین دیانت است. توماس‌هاید برای اثبات عقاید خود از گبرها ـ نامی که مسلمین به زرتشتیان داده‌اند ـ نام می‌برد که بنابرقول سیاحانی نظیر شاردن[1] و مندلسو[2] به‌یك خدای واحد اعتقاد دارند و همین خداست که باید برتاریکی غلبه نماید و بر اهریمن چیره شود. هاید در آثار شهرستانی مورخ مسلمان که کتابی در شرح فرق و مذاهبی که اسلام برآنها فائق آمده نگاشته مطلبی که نظریات اورا تأیید می‌نماید یافته و به‌آن استدلال نموده است. شهرستانی می‌نویسد که به اعتقاد یك مغ واقعی خداوند لایزال و جاودانی وتاریکی مخلوق ومقهور شدنی است.[3] بدیهی است توماس‌هاید مجبور بود که در آن زمان از اطلاعات دست دوم استفاده نماید. اول بار درسال ۱۷۲۳ بود که کتابخانهٔ بودلین درآکسفورد نسخه‌ای از یك متن اصیل اوستائی که یك بازرگان انگلیسی در سورات هندوستان از یك پارسی خریده بود بدست آورد اما تامدتها راز این نوشته مکتوم ماند زیرا کسی قادر به خواندن آن نبود. چندین سال بعد شخصی اسکاتلندی به‌نام فریزر[4] که دربمبئی مأموریتی داشت برای یادگرفتن

---

1 — Chardin 2 — Mendelso

۳ ـ دربارهٔ توماس‌هاید و سایر پیشروان مطالعات مذهب قدیمی ایران به کتاب ذیقیمت پروفسور دوشن گیمن: J. Duchesne Guillemins : The Western Response to Zoroaster, Oxford 1950 مراجعه شود.

4— Frazer

زبان اوستا به سورات رفت ولی پارسیان سورات از آموختن زبان خود به یك نفر کافر خودداری نمودند وفقط چندمتن اصیل اوستائی به‌اوفروختند.

تقدیر آن بود که راز این گنج نهانی به‌دست جوانی فرانسوی به‌نام آنکتیل‌دوپرون [1] که دانشجوی مؤسسهٔ زبانهای شرقی دانشگاه پاریس بود کشف گردد. وی روزی درسال ۱۷۵٤ در اطاق یکی ازمستشرقین فرانسوی اوراقی دید که از روی نسخهٔ اوستای اکسفورد کپیه شده بود. در همان ساعت سرشار از شوق و ذوق جوانی تصمیم گرفت که به راز خواندن آن خطوط و دانستن آن زبان پی ببرد و ترجمه‌ای از آثار زرتشتی به زبان فرانسوی منتشر نماید. پس از آنکه چندین بار در وعده‌ای که به‌اعزام او به‌هندوستان داده بودند تأخیر شد دامان شکیب از دست داد و به‌صورت یك سرباز عادی همراه باگروهی از سربازان فرانسوی‌که به‌نیروی فرانسه در هند ملحق می‌شدند روانهٔ آن کشور گردید و سرانجام پس از تحمل سختی‌ها و مشقات فراوان در سال ۱۷۵۸ وارد سورات شد. پارسیان سورات این بار نیز از آموختن زبان خود به یك نفر خارجی خودداری نمودند اما پس از کوشش‌های زیادآنکتیل موفق شد معلمی پیدا کند و با اوخواندن اوستا را آغاز نماید. وی پس از سه سال توقف در سورات با مجموعهٔ گرانبهائی از آثار اوستائی به‌اروپا بازگشت. ابتدا به‌انگلستان رفت تا آثاری را که بدست آورده بود با نسخی از اوستا که در اختیار کتابخانهٔ بودلین بود تطبیق نموده و برصحت آنها مطمئن شود. پس ازآنکه این اطمینان برای او حاصل آمد به‌فرانسه رفت و آن ذخائر گرانبها را به کتابخانهٔ سلطنتی هدیه نمود. پس از آن آنکتیل ده سال تمام صرف مطالعهٔ متون اوستائی و ترجمهٔ آنها و نوشتن تفسیر و شرح برآن آثار

1 — Anquetil Duperron

کرد تا آنکه موفق شد در سال ۱۷۷۱ ثمرهٔ سالها زحمت وکوشش خود را به‌صورت سه جلدکتاب تحت عنوان «کتاب زند ـ اوستا»[1] درپاریس منتشر نماید. سوای ترجمهٔ قسمت‌های مهمی از اوستا، این کتاب شامل شرح مسافرت‌های او و اطلاعات دست اول و گرانبهائی از رسوم و آداب وشعائر پارسیان است که اطلاع برآن‌ها بسیار گرانبهاست زیرا امروزه بسیاری از آن آداب و رسوم متروك مانده است.

انتشار این اثر در دنیای کتاب خوانهای آن روز ابتـدا بـاعلاقه و توجه شدید روبرو شد اما بسیاری را که آنچه می‌خواستند در آن‌کتابها نیافتند ناامید و مأیوس نمود و به‌اعتراض‌های شدید برانگیخت. ادعیه و نیایش‌های مفصل و خشك که خواننده را از خواندن خسته می‌کرد و سایر مندرجات کتاب آنکتیل دوپرون از انتظار خوانندگان‌کتاب که امید داشتند از طریق آن به‌منابع علوم و فلسفهٔ غنی شرق پی ببرند فرسنگها به‌دور بود. در فرانسه «فلاسفهٔ روشنفکر» به‌خود نوید داده بودند‌که در آثار و نوشتجات زرتشت مبادی وتعالیمی ازیك مذهب دست‌نخورده وطبیعی پیدا کنند تابه‌وسیلهٔ آن بتوانند به‌جنگ خرافات‌کلیسای مسیحیت بروند. ولتر[2] در مقاله‌ای که تحت عنوان «زرتشت» در «فرهنگ فلسفی»[3] نوشت شدیداً به‌کتاب و مندرجات آن حمله نمود و اینطور اظهار عقیده کرد:

«On ne peut pas lire deux pages de l'abominable fatras attribué à ce Zoroastre sans avoir pitié de la nature humaine. Nostradamus et le mèdicin des urines sont des gens raisonnables encomparaison de cet ènergumène.»

---

1 - Zend — Avesta, auvrage de Zoroastre, contenant les idées théologiques, physiques et morales de ce legislateur, les cérémonies du culte religieux qu'il a établi et plusieurs traits importants relatifs á l'ancienne histoire des perses. 2— Voltair 3— Dictionnaire Philosophique

اما آنچه آنکتیل تهیه و انتشار داده بود تازه اولین قدم دراین راه صعب و طولانی محسوب می‌شد. استنباط و ترجمهٔ وی بسیار سطحی بود. حتی معلمین پارسی هم که به او اوستا آموخته بودند معنی و مفهوم اوستا را به صحت و درستی نمی‌دانستند. مؤبدان پارسی قادر بودند متون مختلف اوستا را در مراسم مذهبی و نیایش‌های دینی از حفظ بخوانند و بسرایند اما از معانی آن متون چندان باخبر نبودند. برای خود مؤبدان ومحققین پارسی درك معانی ومفاهیم اوستا بدون مراجعه به‌ترجمهٔ پهلوی آن امکان نداشت. آنکتیل نیز می‌بایست با کمك ترجمه‌های پهلوی که از اوستا موجود بود و فرهنگك پهلوی اوستا به ترجمهٔ متون اوستائی پردازد حال آنکه وی از طریق زبان فارسی که از آن نیز زیاد نمی‌دانست به یادگرفتن اوستا پرداخته بود. آنچه وی در کتابهای خود آورده بود استنباطی از رسوم وشعائر متأخر زرتشتیان برمبنای تصور ودرکی نارسا ازمتون اوستائی بود و طبعاً نمی‌توانست خالی از نقص باشد. بزودی با مخالفت‌ها و اعتراضاتی که بر ترجمه وارد آمد معلوم شد که جریان امور آنطورکه آرزو می‌رفت بروفق مراد نبوده است. چند تن ازمستشرقین درطی مقالاتی او را شدیداً مورد حمله قرار داده متهم نمودند که یا با این ترجمهٔ خود دنیای علم را به‌مسخره گرفته ویا آنکه خود بدون آن که بداندآلت دست و تمسخر معلمین پارسی که ظاهراً نمی‌خواسته‌اند معانی صحیحی از اوستا به‌او بدهند قرار گرفته است. این حملات غیرعادلانه و ناصحیح بود. تا آن زمان کسی از کیفیت و ساختمان زبان قدیم ایران اطلاعی نداشت. سالها بعد یعنی در سال ۱۸۰۲ بود که یك معلم آلمانی به‌نام ج.ف. گروتفند[1] کمابیش به‌طرز خواندن خطوط میخی پی‌برد و راه را برای مطالعات بعدی

1 — G . F . Grotefend

گشود. نکتهٔ دیگری که در این حملات برعلیه آنکتیل به‌کار می‌رفت آن بود که مقادیر زیادی از لغات اوستائی که او به‌کار برده بود کاملاً شبیه به لغات سانسکریت و بکلی در ایران ناشناس بود. بحث برسر صحت یا عدم صحت ترجمهٔ آنکتیل طولانی شد. با آنکه چند تن از زبان شناسان با دلایل کافی به‌دفاع از کار او پرداختند اما هرگز زحمات آنکتیل آن حسن قبول و استقبالی که درخور و شایستهٔ آن بود نیافت و وی در سال ۱۸۰۵ در ناامیدی شکست وفات یافت.

موضوع صحت و اصالت خطوط اوستائی سرانجام با کتابی که **راسموس‌راسك**[1] دانمارکی در سال ۱۸۲۶ تحت عنوان **دربارهٔ زبان زند و قدمت وصحت زند اوستا**[2] منتشر نمود حل شد. وی در این کتاب ثابت نمودکه زبان اوستائی زبانی مستقل و قدیمی و هم ریشه و خواهر زبان سانسکریت می‌باشد و دستور و قواعد آن ارتباط نزدیك با فارسی‌باستان دارد. راسك به‌صراحت این عقیده را ابراز داشت که زبان اوستا با زبان فارسی باستان که لهجه‌ای غربی و زبان رسمی دربار هخامنشیان بوده - و آن موقع از روی خطوط میخی اطلاعاتی دربارهٔ آن بدست آمده بود - یکسان نیست بلکه یك لهجهٔ مستقل ایرانی است. وی این لهجه را مادی نامید. با استفاده از اطلاعاتی که تا آن موقع دربارهٔ تاریخ گذشتهٔ ایران بدست آمده بود راسك توانست تا این حد دربارهٔ اوستا قضاوت نماید که زرتشت پیغمبرمغان قوم‌ماد است وموافق سنن‌باستانی هم اوآورندهٔ کتاب اوستاست.

تحقیقات راسك منحصر به‌اثبات قدمت و صحت اوستا نشد. وی پایه‌گذار روش تحصیل اوستا برای اروپائیان است. درطی اقامت خود در هندوستان راسك به‌جمع‌آوری دست‌نوشته‌های اصیل اوستائی و پهلوی

1– Rasmus Rask 2–Om Zendsprogets og Zendavestas Ælde og Ægthed .

پرداخت و در بازگشت به‌دانمارك آن مجموعهٔ گرانبها را به‌پادشاه دانمارك که خرج سفر او را داده بود هدیه نمود . پس از آن مجموعهٔ مذکور به کتابخانهٔ دانشگاه کپنهاك داده شد. این مجموعه بعدها توسط ن.ل.وسترگورد[۱] هندشناس دانمارکی غنی‌تر شد .

زبان‌شناس دیگری که تحصیل و تحقیق صحیح و منظم اوستا را پایه ریخت هندشناس فرانسوی اوژن‌بورنف[۲] است کـه در سال ۱۸۳۳ تفسیر یسنا[۳] را منتشر ساخت . وی اثر خود را با استفاده از ترجمه‌ای از اوستا به سانسکریت که احتمالاً در قرن سیزدهم توسط یکی از پارسیان هند به‌نام نریوسنگ[۴] بـه‌عمل آمده بود منتشر ساخت . ن.ل. وسترگورد مستشرق دانمارکی متن انتقادی‌گرانبهائی از اوستاتحت عنوان زند اوستا یاکتاب مذهبی زرتشتیان[۵] منتشر ساخت (کپنهاك ۱۸۵۲/۵٤) . در همان اوان دانشمند آلمانی اشپیگل[۶] مجموعه‌ای ازمتون اصلی‌اوستارا مشتمل بریسنا ، ویسپرد، وندیداد ، در وین منتشر نمود (۱۸۵۳/۵۸) .

گلدنر[۷] هندشناس آلمانی و محقق مشهور زبان اوستائی با استفاده از دست نوشته‌ها و نسخ تازه‌ای که در دسترس وسترگورد نبود طبع‌تازه‌ای از مجموعهٔ اوستا بـراساس متن انتقادی وسترگورد در سه مجلد تحت عنوان اوستا کتاب مقدس‌پارسیان[۸] دراشتوتکارت منتشرساخت (۱۸۸۵-۱۸۹۵). بعدها متون مختصر دیگری نیز از اوستا منتشر شد .

دنیای‌اوستاشناسی نخستین ترجمهٔ‌کامل‌اوستارامرهون دارمستتر[۹] شرق‌شناس

1– N.L. Westergaard 2– Eugené Burnouf 3– Commentar sur la Yesna
4– Neryosangh 5 – Zendavesta or the religious Book of Zoroastrians
6 – Fr. Spiegel 7– K.F. Geldner 8 – Avesta: die heiligen Bücher der Parsen 9 – James Darmesteter

مشهور فرانسوی است که کتاب خود را تحت عنوان زنداوستا در سه مجلد در سالهای ۹۳ - ۱۸۹۲ منتشر ساخت . وی در ترجمه و تفسیرخود تاحد زیادی از تراجم اوستا بـه پهلوی استفاده نموده و آنها را درپاورقی‌ها و شروحی که برترجمهٔ خود نوشته نقل نموده است .

در سال ۱۹۰۴ زبـان‌شناس مشهور و دانشمند آلمانی بارتولومه[1] در کتاب عظیم و جاودانی خـود تحت عنوان لغت نامهٔ زبان ایران باستان[2] ثمرهٔ یك‌صد سال تحقیقات و زحمات محققین و زبان شناسان را در مورد اوستا منتشر ساخت . کتاب وی شامل لغات فارسی باستان که تا آن روز شناخته و معنی شده بود نیز می‌باشد . بارتولومه ترجمه‌ای نیز از مشکل‌ترین متن اوستا ، هفده بخش از گاتها[3] (استراسبورگ ۱۹۰۵) انتشار داد که تا مدت‌ها تنها کتاب مورد رجوع اهل فن محسوب می‌شد. آن متونی از اوستا را کـه گلدنر در کتاب خود جمع‌آوری کرده بـود دانشمند آلمانی ولف[4] بـراساس تفسیراتی کـه بارتولومه در کتاب فرهنگ خود از لغات اوستا کرده بود ترجمه نمود و آن را تحت عنوان اوستا انتشار داد (برلین لایپزیك ۱۹۱۰) .

آنچه مـا امروزه از آثـار زرتشتی مـی‌شناسیم و بطور کلی آن را اوستا می‌نامیم هرگز بطور کامل در یـك مجموعه جمع‌آوری نشده و تنها آن قسمت از ادبیات وسیع و گستردهٔ زرتشتی است‌که در قرون نهم ودهم میلادی کماکان زرتشتیان هند و ایران بدان آشنائی داشته و براساس آن تراجم و تفسیرات مذهبی به‌زبان پهلوی نگاشته‌اند .

آنچه که از متون اوستائی به‌دست ما رسیده آثاری است کـه

---

1 — Chr . Bartholomae 2— Altiranisches Wörterbuch 3— Die Gathas des Avesta 4 — F. Wolff

یا در آداب و مراسم نماز و پرستش خوانده می‌شود و یا متونی است که نحوه و طریقهٔ پرستش و عبادت و آداب و رسوم مذهبی را معین می‌کند. به‌این مجموعه باید متونی را که به‌زبان پهلوی و شامل تفسیرات اوستاست اضافه نمائیم. قسمت مهم و بزرگی از متون موجود حتی امروزه درجوامع زرتشتی ایران و هند به‌صورت دعا و نیایش در مراسم گوناگون مذهبی خوانده می‌شود. این متون به‌هرحال چون اصل پابرجا و تغییرناپذیری اساس رسوم وآداب قوم زرتشتی را در نسل‌های آینده نیز تشکیل می‌دهد.

متون اوستائی که امروزه به‌ما رسیده نسخی‌است که‌کاتبان و نسخه برداران زرتشتی در هند و ایران درطی قرون مختلف نگاشته‌اند. قدیمی‌ترین این آثار به‌اوایل قرن چهاردهم میلادی مربوط می‌شود. نسخ بسیار تازه‌تری نیز دردست هست اما درمیان همین نسخ تازه‌تر آثاری یافت می‌شود که نساخان آنها را از متن کهنه‌ای که در دست داشته‌اند رونویسی نموده‌اند. از جمله یك متن اوستائی است از هند **pt.4** متعلق به‌سال ۱۷۸۰ که از روی یك متن ایرانی مربوط به سال ۱۴۷۸ نسخه‌برداری شده و سند اخیر می‌تواند به نوبهٔ خود به اثر دیگری متعلق به سال ۱۱۱۰ مربوط گردد.

با آنکه روش‌آوردن اوستا به روی‌کاغذ وتهیهٔ متون ودست‌نوشته‌های اوستائی نسبت به‌قدمت خود اوستا بسیار تازه و متأخر است اما این آثار ازلحاظ دقت وصحت مورد اطمینان است وبین دومتن مشابه اگرتفاوت‌هائی باشد بیشتر مربوط به‌نحوهٔ نگارش و رسم‌الخط است. در میان خطوط برخی از متون اوستائی ترجمه و تفسیر آن به زبان پهلوی نگاشته شده است. امروزه مؤبدان زرتشتی از همین متون موجود برای تعلیم اوستا و از حفظ نمودن آن استفاده می‌نمایند. متون اوستائی که در مراسم وآداب

عبادت به‌کار برده می‌شود عبارت است از :

۱- یسنا Yasna متونی است که مؤبدان هنگام انجام تشریفات و مراسمی مذهبی که تحت همین نام (یسنا) به عمل می‌آید تلاوت می‌کنند. کلمهٔ یسنا به معنی پرستش خداوند باقربانی‌ها، دعاها و نیایش‌ها است. یسنا شامل ۷۲ فصل است. در نخستین قسمت تشریفات مذهبی یسنا که شامل خواندن مطالبی در ستایش نیروهای ایزدی است اولین قسمت مراسم پرگر Pargra یعنی گرفتن شیرهٔ شاخهٔ هوما که همان شربت جاودانی ایرانیان قدیم است صورت می‌پذیرد. بدین‌ترتیب که شاخهٔ هوما را با آب تقدیس شده می‌شویند و همراه باشاخهٔ له شدهٔ درخت‌انار عصارهٔ آن را به‌دست آورده از صافی می‌گذرانند و آن مایع را با شیر (امروزه شیر بز) مخلوط می‌سازند. این شربت را مؤبدی که اجرای مراسم برعهدهٔ اوست هنگام تلاوت بخش ۹ تا ۱۱ که هوم‌یشت Hom Yašt (پهلوی Hōm اوستا Haoma) نام دارد و شامل سه سرود در تمجید و ستایش الههٔ هوما است می‌نوشد. پس‌از آن سرودن بخش ۱۲ یسنا آغازمی‌گردد که در آن شخص ایمان خود را اقرار داشته و اعلام می‌دارد که بانیروی اهریمنی سروکاری ندارد. درطی این فصل خداوند دانا ستایش می‌گردد و شخص پیروی خود را از زرتشت اقرار و اعتراف می‌نماید. در اینجا سپس مراسم نیایش نمایندگان ومظاهرآسمانی طبقات مختلف‌اجتماع (راتو ratu)آغازمی‌شود. درفصول ۱۴ تا ۱۸ مجدداً همهٔ نیروهای ایزدی و آسمانی ستایش و نیایش می‌شوند ودر فصول ۱۹ تا ۲۱ سه دعا یا اقراری که درفصل ۲۷ نیز تکرار می‌گردد خوانده وتفسیر می‌شود. باآغاز تلاوت فصل ۲۲ یسنا دومین مرحلهٔ تهیهٔ شیرهٔ هوما آغاز شده و در تمام مدتی‌که نخستین گروه‌گاتها یعنی فصول ۲۸ تا ۳۴ یسنا تلاوت می‌شود ادامه می‌یابد. در مراسم ثانوی گرفتن شیرهٔ



سر گاو نر بقایای جام شراب از زمان هخامنشیان

هوما از تمام خدایان برای شرکت در این مراسم دعوت شده وادعیهٔ فصول ۲۲ تا ۲۶ درنیایش و تمجید آنان تلاوت می‌گردد. در فصل ۲۷ «آریامن» aryaman که محافظ و نگاهدار زنان ومردان جامعه‌است ستایش‌می‌گردد و سه نیایشی که فصول ۱۹ تا ۲۱ را تشکیل می‌داد مجدداً خوانده می‌شود. این نیایشها به همان لهجه وزبان قدیمی گاتهاست و انجام آن به منظور احراز آمادگی برای اجرای مقدس‌ترین مراسم مذهبی یسنا یعنی خواندن هفده سرود گاتها است که فصول ۲۸ - ۳۴ - ۴۳-۵۱ و ۵۳ این مجموعه را تشکیل می‌دهد. نحوهٔ ترتیب این سرودها برطبق وزن اشعار آن است واز لحاظ شیوهٔ نظم می‌توان آنهارا به پنج گروه تقسیم‌نمود: گروه اول از فصل ۲۸ تا ۳۴ گروه دوم از فصل ۴۳ تا ۴۶ گروه سوم از فصل ۴۷ تا ۵۰ گروه چهارم فصل ۵۱ و سر انجام فصل ۵۳. هر یك از این پنج گروه دارای مصراع‌های معین و هر مصراع نیز شامل وقف‌ها و هجاهای معینی است. ساختمان یسنای ۵۳ کمی پیچیده به نظر می‌رسد. بین گاتهای گروه اول ودوم یسنای هفت فصلی Yasna Haptanghāti (فصول ۳۵ تا ۴۱ یسنا) جا داده شده است. زبان این قسمت با زبان سایر قسمتهای گاتها یکسان است و به احتمال فراوان دراوایل دوران دیانت زرتشتی به وجود آمده است. اوزان‌فقط درقسمتی ازیسنای ۴۰ ثابت می‌گردد. فصل ۴۲ به‌زبان «اوستای متأخر» بوده وبدون تردید بعدها بدین قسمت‌اضافه شده‌است [1]. درآخرین

۱ـ پروفسور کارل هوفمن Karl Hoffmann شفاهاً به من‌اظهار داشته‌که به عقیدهٔ او یسنای هفت فصلی مانندگاتها از سروده‌های خود زرتشت است. دراوستافقط گاتها و نیایش امشاسپندان (یسنا ۱۵ . ۲۷) است که مستقیماً به‌خود زرتشت منسوب می‌گردد. نگاه‌کنید به Ilya Gershevitch : The Avestan Hymn to mithra ص ۱۶۳ به بعد.

گروه گاتها که مربوط به تشریفات مذهبی مراسم عروسی است بار دیگر نیایش اریامن بجا می‌آید که آن نیز به لهجهٔ گاتهاست. مندرجات فصل ۵۵ یسنا علاوه برستایش و نیایش شامل تأکید ضرورت تلاوت‌گاتها و متونی بنام استوته‌یسنا Staota Yasna است که گاتها ویسنای هفت فصلی جزئی‌از آن می‌باشد.

درفصل ۵۶ سروش Sraoša نیایش‌می‌شود. وی الههٔ شنوائی و اطاعت در بین‌انسان است. به‌دنبال آن‌درفصل ۵۷ سرودبزرگ سروش بنام سروش‌یشت خوانده شده و سروش به سان قدرت محسوسی که شایستهٔ نیایش باشد مورد پرستش قرار می‌گیرد. کیفیت و بیان این نیایشها با تمجید و ستایش میترا خدای بزرگ آریائی‌ها شباهت‌کامل دارد. آخرین قسمت یسناشامل‌ستایش آتش مقدس اهورامزدا و آب حیات بخش می‌باشد.

۲ ـ ویسپرد Visprat (اوستائی ویسپ رتو Vīspe ratavō به معنی همگی محافظان «معنوی») این قسمت مجموعه‌ای است درنیایش همهٔ راتو ratu ها یعنی محافظان و حامیان طبقات مختلف موجودات. ویسپرد فقط همراه بایسنا درمراسم جشن‌ها خاصه در جشن‌های مذهبی فصول مختلف (شش‌گهنبار) خوانده می‌شود.

۳ـ وندیداد Vendīdād (لغت متأخر در فارسی امروزی که اشتقاق‌و تفسیر اشتباهی است از لغت پهلوی ویدیودات Vīdēvdāt اوستائی Vīdaēvō.dāta به‌معنی: قانون ضد دیوان) ـ این قسمت اصولا متنی نیست که در نیایش‌ها و عبادات به کار رود و در مراسم دینی جائی نداشته است. اما درزمانی که وقت دقیق‌آن برما معلوم نیست‌پارسیان‌مراسم نیایش‌عظیمی بنیان‌نهادند که درآن تمامی وندیداد به‌ترتیب‌خاصی همراه بایسناو ویسپرد خوانده می‌شود. در این مراسم فصول مختلف وندیداد در محور هریك از

گاتها سروده می‌شود . خود گاتها وقتی همراه با سه دعای مقدس مذهبی خوانده شود قوی‌ترین و محکم‌ترین محافظی است که حیات و تندرستی را از تهدید قوای اهریمنی ایمن نگاه می‌دارد . وندیداد به ۲۲ فصل (فرگرد fragard) تقسیم شده و مطالب آن بیشتر شامل است بر : مجازات انواع گناهانی که انسان برعلیه موجودات خوب مرتکب می‌شود طرق مقابله با پلیدی‌ها و امراضی که روح پلید انگرمنیو angra Manyu و گروه دیوان در جهان اشاعه داده و انسان خواهی نخواهی در معرض آن قرار دارد و غیره . در تمام وندیداد دشمنی آشتی ناپذیر بین دو قدرت خوب و بد یعنی اهورامزدا که حیات و خوشبختی را آفریده و انگرمنیو که فقط زشتی و پلیدی را به وجود آورده دیده می‌شود . این خصومت در فصل اول وندیداد به نحو مؤثری تأکید شده است . در آنجا می‌بینیم که اهورامزدا به زرتشت می گوید وی بهترین ممالك دنیا را به‌وجود آورد و انگرمنیو به تمام آن ممالك بلا و آفتی فرستاده که ضد آفرینش خوبی و پاکی است . در فصل دوم افسانهٔ جم (یم yam) درخشان آمده که حاکم بهشت قدیمی و اصلی بوده است. در تحت سلطهٔ جم جهان از وزش بادهای سرد و گرم و نیز از مرگ و بیماری مصون است . در جای دیگر (یشت ۳۲ . ۱۹) می‌بینیم که جم تمام عوامل رشد را از دیوان می‌گیرد . وی نمونهٔ یك فرمانروای خوب است و قبل از آنکه به‌گناه آلوده شود انسان و حیوانات اهلی را در برابر قوای اهریمنان محافظت می‌نماید . شاید به‌همین دلیل باشد که افسانهٔ او درسر آغاز کتابی که مطالبش جملگی شامل قوانینی برضد دیوان و اهریمنان است آمده . در فصل ۱۹ می‌بینیم که انگرمنیو و سایر اهریمنان می‌کوشند تا زرتشت را از میان بر دارند . وی باید بگوید که با دین بهی مزدیسنان که محافظ زندگی است سر و کاری ندارد اما زرتشت برعلیه انگرمنیو و اهریمنان سلاحی قوی در دست

داردو آن سلاح مجموعهٔ دعاهائی است که آفریدهٔ خداوند است و این همان حربه‌ای است که درطی مراسم‌مذهبی به‌صورت‌تلاوت و خواندن آن‌نیایشها به کرات بکار می‌رود. تولد زرتشت به منزلهٔ فنا و نابودی دیوان است. فصل آخر وندیداد دربارهٔ داروهائی است که اهورامزدا برای شفای بیماری‌هائی که انگرمنیوایجاد کرده خلق‌می‌کند. وندیداد بدون‌تردید در قرون‌متأخر به وجود آمده و حاصل دورانی است که موبدان به زبان اوستائی و معانی متون آن آگاهی نداشته‌اند.

کتاب پر از اشتباهات‌دستوری و قوانین کسل کننده است. شخص باید برای هر نوع آلودگی کفاره‌ای بدهد یا آنکه تنبیهات بدنی متحمل شود خواه آن آلودگی براثر نخواندن دعاهای خاص پاکیزگی‌حادث شده باشدیا آنکه‌تصادفاً براثر‌تماس بدن باجسم پلیدی ایجاد گردیده باشد. ممکن‌است به نظرما بسیاری از گناهانی‌که در وندیداد نام برده شده، انواع پلیدی‌ها، آلودگیها، احکام طهارت و پاگیزگی، میزان گناهان و مجازات هر یك از آنها وغیره غیرضروری و حاصل خرده بینی وسختگیری‌های موبدان‌باشد. اما صرفنظر از این نوع قضاوت باید تأکید کردکه محتویات این کتاب‌شامل دستورات و قوانینی است که هدف آن از بین بردن و محو و نابودی کلیهٔ مظاهر پلیدی و اهریمنی از صفحهٔ روزگار است. زیرا حتی وجـود ذره‌ای ناپاکی در این‌جهان مانع وسدی‌در ایجاد سلطنت الهی و جاودانی که‌بوجود آورندهٔ پاکی مطلق است‌خواهد بود. در بررسی انواع ناپاکی‌ها و پلیدی‌ها فقط به بیان‌و شرح آن گونه کثافات و ناپاکی‌هائی که موجود ومحتمل‌است اکتفا نشده بلکه موارد وکیفیاتی بیان گشته که تصور بسیاری از آنها برای ما مشکل است و دور ازواقعیت‌بنظرمی‌رسد. ثنویت مطلق وبارزی که‌اساس مباحث این کتاب را تشکیل می‌دهد ظاهرا اولین پایه و استدلال در مبارزهٔ

جاودانی و ابـدی اورمزد (اهورامزدا) و اهریمن (انگرمنیو) به عنوان دو اصل و عنصر مخالف یکدیگر است که بعدها اساس اعتقادات مذهبی زرتشتی دوران ساسانیان شد[۱]. برخی از دانشمندان معتقدند که وندیداد اثر و نوشتهٔ مغان مادی است و در غرب ایران به‌وجود آمده اما در آن کتاب مطلبی که دال بر این موضوع باشد وجود ندارد. وندیداد بدون تردید در مشرق ایران به وجود آمده زیرا باستثناء رگا ragā (ری) که حد شرقی سرزمین مادها بوده کلیهٔ شهرها و ممالکی که در مقدمهٔ وندیداد از آنها نام رفته است جملگی در مشرق ایران واقع بوده‌اند.

۴- یشت‌ها (اوستائی یشتی Yašti به‌معنی قربانی و نیایش مانند یسنا از ریشهٔ یز -Yaz) مجموعهٔ سرودهائی است که در آن به ستایش و نیایش ایزدان (موجوداتی که شایستهٔ ستایش هستند) پرداخته شده است. در متون اوستائی نه‌تنها اهورامزدا یامیترا که مقامشان در دیانت زرتشتی بسان خدایان سایر ادیان رفیع و والاست بانیایش و قربانی ستایش و پرستیده می‌شدند بلکه هرچه به خلقت خوب و پدیده‌های آن بستگی داشته و هرچیز که به رشد و باروری و تکمیل زندگی کمك می‌کرده نیز مورد ستایش قرار می‌گرفته است. از جمله خورشید، وماه، وستارهٔ تیشتر Tištrya که باران می‌آورد آب که زندگی می‌بخشد، خاك و نباتاتی که عامل باروری وشفا هستند، خاصه درخت هوما Hauma که از آن نوشابهٔ جاودانی گرفته می‌شود، آتش که به اهورامزدا تعلق‌دارد، وگاو که انسان از او تغذیه می کند جملگی مورد نیایش و پرستش بوده‌اند.

به‌همان‌ترتیب که اهورامزدا مورد پرستش قرار می‌گرفت امشاسپندان

---

۱ - نگاه کنید به:

R. C Zaehner : The Dawn and Twilight of Zoroastrism ص ۸۱

مظاهر صفات او نیز ستایش می‌شدند . از جمله سروش Aməša Spənta نمونهٔ نظم و اطاعت مذهبی واشی aši شادی دهنده و غنی سازندهٔ Sraoša پرهیزکاران نیز مانند خدایان مورد پرستش و احترام بوده‌اند . قسمت عمدهٔ یشتی که دربارهٔ زمین سروده‌شده مشتمل بر تمجید و تقدیس خورنه Khvarənah فره ایزدی می‌باشد که انسان باید در زندگانی برای احراز موفقیت آن را حائز شود . روزها وفصول و دوره‌های گوناگون سال مورد پرستش بوده‌اند. متون مقدس مذهبی کلمات پرتأثیرمقدس منتره Manthra واز همه مهمتر گاتهاکه تلاوت آنها باعث حفظ و صیانت شخص شده و روح عدالت را برای زندگی آینده در او به وجود می‌آورد ستایش می‌شدند . سرانجام دین مزدیسنی و آن آگاهی که انسان را به راه صحیح رهبری می‌نماید مورد پرستش و نیایش قرار می‌گرفت .

امروزه فقط برای گروهی از این عوامل ستایش شنونده است که ما سرودهائی درمجموعهٔ یشت‌ها باقی داریم . بیست ویك یشتی که دردست است منحصر به نیایش ایزدانی است که اسامی آنها نام روزهای ماه را تشکیل می‌دهد واصولا یشت‌ها همان‌ترتیب‌روزهای‌تقویم رادارند. مهمترین‌یشت‌ها که از نقطه نظر تاریخ ادیان نیز جالب توجه است یشتهائی است بنام : الههٔ آب و باروری اردوی سورا آناهیتا Arədvī Sūrā Anāhitā (یشت ۵) ـ ستارهٔ تیشتری Tištrya (یشت ۸) ـ میترا Mithra روح محافظ پرهیز کاران (یشت ۱۰) ـ فره وشی (یشت ۱۳) ـ الههٔ پیروزی ورثرغنه (بهرام) Vərəthraghna (یشت ١٤) ـ الههٔ باد وایو Vayu (یشت ۱۵) ـ الههٔ شادی اشی aši (یشت ۱۷) ـ و فره ایزدی خورنه Khvarənah (یشت ۱۹) . یشت های ٦ و ۷ که به ترتیب مخصوص «خورشید درخشان با اسبهای تیز پا Khvar Khšaēta » وماه می‌باشد بسیارکوتاه بوده وسوای برخی از اشارات

اساطیری مطالب جالب توجه دیگری ندارند.

در اوستا برای ایزد فرمانبرداری یعنی سروش Sraoša دو سرود هست یکی مختصر که یشت یازدهم را تشکیل می‌دهد و دیگر مفصل ترکه‌در فصل ۵۷ یسنا مندرج است. یشت بیستم که مخصوص هوماست از مجموع جملات و ترکیباتی‌که از یسنا اخذ شده بوجود آمده و فصل ۹ تا ۱۱ آن منحصر ومتمرکز در توصیف شربت هوماست. در اینجا ضروری نمی‌بیندکه به‌شرح سایر یشتها بپردازد فقط باید به‌این نکته اشاره‌گرددکه چهار یشت اولیه که مخصوص اهورامزدا وامشاسپندان ومشتمل بر برخی ادعیه‌ای است که دیوان را دور نگاه می‌دارد بعدها ایجاد شده ومحتوی جملات و ترکیبات واسامی‌است‌که به‌وضوح‌معلوم‌می‌داردکه ازسایر قسمت‌های اوستانقل‌گردیده است. در نسخی‌که امروزه دردست داریم‌کلیه یشت‌ها به نثر است اما در این تردید نیست که درزمان قدیم این سرودهای مذهبی منظوم بوده و صورت شعر داشته است. یشتهای مفصل‌تر صرفنظر از قسمتهائی که بعدها بدان اضافه‌گردیده به دوران قدیمی مربوط می‌گردد وآثار اوزان در اغلب آنها تشخیص داده می‌شود. قطعات و بیت‌های هشت هجائی در آنها زیاد است اما بدون تردید باید دریشت‌ها به وحدت اوزان با هجاهای‌کمتر یا بیشتر معتقد بود. مدت‌ها عقیدهٔ غالب آن بودکه تعداد هجاها اوزان را به وجود آورده اما مقاله‌ای‌که و. ب. هنینگ نگاشته‌این‌اصل‌را دچار تردید ساخته است[۱]. وی در این مقاله سعی بر آن نموده که نشان دهد اساس این اشعار مانند اشعار فارسی میانه بر تعداد مشخص هجاهائی استوار است‌که هر یک دارای

---

۱ ـ نگاه کنید به:

W. B. Henning : The Disintegration of the Avestic Studies, Transactions of the Philological Society 1942. ص ۵۲ به بعد.

یك ضرب قوی می‌باشند . اما ازآنجاکه نمی‌دانیم دریك بیت اوستائی جای تکیه یا ضرب قوی کجاست لذا به اشکال می‌توانیم بـه نظر هنینگ رأی قاطعی بدهیم. یشت‌های بزرگ با دعاهای یکسان مذهبی شروع شده‌وخاتمه می‌یابد و به چندین بخش که کرده نام گرفته تقسیم می‌شود . درآغاز و انجام هرکرده نیز همان دعاها تکرار می‌گردد . بدون تـردید تمامی یشت‌هائی که امروزه بدست مـا رسیده پس از دوران زرتشت تصنیف شده است . اما قدیمی ترین آنها که مربوط به الهه‌های مقدسی چون میترا Mithra و وایو Vayu وچند تـای دیگر می‌شود بـدون تردید باسرودها و نیایشهای اقوام اولیهٔ آریـائی مربوط است زیرا این الهه‌ها مورد پرستش آن اقوام هم بوده‌اند . دراین یشت‌هـا مطالب و جملات و ادعیـه قدیمی که مربوط به قربانی وفدیه می‌شود و مطالب و اشارات اساطیـری قدیمی ذکر شده است . اما آن الهه‌ها وخدایان آریائی اکنون جملگی در خـدمت اهورامزدا هستند و به صورت مظاهر مـورد پرستش زرتشتی در آمده‌اند زیرا اهورامزدا خودآنان رامورد احترام وستایش قرار می‌دهد . بسوی آنان نیاز وقربانی می‌کند ویاآنکه آنها راخلق می‌نماید. اهورامزدا خالق میترا است واو را مانند خود قابل پرستش وستایش می‌کند . در قالب و صورت قدیمی یشت‌ها سروش Sraoša و اشی aši با عناوین و القـابـی ستوده می‌شوندکه شبیه آن عناوین رافقط درگاتهای زرتشت می‌یابیم .

اکنون یشت‌ها اهمیتی در مراسم و تشریفات کنونی مذهبی ندارند . یشت سیزدهم که مخصوص روح محافظ پرهیز کاران است در موارد وفات افراد خوانده می‌شود [۱] . اما وجود این یشت‌ها به صورت کنونی آنها نشان

---

۱ – نگاه کنید به :

Jcques Duchesne – Guillemain : La religion de l"Iran ancien ص ۵۰

آن است که این آثار تا زمانی که اوستا صورت نوشتنی و کتابی پیدا کرد و از حافظه‌ها روی کاغذ آمد در آداب و پرستشهای دینی به کار می‌رفته است. از یشتها به‌خلاف یسنا و یسپرد و وندیداد ترجمه‌های قدیمی به‌زبان پهلوی در دست نداریم اما از مطالبی که اینجا و آنجا در کتب مذهبی نقل شده معلوم می‌گردد که زمانی چنین ترجمه‌هائی وجود داشته است.

۵ ـ خرده اوستا مجموعه دعاها و نیایش هائی است که بیشتر توسط مردم عادی خوانده می‌شود و در مراسم عبادات به‌کار می‌رود.

سنن مذهبی

درصفحات گذشته گفته شد اوستائی که امروزه نسخ آن دردسترس ماست قسمت کوچکی است که از مجموعه‌ای مفصل و عظیم باقی مانده است. مندرجات اوستا صرف نظر از قسمتهائی که دربارهٔ رسوم و تشریفات مذهبی است شامل مطالب و متونی است که باز در اعتقادات دینی جای مخصوص و معینی دارد. هنوز نمی‌دانیم که از چه زمانی این متون همراه با مقدس‌ترین تشریفات مذهبی - یعنی مراسم یسنا - خوانده می‌شده و چگونه و درچه وقتی صورت امروزی خود راکه درهند وایران اجرا می‌شود به خودگرفته است. اما این نکته مسلم است که متون وادعیه‌ای که همراه بامراسم مقدس یسنا خوانده می‌شود ازجاهای مختلف کتاب مقدس اوستا که در قدیم بطور مستقل وجود داشته گرفته شده است.

مهم ترین قسمت ونقطهٔ اساسی یسناکه سایر قسمتهای یسنا در حول آن قرار دارد بخشی است که «استوته یسنا Staota Yasna» (ستایش و نیایش) نام دارد. این قسمت شامل ۳۳ فصل است و فصول ۱۴ تا ۵۸ یسنای کنونی ما را تشکیل داده ومهمترین وپرارزش‌ترین متون اوستا وگاتها واز جمله یسنای هفت فصلی رادربردارد(البته بایدفصل ۵۷ وآن قسمتهائی که فصول

رامعرفی یا به‌یکدیگر پیوند می‌دهد استثناءِ نمائیم). «استوته‌یسنا» درواقع مجموعه‌ای است ازمتون مقدس مذهبی . فصول ۱۹ تا ۲۱که سه دعای مقدس را تفسیر می‌کند ازیك کتاب شرح وتفسیر قدیمی نقل شده فصل ۵۷ سرود سروش ازمجموعهٔ قدیمی‌تری ازیشت‌هاکه بسیار ازمجموعهٔ‌کنونی غنی تر و مفصل‌تر بوده اخذگردیده وازآنجاکه مهم‌ترین مراسم فدیه رقربانی درطی عبادت یسنا به عمل آمده و بـاید شیرهٔ هوما را بـا تشریفات خاصی بدست آورند لذا فصول ۹ تا ۱۱ که در آن الههٔ هوما مورد ستایش قرار می گیرد دریسنا گنجانیده شده‌است . به‌این مجموعهٔ متون مقدسه مقدمه ومؤخره‌ای درنیایش وستایش تمامی موجودات وقدرتهای الهی‌که به‌تصور بیاید افزوده شده وبه‌آن‌قالب وصورت خاصی‌داده است.

تا قرن نهم میلادی زرتشتیان فارس و توابع آن مجموعهٔ مفصلی از قوانین وتعالیم و نوشتجات مقدس مذهبی در دسترس خود داشته‌اند . دربارهٔ ترتیب ومطالب این‌کتاب اطلاعات فراوان وجامعی در کتاب پهلوی دینکرد (اعمال دینی) می‌یابیم‌که درقرن‌نهم تدوین وبه اتمام رسیده وآداب ورسوم وعقاید دینی آن زمان رابر ما روشن می‌دارد . دینکرد نیز مانند سایرکتب مذهبی پهلوی این مجموعهٔ تعالیم وآداب و رسوم مذهبی را دین می‌نامد . دین شامل اپستاك apastāk بوده است و زند Zand . اپستاك متون مقدس مذهبی به زبان اوستائی است و زند (به معنی دانش و آگاهی) مشتمل بر تفسیر و معنی متون مقدسهٔ اوستائی بـه زبان پهلوی و یا اوستائـی است . بنابراین مجموعهٔ آثار مذهبی‌گاهی اپستاك و زند apastāk ut zand یعنی اوستا وشرح و تفسیر آن نامیده می‌شود .[1]

---

۱ ـ نام زند و اوستا قبلا تـوسط آنکوئتیل نیـز به‌کار رفته و سابقاً به اشتباه تصور می‌رفت زند نام دیگری از اوستاست .

زند به‌ترجمه‌های پهلوی و تفسیر و توضیح و حواشی که به‌زبان پهلوی نگاشته شده نیز اطلاق می‌گردد. بر طبق کتاب دینکرد کلیهٔ دین شامل ۲۱ مجموعهٔ یا کتاب بوده که **نسك** (دسته) نامیده می‌شود و تصور می‌رود منظور همان مجموعهٔ قوانین مذهبی است که در زمان ساسانیان تألیف گردیده است.

این مجموعهٔ قوانین مذهبی عهد ساسانیان در قرن نهم میلادی وجود نداشته است اما از فهرست مندرجات آنها اطلاعاتی دردست داریم. در این احوال ترجمهٔ پهلوی دو نسك از این ۲۱ نسك نیز ازبین رفته‌است. دراینکه آیا در قرن نهم زرتشتیان به متون بیشتری از اوستا که امروزه در اختیار ماست دسترسی داشته‌اند جای تردید باقی است. اساس کار مؤلفین دینکرد استفاده از متون پهلوی مدون درزمان ساسانیان بوده است. در کتاب هشتم دینکرد کما بیش به فهرست کامل نسك‌های باقی مانده آگاهی می‌یابیم. در مقدمهٔ کتاب به طور وضوح گفته شده که هدف آن است که تا حد امکان عدهٔ بیشتری دربارهٔ تعالیم و دستورات آئین بهی دین **مزدیسنان** آگاهی حاصل نمایند. از آنجاکه این فهرست واطلاعات مربوطه ازطریق زند به‌ما رسیده باید بپذیریم که زند به عنوان وسیله‌ای برای تفهیم و آموختن تعالیم دین مزدیسنان به مردم عادی به‌کار می‌رفته است.

کتاب دینکرد ۲۱ نسك را به ترتیبی خاص ذکر نموده که سبب آنرا نمی‌دانیم اما برطبق اهمیت مذهبی هر نسك می‌بینیم که نسك‌ها به سه گروه که هریك هفت نسك را شامل است تقسیم می‌گردد. اولین و مهمترین گروه بخاطر گاتها (پهلوی گاسان gāsān) گاسانیگ **gāsānig** نامیده شده و مطالب نسك های آن شامل کلیه اطلاعات و مسائل مربوط به جهان مینوی و روحانی می‌باشد. سومین و آخرین گروه نسك‌ها به طور کلی راجع به

قانون دات dāt صحبت می‌دارد و داتیگ dātig نامیده می‌شود . در این نسک‌ها راجع به‌دانشها و مسائل مربوط به گیتی و خلقت جسمانی و زمینی بحث می‌شود . بین این دو نسک گروه دوم قرار دارد که هادگ مانسریگ hādag - mānsrīg (آنچه‌که مربوط به‌کلمهٔ مقدس است) نام دارد . (کلمهٔ مقدس در پهلوی : mānsr و در اوستا manthra) . نسک های این دسته حالت میانه‌ای بین دو گروه اول و سوم را دارد . این سه گروه مجموعاً اطلاعاتی دربارهٔ‌کلیه اعمال ورسوم وسنن مذهبی در بر دارد .

علت وزمینه تنظیم نسک‌ها رابدین صورت باید در اولین گاتها یعنی یسنا ۱۱ . ۳۸ جستجو نمائیم . در آنجا می‌بینیم که اهورامزدا ابتدا جهان روحانی ومعنوی (پهلوی مینوگ mēnōg) را آفرید سپس آنرا به جهان مادی و جسمانی (پهلوی گیتیگ gētīg) تبدیل کرد . بر طبق مندرجات دینکرد ریشه واساس جهان مادی عالم معنوی و روحانی است . وجودجهان مادی مرهون جهان معنوی است عالم خاکی از آن جهان به وجود آمده و بار دیگر بدان ملحق خواهد شد . در زمان آخر همگی زندگی به اصل روحانی خود بدان صورت که خالق بیندیشد باز خواهد گشت و این کیفیت است‌که گاسانیگ gāsānīg یاگاتی نامیده می‌شود .

گروه گاسانیگ gāsānīg شامل استوت یشت stōt Yašt است که می‌بایست استوته یسنا Staota Yasna را همراه با مقدس‌ترین متون نیایشی یعنی گاتها در برداشته باشد . به دنبال آن سه نسک‌که مشتمل بر سه تفسیر مختلف برگاتهاست ودرکتاب ۹ دینکرد خلاصهٔ‌آن ذکرشده می‌آید . دربارهٔ پنجمین نسک‌این‌گروه‌چیزی‌نمی‌دانیم زیرا متن‌پهلوی‌آن از بین‌رفته است . از نسک ششم هادوخت hadhōkht نیز که ظاهراً تفسیری بوده بسیار کم می‌دانیم . نسک هفتم سپند spand (مقدس) نام دارد که شامل مسائل

اساطیری است ومی‌تواند از الحاقات سایر نسك‌های گروه گاسانیگ بشمار آید. دراین نسك افسانهٔ مربوط به حیات زرتشت ذکر شده‌که بدون تردید مأخذ مطالب‌کتاب هفتم دینکرد دراین مورد می‌باشد.

ازهفت نسك‌گروه میانه یعنی «هادگ‌مانسریگ» Hādhag-mānsrīg نسك‌های ۳ و۴ و۶ آن دربارهٔ مسائل دینی ووظایف موبدان بحث می‌نماید. نسك ۵ در بارهٔ ماهیت موجودات خوب و بد آنچه رستگاری و آنچه خسران می‌آورد آنچه برای بدن نافع وآنچه برای‌آن مضراست مسائلی بیان می‌دارد. دراینجا بدین ترتیب خود را بین مینو Mēnōg وگیتی Gētīg می‌یابیم. نخستین نسك در این گروه دامدات Dēmdāt یعنی خلقت گیتی است‌که دربندهشن و سایر آثار پهلوی خلاصهٔ جامع وکاملی از آنرا دردست داریم. مسائل این نسك شامل امور ماوراءِ الطبیعه است و دربارهٔ تحول و دگرگونی‌جهان مینوی به‌جهان خاکی بحث می‌نماید.دربارهٔ مطالب‌نسك دوم این‌گروه فقط باید به‌حدس اکتفا نمائیم زیرا متن اوستائی آن موجوداست اما پازند آن از بین رفته است. مندرجات آن به احتمال فراوان شامل مسائل مربوط به علم نجوم و ستاره شناسی است.آخرین و هفتمین نسك در این‌گروه و یشتاسپ ساست vištāsp sāst نام دارد و بسان هفتمین نسك گروه اول شامل اساطیر و افسانه‌های اولین است. دراین نسك می‌بینیم‌که شاهزاده ویشتاسپ با احکام و مبادی دیانت زرتشت آشنا می‌شود و آنرا می‌پذیرد. دربارهٔ حکمروائی واحکام عادلانهٔ او نیز مطالبی می‌بینیم. از نقطه نظر مذهبی فرمانروائی عادلانه وخوب نقطهٔ اتصال و تلاقی مسائل زمینی وآسمانی است.

درگروه سوم نسك‌ها «داتیگ» dātīg چهار نسك اول دربارهٔ مسائل حقوقی وقانونی دربارهٔکلیه‌جنایات وخلافها خاصه سهل‌انگاری های مذهبی

و مجازات های آنها ، طبقات مختلف مـردم و وظایف هر یك ، نظام هـای مختلف، نحوهٔ قربانی‌کردن وفدیه دادن و نیزدربارهٔ بسیاری ازمسائل‌دیگر مـذهبی بحث می‌نمـاید . نسك ۵ و نـدیـداد vendīdād (= ویدیودات Vīdēvdāt) (قانون بر ضد دیوان) است که چنانچه قبلا ذکر شد شامل مسائل مربوط به پاکی و طهارت است وتنها نسکی است که به طور جامع و ظاهراً تغییر نیافته از آثار اوستائی به دست ما رسیده است . دونسك آخر تکمله‌ای بر مسائل قانونی می‌باشد . نسك ششم چهرداد cihrdād کتاب خانواده شامل مسائل اساطیری است واصل ونسب انسان را از اولین انسان کیومرث شرح داده ودربارهٔ قهرمانان زمان باستان وپادشاهان افسانه‌ای‌که قبل از زرتشت وحکمرانی شاهزادهٔ ویشتاسپ می‌زیسته‌اند سخن می‌گوید. سرانجام نسك هفتم ازین‌گروه بغان یشت Baghān Yašt هم اساطیری است وهم شامل‌مسائل وآداب مذهبی می‌باشد. اساس این نسك پرستش و ستایش خداوندان و الهه‌های‌گوناگون (= بغان) است . مرجح برهمه اهورامزدا که مقام او ازهمه والاتر و بزرگتر است قرار داد و سپس سایر عوامل قابل پرستش چه آنهاکه نامرئی بوده وبه عالم معنوی وروحانی تعلق دارندوچه آنهاکه دیده شده و به جهان خاکی پیوسته‌اند ذکر گردیده‌اند . نیایشهای خدایان‌که قسمتی از اوستای موجود است بدون تردید قسمتی ازبغان یشت راتشکیل می‌داده است . محل وقوع داستان اساطیری چهرداد دراین جهان خاکی است . در این نسك پادشاهان قدیمی و افسانه ای برای خـرمی و پیروزی جهان بادیوان می‌جنگند وسعی دارندکه آنانرا از مخلوقات دور نگاه دارند . اما قانونی که بر آنان حاکم بوده قانـون و رسوم آریـائیان قدیمی است و هنوز تحت نفوذ قوانین زرتشت نبوده انـد . در فصل دوم وندیداد می‌بینیم جم خود راپای‌بند نمی‌کندکه اهورامزدا رابیاد داشته وبه

تبشیر نام او پردازد اما قول می‌دهد که برای خرمی و شادی جهان همواره هشیار و آماده باشد. بنابراین بدیهی است که چهرداد نسک باید در گروهی از نسک‌ها که قوانین و مسائل مربوط به‌حیات و زندگانی انسان‌را در گیتی‌ در بر دارد قرار گرفته باشد. بغان یشت که آخرین نسک گروه قوانین است همانطور که به ایهام و اشاره در دینکرد آمده می‌بایست به ستوت یشت stōt yašt نخستین نسک‌گروه اول نسک‌ها (گروه گاسانیگ) مربوط باشد زیرا دراین نسک نه‌تنها دربارهٔ پرستش ایزدان که درزمرهٔ آنان تعدادی‌از خدایان آریائی را نیز می‌بینیم بحث شده بلکه دربارهٔ پرستش و نیایش‌خدای بزرگ گاتها یعنی اهورامزدا و آفریدگان او نیز مطالبی آمده‌است.

ماریان موله[1] ایران شناس لهستانی - فرانسوی و متخصص در تاریخ ادیان‌که متأسفانه دوران عمرش‌کوتاه بود ترتیب و تقسیم بندی این سه‌گروه نسک‌های اوستارا با سه سطح ودورهٔ مختلفی‌که دردیانت زرتشتی هست قابل تطبیق می‌داند[2]. بدین ترتیب‌که از سه رستگاری بخشی که در دوران‌آخر باید به‌زندگی وحیات تازگی بخشیده آنرا تکمیل نمایند نخستین آنها باید قانون رادردنیا پابرجا ومجری بدارد تاآنکه انسان برطبق آن رفتارکند. دومی به تهذیب دین می‌پردازد و هادگ مانسریگ **hādhag mānsrīg** یعنی قوانین و دستورات گروه دوم نسک ها را آغاز می‌نهد و آخری یعنی سوشیانس قسمت‌اعظم‌مردمان‌راتحت‌قوانین‌و نفوذگاتها **gāsānig khēm ut dāt** در می‌آورد وتازه آن موقع است‌که قدرت اهریمنان ودیوان شکسته شده‌و

---

1 - Marian Molé

۲ - نگاه کنید به:

Marian Molé : La religion iranienne et le zoroastrism (Atti dell' VIII congresso internazionale di storia delle religioni , Firenze 1956 , و نیز Culte , myth et cosmologie dans l'Iran ancien ص ۶۷ به بعد

جهان از پلیدی آنان رهائی می‌یابد.

شبیه به همین تکامل تدریجی جهان درسیر به سوی رستگاری که در آخرین قسمت تاریخ گیتی انجام می‌پذیرد بر طبق آنچه در دینکرد آمده مردم نیز به مقتضای نحوهٔ زندگانی مذهبی وروحانی خود به سه‌گروه تقسیم می‌گردند: از همه کامل‌تر وبلند مرتبه‌تر گروه گاسانیگ gāsānīg یاگاتی‌ها هستندکه باایزدان بستگی دارند و از دیوان جدا ودورند. پس از آن‌گروه مردمان هادگ مانسریگ hādhag - mānsrīg قرار دارند که با مردمان نیك (پهلوی: اهروان ahravān اوستا: اشون ašavan) سروکار داشته و ازکفار وبی ایمانان (اوستائی: دروگ ونت drugvan پهلوی: دروند druvand) برکنارند. سوم مردمان‌گروه داتیگ dātīg هستندکه به‌پیروی قوانین «دات» dāt اکتفا می‌کنند با جامعهٔ آریائیان (پهلوی: ای‌ران ērān) محشورند و از غیر آریائیان (پهلوی: انیران anērān) دوری می‌جویند. در این که این تقسیم بندی مردم و جامعهٔ ایرانی ازلحاظ تاریخی و علمی برچه اساس و پایه و تا چه حد وسیع وگسترده‌بوده تاکنون اطلاعاتی بدست نیامده است. می‌توانیم حدس بزنیم که موبدان و علمای دینی‌که افکار واوقاتشان بیشتر مصروف خواندن گاتها و اتکاء به اثرات رستگاری بخش مراسم مذهبی مربوط بدان می‌شده خود و مریدان مؤمن وپرهیزکار خود رانخبه وبرگزیده وخمیرمایهٔ جامعهٔ زرتشتی‌محسوب می‌کرده‌اند. آنان باروش زندگی خود وانجام مراسم مذهبی ورعایت اصول پاکی درصف جلوی جنگ برعلیه دیوان قرار داشته و رهبری این نبرد را برعهده داشته‌اند. ازسایرگروه مردم چیزی جزاین خواسته نشده‌که اصول مذهبی رارعایت نمایند و از جامعهٔ بی ایمانان یعنی از مردم‌غیر ایرانی‌که خدانشناس و پرستندگان دیوان بوده‌اند و ازآنچه بدانان مربوط می‌شده

دوری جویند.

دینکرد وسایر آثار پهلوی در چگونگی به وجود آمدن دین این مجموعهٔ قوانین مقدسه و ازبین رفتن مکرر آن درطی تاریخ و جمع آوری مجدد آن مطالبی بیان می‌دارند. یکی از این مطالب افسانه‌ای مربوط به زمانی است که زرتشت دین را به محافظ ویاور خودشاهزاده ویشتاسپ عرضه کرد و به فرمان اوآن را در ۱۲۰۰ فصل به خط اوستائی روی لوحه‌های طلا نگاشته و درآتشکدهٔ سمرقند محفوظ داشت. بدون تردید منظور از خط اوستائی همان خط پیشرفته و تکمیل شدهٔ اوستائی است که برای اولین بار در زمان ساسانیان از روی خط پهلوی به وجود آمد.

گزارش دیگر دینکرد نیز خالی از حقایق تاریخی است. دینکرد می‌نویسد که به فرمان دارا پسر دارا (منظور داریوش سوم است) دو نسخهٔ کامل از تمامی اوستا وزند آن طور که زرتشت آنرا از اهورامزدا دریافت داشته بود تهیه کردند ویکی را در خزانهٔ پادشاهی و دیگری را در محفظهٔ آثار کشوری به امانت گذاردند. هنگامی که رومیان شرقی ایران‌رافتح کردند و اسکندر تخت‌جمشید را آتش زد نسخه‌ای که داریوش در محفظهٔ آثار امپراطوری داشته ـ وباید تصور کرد در پرسپولیس بوده ـ طعمهٔ حریق‌شد و دیگری که در خزانهٔ سلطنتی بود به یونان فرستاده‌شد تابه زبان یونانی ترجمه شود. اما افسانهٔ دیگری حاکی از آن است که اسکندر زند را به یونان فرستاد و اوستا را آتش زد. تمامی این تاریخ نگاریها بدون شك به زمان‌خسرو انوشیروان‌پادشاه ساسانی (۵۳۱ ـ ۵۷۹ م) ـ یعنی همان دوره‌ای که قسمت اعظم دینکرد تدوین شد ـ مربوط می‌گردد و هدف آن بوده که اصالت‌وصحت‌مجموعهٔ آثار مذهبی و تعالیم‌موجود راکه اساس‌وپایهٔ‌اعتقادات روحانی آن روز زرتشتیان بود ثابت ومدلل دارد.

برطبق این داستانها کلیهٔ آثار مذهبی زرتشتی حتی آنها که بعد از حیات زرتشت به وجود آمده به خود زرتشت که بر طبق مندرجات گاتها و سایر متون اوستائی مستقیماً از اهورامزدا این آثار مقدس مذهبی را الهام می‌گرفته منسوب می‌گردد. برای ساسانیان ایجاد این عقیده در مردم کمال ضرورت راداشت که قبل از حملهٔ اسکندرگجسته (ملعون) وغلبهٔ اوبرایران نسخ و متون‌موثق و کامل اوستاوجود داشته و به دنبال پراکندگی‌آن‌مجدداً جمع آوری گردیده و سنن‌ومطالب دیگر بدانها اضافه شده است. مورخین زمان ساسانیان اصولا به تاریخ هخامنشیان نا آشنا بودند و اطلاعات تاریخی که ایشان را به زمان‌های قبل مربوط بکند در اختیار نداشتند.

برطبق متون تاریخی عربی ومتون بازماندهٔ پهلوی اززمان ساسانیان می بینیم که تاریخ نویسان دورهٔ ساسانی در نقل تاریخ هخامنشیان فقط به ذکر آخرین پادشاه آن سلسله یعنی داریوش سوم که مغلوب اسکندر شد پرداخته‌اند و آنرا نیز از تاریخ یونانی ـ سریانی اسکندر نقل نموده‌اند. در داستانهای ایرانی وی را دارای دارایان یعنی دارا پسر دارا خوانده‌اندکه به کلی ناصحیح است. در دورانی که زرتشت به سرودن اوستا پرداخت در مشرق ایران خط والفبا ناشناس بود ودر متون اوستائی که امروزه در دست است هیچ جا سخنی از خط و نوشته نرفته است.

از میان کلیهٔ ممالك آسیای میانه نگاشتن متون مقدسه اول بارفقط در ممالکی که تحت نفوذ مستقیم تمدن سومری ـ اکدی‌ها بودندآغاز شد. در خارج از این حدود و مناطق کلمات مقدسه فقط در حافظه‌ها نگاهداری می‌گردید و شفاهاً از معلم به شاگرد تعلیم داده می‌شد. در مورد هند قدیم و سرودهای ودا و همچنین در مورد زرتشت که از مشرق ایران ظهور کرد نیز چنین بوده است. حتی تا مدت‌ها بعد از آنکه به خط والفبا دسترسی

حاصل آمد اعتقاد راسخ بر آن بود که متون مقدسهٔ اوستائی و احتمالا تفسیر آنها زند می‌بایست از حفظ تلاوت شود . در نیایشها و مراسم مذهبی پیشنماز و سایر موبدان کلیهٔ مطالب و ادعیه را از حفظ می‌خوانند. یك موبد خوب می‌باید حافظه‌ای قوی داشته باشد حفظ کردن و خواندن آیات و متون اوستا برای موبدان امتیاز مذهبی بزرگی است و فراموش نمودن آن متون گناهی بزرگ محسوب می‌شود . در کتاب دینکرد ذکر شده که سخن و زبان زنده و گویا مهمتر از نوشته و صورت مکتوب زبان است . به طور یقین در ایران تا قبل از زمان اشکانیان زمینه و محیط برای نگاشتن آثار مذهبی آماده نبود و احتمالا برای اول بار در زمان آنان یعنی در روزگار مقارن سال یکم میلادی بود که خط پهلوی در ایران رایج گشت و نوشتن مطالب مذهبی مرسوم شد . در داستانهائی که در دینکرد در مورد این سنن مذهبی موجود است اینطور نقل شده که بلاش اشکانی فرمان داد تا در حوزهٔ فرمانروائی او اوستا و زند و مسائل مذهبی مربوطه را که بر اثر حمله و غارتگری اسکندر و لشکریان روم شرقی پراکنده شده بود خواه به صورت نوشته و مکتوب و خواه از حافظهٔ مردمان آنچه تا آنروز بدان دسترسی بود و اصالت داشت جمع آوری نموده و حفظ نمایند . معلوم نیست بلاش که در دینکرد بدو اشاره شده کدام یك از پنج بلاشی است که در زمان اشکانیان به سلطنت رسیده‌اند زیرا تاریخ نویسان دورهٔ ساسانی به سبب عدم اطلاع و شاید به علت عدم توجهی که سلسلهٔ مغلوب به دیانت زرتشتی داشته دربارهٔ آنان چیزی ننگاشته‌اند و فقط به ذکر آخرین پادشاه اشکانی اردوان پنجم که مغلوب مؤسس سلسلهٔ ساسانی اردشیر گردید اکتفا نموده‌اند . ولی بهرحال در این تردید نیست که یکی از این بلاش‌ها[۱] نسبت به حفظ مسائل و مبانی مذهبی

۱ـ به احتمال فراوان بلاش اول (۵۱ـ۷۹ م) و یا بلاش سوم (۱۴۸ـ۱۹۱ م) می‌باشد .



نقش رستم . نقش برجسته بردیوار مقبرهٔ پادشاهان هخامنشی . موبدی هنگام نیایش در برابر آتش و بالای آن مظهر و نشانهٔ اهورامزدا .

علاقه نشان داده است.

ایران شناس آلمانی آندرآس[1] با توجه به مطالب دینکرد عقیده‌دارد که‌مطالب اوستا تا زمان اشکانیان نوشته‌نشد و برای نوشتن آن اول بارالفبای پهلوی اشکانی بکار برده شد که فقط برای حروف صامت علاماتی داشته‌ودر آن سایر علائم و حروف مصوت با کمك حروف صامتی مثل «ا» «و» «ی» ادا می‌شده‌است. این متن اوستای اشکانی می‌بایست بعدها جزء جزء و حرف به حرف به طورمکانیکی‌از الفبای پهلوی اشکانی به الفبای اوستائی برگردانده شده باشد و این همان اوستائی است‌که ما امروزه در دست داریم. به عقیدهٔ آندرآس اختلافات و جدائی‌های دستوری متون کنونی اوستا به آن‌سبب‌به وجود آمده که موبدانی که متون را به‌خط جدید اوستائی برمی‌گردانده‌اند به آن زبان آگاهی کامل نداشته‌اند[2] زیرا زبان اوستائی در زمان‌ساسانیان زبان اهل علم و فضل بوده و همان حالت زبان لاتین را در اروپای قرون وسطی داشته است.

به طور خلاصه آندرآس می‌گوید آنانکه اوستا را به‌خط اوستائی به روی کاغذ آورده‌اند کارشان کاملا مکانیکی و برگرداندن حرف به حرف بوده‌و چون قادرنبوده‌اندبسیاری‌ازحروف‌پهلوی‌اشکانی راکه دارای‌صداهای مختلف است به طور صحیح و دقیق خوانده و تشخیص دهند لذا ندانسته مرتکب گناهی شده‌اند که محصول آن اشتباهات موجود در اوستاست. اما یك مطلب این نظریهٔ آندرآس را دچار تردید می‌سازد و آن این است که در سرتاسر اوستا صورت‌های فراوان‌دستوری وجود داردکه از هرلحاظ‌شبیه

1- F. C. Andreas

۲- نگاه کنید به: F. C. Andreas: Die Entstehung des Awesta – Alphabetes und sein ursprüglicher Lautwert, Verh. des XIII Internationalen Orientalisten – Kongresses, Hamburg 1902 ص ۹۲ به بعد.

وموافق زبان هندی باستان‌است ووجود همین صورتهای دستوری مبین‌آن می‌باشد که نویسندگان اولیهٔ اوستا آن متون را از زمان‌های قدیم از حفظ داشته و آنرا در گنجینهٔ حافظه نگاهداری کرده بودند.

بنابراین نظریهٔ آندرآس آن طور که او آنرا عرضه کرد و کوشش بعدی‌اوکه باکمك زبان شناس سویسی یاکوب واکرنگل [۱] سعی نمود متونی از اوستای موجود را آنطور که‌خودتصور می‌کرد به‌الفبای پهلوی اشکانی برگرداند قابل قبول ومتقن نبود.

اما درسالیان اخیر عده‌ای ازمتخصصین عالیقدر زبان اوستائی در عین حال که نظریهٔ آندرآس را قویا رد می‌کنند اظهار می‌دارند که برخی از صورتهای نگارشی اوستاکه مبهم به نظر می‌رسد درقالب و متن پهلوی آن بهتر قابل درك وخواندن است [۲].

دراینکه اصولا نگارش اوستا درزمان اشکانیان صورت پذیرفته باشد جای‌تردید باقی است. طبعاً آنچه در دینکرد راجع به‌بلاش آمده می‌تواند اساس و هستهٔ یك حقیقت تاریخی باشد وممکن است که وی برخلاف سایر پادشاهان اشکانی به دیانت و تعالیم زرتشت علاقه و توجه نشان داده باشد. بدین جهت تردیدی نیست که هم و کوشش وی برآن بوده که مطالب متقن ومطمئنی‌که درحافظه‌ها بوده حفظ ونگاهداری شود. حتی دینکرد در جائی که از کوششهای اردشیر اول پادشاه ساسانی در این مورد بحث می‌کند هنوز

1—Jacob Wackernagel

۲– از جمله مواردی که بدان استناد می‌شود تبدیل اصوات a و ā و h به یکدیگر است که یك حرف واحد دارند. امابایددر نظر داشت که این اصوات درپهلوی اشکانی و حتی در پهلوی قدیمی ساسانی هر یك حروف جدائی داشتند وتنها در اواخر ساسانیان بود که یك حرف برای همهٔ آنها بکار می‌رفت.

صحبت از حفظ تعالیم دین پاك به میان می‌آورد.

داستان بلاش وجمع آوری و نگارش اوستا به فرمان وی و نیز ذکر دومطلب غیر تاریخی دربارهٔ ویشتاسپ ودارا فقط و فقط بدین علت است‌که ثابت ومبرهن دارد اززمان حیات خود زرتشت ودرطی‌قرون واعصار متوالی تا زمان تنظیم دینکرد رسم باقی و پا برجای نگارش اوستا وجود داشته و اوستا همواره به صورت مکتوب ومطمئن پا برجا بوده است.

و. ب. هنینگ[1] درسندی غیرزرتشتی دلیلی یافته‌که‌مطالب‌آن موید وجود اوستای مکتوب در زمان اشکانیان است. این سند یك متن مانوی است به زبان قبطی که از کفالیا[2] بدست آمده است. مانی مؤسس دیانت مانوی (تولد ۲۱۶ در زمان آخرین پادشاه اشکانی اردوان) می‌نویسد: «زرتشت به خدمت شاه هیستاپس (ویشتاسپ)آمد ودیانت خود را در ایران تبلیغ کرد و پیروان راستگو و درست کردار انتخاب نمود... ولی کتابی ننوشت. پس ازمرگ او پیروانش‌کلمات اورا بخاطر سپردند وازآن‌کتاب‌ها نوشته‌اندکه امروزه خوانده می‌شود.»[3] دراینجا ما اززبان شخصی در بارهٔ صورت مکتوب اوستا شاهد داریم که وی بواسطهٔ وضع و موقعیت خود به خوبی از حقیقت امر آگاهی داشته است. مانی بیشتر ایام حیات خود رادر دوران‌پادشاهی اردشیر و شاپوراول درایران بسرآورد وآن‌طورکه هنینگ می‌نویسد شاید بیشتر موافق میلش می‌بودکه بتواند بنویسد زرتشتیان‌کتابی دردست ندارند وبه‌حفظ آیات وبیانات به طور شفاهی اکتفا می‌نمایند. وی شخصاً بارها تأکید می‌کندکه با آوردن تعالیم وآیاتش به‌روی کاغذ آنها را

---

1 – W. B. Henning 2 – Kephalia

۳ ـ نگاه کنید به:

W. B. Henning: The Disintegration of the Avestic Studies ص ۴۷

ازتفسیرات و تغییرات تا بجای بعدی حفظ نموده است . حتی در این مورد نمی‌توانیم مطمئن باشیم که این اظهار نظر مانی تحت نفوذ عقاید زرتشتی زمانی او است یا مستقل از آنچه زرتشتیان می‌گفته‌اند . مانی خیلی ساده و طبیعی می‌توانسته تحت تأثیر یك روایت یا نوشتهٔ زرتشتی نظیر آنچه ما مدتها بعددردینکرد درموردجاماسپ‌می‌بینیم قرارگرفته باشد. جاماسپ از نخستین کسانی است که پس از ویشتاسپ به زرتشت ایمان آورد . دینکرد می‌نویسد که وی‌اوستارا برطبق اوستای نوشتهٔ زرتشت وگفتار او به روی کاغذآورد حکمرانان نواحی اطراف و موبدان ازآن نسخی برگرفتند که آن نسخ بعدها به دست مردم عادی افتاد ومغلوط ومغشوش شد[۱] .

بدیهی است باید از گفتگو دربارهٔ نسخهٔ اوستائی‌که زرتشت نوشته چشم بپوشیم. در دینکرد بازمی‌بینیم‌که شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲م) کلیهٔ آثار مربوط به طب ونجوم وفلسفه راکه درهند ویونان منتشر وگسترده بود جمع آوری نمود و آنها را به اوستا افزود واز تمامی آن ها نسخی مرغوب تهیه کردکه درخزانهٔ سلطنتی محافظت‌گردد . اما این نیز بدیهی است‌که درزمان شاپور اول وحتی در دوران جانشینان نزدیك به زمان او اوستای مکتوب وجود نداشته است. از موبد بزرگ زرتشتی کرتیر که‌کوشش خود رامصروف مجازات‌کفار وغیر زرتشتیان می‌نمود ودر زمان شاپور وجانشینان نزدیك به دوران او بزرگترین قدرت زرتشتی درایران بشمار می‌رفت کتیبه هائی بجا مانده امادرهیچ یك ازآنها وی اشاره‌ای به‌متن مکتوب اوستا نکرده است.

بدون تردید برای اول بار نوشتن اوستا برروی‌کاغذ با الفبای تازه‌ای که برای آن اختراع شده بود در دوران بسیار متأخر و به احتمال فراوان درزمان پادشاهی‌خسروانوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ م) صورت‌گرفت .این پادشاه

---

۱ - نگاه کنید به : R. C. Zaehner : Zurvan ص ۲۷





شاپور دوم (۳۰۹ - ۳۷۹ م) در روی دیگر سکه عکس یك آتشکده دیده می‌شود . در دوران پادشاهی وی مدت ۳۹یا ۴۰ سال مسیحیان ایرانی مورد زجر و کشتار قرار گرفتند و اسناد و حکایات مختلف به زبان آشوربان شاهد این امر می‌باشد . در دوران ساسانیان تنها وی بود که سیاستی چنین تعصب آمیز درپیش گرفت و اگر مسیحیتی در ایران باقی ماند تنها بدین دلیل بود که جانشین وی از دنبال کردن این سیاست مذهبی چشم پوشید . علت اتخاذ این سیاست آن بود که دستگاه روحانی و سلطنتی در زمان وی متحدشده و متقابلا عامل اجرای خواسته‌های یکدیگر بودند بدین جهت دینکرت شاپور دوم را قهرمان مذهبی می‌خواند که ادیان دروغین را تحمل نمی‌کرد . عکس از موزهٔ ملی دانمارك .

پس از آنکه باکوشش فروان از شر مذهب مزدك که در زمان پادشاهی قباد ایجاد شده واشتراك اموال و زنان را ترویج می‌نمود راحت شد بیش از هرچیز در کشور خود احتیاج به ثبات و آرامش داشت . می‌گویند خسرو انوشیروان شورائی مرکب از علما و رجال دینی عهد خود تشکیل داده و در آن جلسه موبد موبدان ۲۱ قسمت از متون مقدس اوستا را که برمبنای حافظهٔ افراد مطمئن نگاشته وتصویب شده بود ودیگر نمی‌توانست مورد تغییر قرارگیرد عرضه‌می‌کند[۱]. احتمال داردکه‌این ۲۱ قسمت همان ۲۱ نسکی باشدکه درکتاب نهم دینکرد بدان اشاره شده است . برای آنکه این متون به نحوی صحیح تلفظ وقرائت شود الفبائی اختراع نمودند مرکب از ٤۸ حرف‌که ۱٤ علامت آن برای حروف مصوت بکار می‌رفت و می‌توانست هر نوع تلفظ و صدائی راهنگام تلاوت آیات ادا نماید. مخترعین این الفبا آنچه از حروف‌الفبای پهلوی در دوران متأخر ساسانی بکار می‌رفت بدون هیچگونه تغییری اتخاذ نمودند و برای آن اصواتی‌که حروف پهلوی به طور وضوح قادر به بیان و وافی به ادای مقصود نبود ویا اصولا معادل آنها حرفی در آن الفبا وجود نداشت باتغییر صورت حروف پهلوی ویا اختراع حروف تازه‌علامات وحروف جدید بکار بردند . برای ایجادگروهی از حروف مصوت‌که گویا و رسا باشد ظاهراً الفبای یونانی وارمنی به عنوان نمونه بکار رفته است .

از آنجاکه هیچ اثر و دلیل متقنی براینکه اوستای موجود از روی یك متن قدیمی‌تر نوشته شده باشد در دست نداریم لاجرم باید این نظریهٔ هنینگ[۲] راپذیریم‌که جمعی ازموبدانی‌که از هر لحاظ به حافظه و صحت

---

۱ ـ نگاه کنید به نامهٔ اول منوچهر به مردم سیرکان در :
W. B. Baily : Zoroastrian Problems in the Ninth – Century Books, Oxford 1943 , ص ۱۷۳

۲ ـ نگاه کنید به : ص ٤۸ W. B . Henning : The Disintegration

دانش آنان اطمینان بوده بادقت انتخاب شده و آنان اوستائی راکه ازپدران واجداد خود آموخته و به حافظه سپرده بودند به کاتبان دیکته نموده‌اند. تازمانی‌که دلایل وشواهد تازه‌تری بدست نیامده بایداشتباهات و نارسائیهای موجود را به این توجیه نمائیم که موبدان برای استفادهٔ خود متنی قدیمی از اوستا را به الفبائی که فقط در آن حروف صامت بکار می‌رفته در دست داشته‌اند وازآن برای‌کمك به حافظهٔ خود استفاده می‌نموده‌اند [۱].

تلفظی‌که الفبا وخط جدید اوستائی برای زبان اوستا به دست‌می‌دهد همان است که نیایشگران و اوستاسرایان دورهٔ ساسانیان داشته و متون اوستا را برطبق آن نگاشته‌اند. اما دراین تردیدی نیست که این تلفظ با تلفظ اصلی اوستا فرق دارد زیرا درطی قرون واعصار مختلف‌که اوستا سینه به سینه نقل گشته لهجهٔ اصلی آن تحت تأثیر دوعامل صورت و تلفظ اصیل خود را از دست داده است. یکی به واسطهٔ دگرگونی و تحولی که تا وقتی زبان اوستائی زبان زندهٔ مشرق ایران بود طبعاً در آن حادث گردید و دیگری تأثیراتی‌که مردم غرب ایران با انواع لهجه‌ها و تلفظهای خود بر آن زبان گذاشتند.

۱ ـ کارل هوفمان Karl Hoffmann که در Handbuch der Orientalistik, Erste Abeilung, Vierter Band, Iranistisk, Erster Abschnitt, p 11, این نظریه را بیان داشته آنرا به شرط آنکه اصولا چنین متنی چه به زبان پهلوی اشکانی وچه به زبان پهلوی ساسانی وجود داشته است معتبر می‌شمارد.

اعتقادات مذهبی ایرانیان قبل از زرتشت

برای آنکه استنباط صحیح تری از آنچه زرتشت با دیانت خود آورده بدست آوریم بایداجمالا نظری به‌اوضاع اجتماعی محیط زندگانی او یعنی مشرق ایران واعتقادات دیانتی مردم آن ناحیه بیافکنیم . دراینمورد ازگاتهای زرتشت می‌توان اطلاعاتی بدست آورد اما این اطلاعات گسیخته و جزئی است و اگر منابع دیگری نداشتیم که در فهم آن ما را یاری کند اطلاعات گاتها بدون فایده بود. پیش از همه باید به‌مطالب «اوستای‌متأخر» خاصه یشت‌ها اشاره نمائیم که در حد وسیع و مطلوبی رسوم وسنن محیط و جامعهٔ قبل از زرتشت را بیان می‌دارد . پس از آن مهم ترین مدرك و سند مارسوم وآداب هندیان قدیم است‌که به‌آن ازطریق ادبیات ودائی دسترسی داریم . همانطورکه در مقدمهٔ این فصل‌گفته شد ایرانیان و هندیان دو ملت برادر و هم نژادندکه هر دو ازآریائیان اولیه منشعب گردیده و ازآنجاکه هردو گروه سالیان طولانی در سرزمین مشترکی باهم زندگی کرده‌اند لـذا میراث وخصوصیات مذهبی ونژادی واحد دارند . بعدها هنگامی‌که جدائی این‌دوقوم صورت گرفت براثر تماس بااقوام بیگانه ودرسرزمینهای تازه‌ای

که بدان روی آوردند این میراث شکل وصورت خاص به خودگرفت.

برای هندیان شرایط زندگانی در سواحل رود سند با وضعی که در سرزمین اولیهٔ خود داشتند تفاوت محسوسی نداشت و مردم ریگ‌ودا به همان زندگانی قبلی خود وشیوهٔ زندگانی که آریائیان هنوز درسرزمین‌اولیه داشتند یعنی به‌گله داری وکشاورزی اشتغال می‌ورزیدند. خانواده وقبیله‌در نزد هندیان و ایرانیان یك واحد طبیعی راتشکیل می‌داد و آنان با شهر و شهر نشینی به‌صورتی که آنرا درغرب می‌بینیم آشنائی نداشتند. چندین خانواده تشکیل قبیله می‌دادند و بزرگ و رئیس آن خانواده‌ها حکمران قبیله بود. قبایلی که دریك محیط محدود ومعلوم زندگی می‌کردند می‌توانستند باالحاق به‌یکدیگر واحد اجتماعی بزرگی‌که ایرانیان آن را دهیو dahyu (کشور) می‌نامیدند به وجود آورند. هریك از این واحد ها برای خود رئیس ورهبری داشت‌که ایرانیان آنها راخدای‌خانه، خدای خانواده ،خدای قبیله وخدای‌کشور می‌نامیدند. از همان زمانهای قدیم در بین ایرانیان و هندیان تمایل وگرایش‌ضعیفی به‌سوی ایجاد دستگاه سلطنت می‌بینیم واول بار در بین هندیان‌که مجبور بودند بافتح وجنگ به سرزمین‌های تازه دست یابند این امر تحول وتوسعه پذیرفت. به علاوه می‌بینیم‌که بین هر دو تیره مردم به سه طبقه تقسیم شده وهر طبقه مقام ووظیفهٔ خاصی دارد، در رأس همه پیشوایان دینی حکام قرار داشته‌اند سپس طبقهٔ جنگجویان وسرانجام طبقهٔ کشاورزان و دام پروران که رشد مادی جامعه بردوش آنان بوده است. سه‌گروهی‌که درساختمان جامعهٔ آنان دیده می‌شود تا حدی در طبقه بندی خدایان آنها نیز نمودار ومشخص است وبا آن تطبیق می‌کند. علیرغم جدائی ومهاجرت به دوجهت مختلف وبا آنکه تفاوت لهجه‌ها حتی قبل از آغاز مهاجرت یك‌گروه از این آریائیان به سرزمین های اطراف رود سند

محسوس بود معهذا زبان آنان زیاد دستخوش تحول و تغییر نشد وشباهتهای خود راحفظ کرد. هندیان عهدریگ ودا خاصه سنن وآداب مذهبی قدیمی آریائی خود را از دست ندادند اما بدان رنگ و نشانی از سرزمین هند بخشیدند . دربین هندیان و ایرانیان به نحو محسوس و بارزی خدایان مشترك اساطیری و ارباب انواع مشترك ومراسم آداب و پرستش و قربانی مشترك می‌یابیم. بطور کلی آنچه که براساس متون وآثار وشواهد موجود درمی‌یابیم معلوم می‌داردکه ارتباط وشباهت ونزدیکی دوقوم‌هندی وایرانی ازشباهتی‌که فی‌المثل بین اقوام قدیمی ژرمنی در آغاز قرون وسطی وجود داشته بیشتر و قوی‌تر بوده است . بنابراین هنگامی که در مطالعات خود با دقت و احتیاط کافی به جستجوی شواهد و آثار زندگانی ایرانیان قدیم می‌پردازیم سنن وآداب غنی هندیان‌که بدان دسترسی داریم می‌تواند کمك مؤثری در تکمیل و بهم پیوستن شواهد معدود و پراکندهٔ ما باشد و تصویر ونموداری اززندگانی مشترك‌آریائی این دوقوم بدست بدهد . اماآنکه‌این سنن و آداب بعدها در بین ایرانیان که زرتشت از میان ایشان ظهور نمود صورت وشکل خاصی‌گرفته باشدآن مطلبی جدا است.

از جمله هم در بین ایرانیان و هم در میان هندیان به نام خدایانی برمی‌خوریم‌که اصالت و کارها وخصائص آنان با یکدیگرشبیه است و تصور می‌رودکه‌ازخدایان‌مشترك‌قوم‌آریائی‌بوده‌اند. ازآنان چندتن ازجمله‌میترا Mitra(ایرانی: میثرا Mithra) شکل وصورتی نظیرانسان دارند اماقوی و نیرومندند وحیطهٔ اقتدار وعملیاتشان‌گیتی و جهان خاکی می‌باشد. برعکس برخی‌دیگرمثل‌وایو Vāyu الهه‌باد وآتر Atar آتش (هندی اگنی Agni) قدرتهای بزرگ آسمانی راتشکیل می‌دهند. این خدایان قادرند دربسیاری مواقع خود را به‌شکل و قیافهٔ انسان به مردم بنمایانند اما نباید فراموش

نمود که آنان نمایندهٔ قدرتی که نام آنرا برپیشانی دارند می‌باشند. از زمانهای بسیار قدیم درهند وایران باد مورد پرستش بوده والههٔ آنرا وایو Vāyu اوستائی Vayu و یا وت Vata (باد) می‌خوانده‌اند. وایو در اوستا دارای سرود مخصوص بخود است (یشت ۱۵) و در ریگ ودا سرودهای فراوانی خاص‌وایو یا وات Vāta به تنهائی، و یا مشترکاً در وصف وایو و الههٔ جنگ ایندرا Indra آمده است. بدون‌تردید وایوکه در اوستا آمده همان نزدیکترین صورت الههٔ قدیمی آریائیها است. وایو الهه‌ای است‌که اضطراب و عدم آرامش می‌آفریند و در ناشناسی وابهام بسر می‌برد. وی الهه‌وصاحب زندگی و مرگ است. دریشت ۱۵ اوستا وایو به‌عنوان خدائی فوق‌العاده فعال مورد ستایش قرار می‌گیرد اما این ستایش فقط متوجه آن جنبه‌ای از وایواست که از روح مقدس ایزدی سرچشمه می‌گیرد. بر هر زرتشتی مؤمنی واضح بوده‌که وایو دارای دوجنبه وصورت جدا از هم‌است. وایو به شکار می‌پرداخته ازهمه پیشدستی می‌جسته و هم مخلوقات وابسته به روح پاکی و راستی و هم مخلوقات وابسته به روح شریر و ناپاك را تحت سلطهٔ خود در می‌آورده است.

تمام زندگی در حوزهٔ قدرت وایو بوده وتاآنجا که انسان می‌توانسته ببیند و حس کند وایو سریع و پرشتاب و در بدست آوردن خواسته‌های خود تند و بی باك و پراز نیرومندی بوده است. با این خصائل می‌توان‌وی را حلول و تجسمی از الههٔ پیروزی ورثرغنه Vərəthaghna بشمار آورد (یشت ۲. ۱۴). آریائیان اولیه در وجود وایو دو حالت دیده بودند: یکی باد واقعی که به تندی می‌وزد چون طوفانی پیش می‌رود وهیچ‌مانع و رادعی سرعتش را سد نمی‌گردد. و دیگر اصل و مبنای اولیهٔ زندگانی دنیوی. وی نه تنها برای تمام‌موجودات زنده روح حیات بوده بلکه روح دنیا وگیتی نیز

محسوب می‌شده‌است. وایو همچنین هوائی است که در آن تمام موجودات زنده در هنگام مرگ نابود می‌شوند. بدین ترتیب وایو هم الههٔ مرگ است و هم الههٔ زندگی. در وندیداد (۹-۸/۵) ذکر شده است که آب و آتش نیست که موجب مرگ انسان می‌شود استوویدات Astōvidātu (اهریمنی که استخوان‌ها را از هم جدا می‌کند) او را به مرگ می‌بندد و «باد» آنرا می‌برد. در مراسم و ادعیهٔ مذهبی مربوط به‌مرگ که اکمدئیچا Aogəmədaēčā نام دارد ذکر شده که راهی که بدان دنیا منتهی می‌گردد و مرده باید طی کند راه‌وایوی‌ظالم نام دارد. وایو هم هوای جو است و هم فاصلهٔ بین زمین و آسمان می‌باشد. این حالت ایهام و پوشیدگی که در کار وایو می‌بینیم بدان علت است که‌وایو به دو خدای مختلف تقسیم شده است. در آثار پهلوی به وایوی خوب Vāyi veh و وایوی بد Vay i vattar بر می‌خوریم. در شرحی که در کتاب پهلوی مینوی خرد menōk i khrat راجع به سرنوشت روح پس از مرگ آمده می‌خوانیم که وایوی خوب و وایوی بد و چندتن دیگر از خدایان و دیوان روح را به پل چینوت که پرهیز کاران و گناهکاران هردو باید از روی آن عبور کنند می‌برند. از این جمله نتیجه می‌گیریم که وایوی خوب روح پرهیزکاران و مؤمنان را به بهشت و رستگاری ابدی راهنمائی می‌کند و وایوی بد حامل روح بدکاران و کافران به دوزخ است. از آنجا که وایو الههٔ باد، سریع، خشن، بی‌ملاحظه، و پیشی‌گیر بوده و همه باید تسلیم ارادهٔ او شوند لذا وی به عنوان الهه‌ای مورد ستایش جنگاوران هم‌واقع می‌شده است. در هندوستان وی با ایندرا و در ایران با ورثرغنه Vərəthraghna الههٔ پیروزی ملازم و همراه بوده است. در وندیداد (۳. ۱۹) می‌بینیم که اهورامزدا از زرتشت می‌خواهد که ثواش Thwāša فضا را که تابع قوانین خودش است زروان نامتناهی (الههٔ زمان) و وایوی فوق‌العاده فعال راستایش

نماید. در اینجا **وایو** و **زروان** در ردیف ثواش آمده‌اند که به معنی **فضا** است وهمراه با زمان از نخستین‌عوامل‌وشرایط لازم‌درایجاد خلقت‌وکائنات بشمار می‌رود. در یکی از این نیایشها از **فضا** و **الههٔ زمان** بسان آنکه مدتها تابع قوانین خود و خودمختار بوده‌اند نام برده می‌شود. هم چنین‌از وایو (= باد) به منزلهٔ هوا، محیط جو، و فضائی‌نام‌برده می‌شود که‌فاصلهٔ بین زمین و آسمان را پرکرده و از شرایط اولیهٔ خلقت می‌باشد.

دیگر از قدرتهای بزرگ عالم هستی آتش است که‌هندیان‌آنرااگنی و ایرانیان آتر Atar می‌نامند. هنوز نمی‌دانیم که چرا این دو گروه دو نام مختلف به این الهه داده‌اند. به‌همان قسم که وایو همه چیز را احاطه کرده داخل‌هرموجودی‌می‌رود و به همه‌چیززندگی می‌بخشدآتش نیزدرتمام موجودات‌زندهٔ‌جهان‌وجوددارد. گرمی خون وحرارتی‌که ازفعالیتهای‌انسان وازجنبشهای‌مغزی او به‌وجود می‌آید اصلی‌که‌موجب‌رشد ونمواو می گردد و تخمه‌ای‌که اورا بوجود می‌آورد همه وهمه از آتش است. آتش در تمام موجودات در حال رشد وجود دارد. هنگامی که درختان را به یکدیگر بمالند از آنها جرقهٔ آتش پدیدار می‌گردد. آتش حتی در آب و درسنگ نیز هست. آتش بزرگ محیط جو به صورت نورهای آسمانی و خورشیدبر ما نمایان می‌شود. هم درایران‌وهم در هندوستان الههٔ‌آتش ارتباط‌نزدیکی با ریتا Rta (اوستائی اش Aša)مظهر نظم و ترتیب جهانی دارد. ازآنجاکه الههٔ آتش همواره بین زمین و آسمان در حال‌حرکت است لذا وی پیام‌آور خدایان محسوب می‌گردد. آتش‌درروی زمین دوست انسانهاست. هنگامی که در خارج از مسکن انسان شعله ور باشدحیوانات وحشی و ارواح پلیدرا دورنگاه می‌دارد ووقتی‌که‌درآتشدان داخل‌منزل بسوزد یارگرامی اهل‌خانه و به‌منزلهٔ خدای خانواده است. هندیان مؤمن همواره امیدوارند که اگنی

زندگانی و خانوادهٔ آنان را آرامش و ثبات و پایداری و نعمت بخشد. باآنکه آتش خود عنصری پاك است ولی اشیاءِ ناپاك را با شعلهٔ قوی و فروزان خود در هم می‌پیچد و نابود می‌کند. اگنی در هندوستان نقش بزرگی در مراسم قربانی دارد وی قربانی‌ها و نیازهای مردم را به‌آسمان‌ها پیش خدایان می‌برد و خدایان را برای شرکت در صرف غذای مراسم فدیه به روی زمین دعوت می‌نماید و آنها را بدان جا می‌آورد. برهمنان اگنی را مظهرو نمایندهٔ آسمانی درمراسم قربانی (هتر hotar) می‌دانندووی راصاحب آنچنان قدرت وموهبت پیامبری می‌دانند که معتقدند همهٔ چیزهای پنهان را می‌بیند و برهمه چیزداناست. در میان ایرانیان نیز می‌بینیم‌که درمراسم قربانی آتر Ātar فدیه‌هائی به صورت گوشت وچربی که در آن سوزانده می‌شود دریافت‌می‌دارد. جز آن آتش فقط به صورت‌الهه‌ای‌آسمانی‌پرستش و ستایش می‌گردد و همواره با چوبها وروغن‌های خوشبو و خشك و معطر تغذیه وفروزانتر می‌گردد. اعتقاد به آتر Ātar به منزلهٔ آتش آزمایش گنهکاران به قبل‌از زمان زرتشت مربوط می‌گردد.

بسان باد و آتش طبعاً زمین و آب نیز آسمانی و دارای خدایانی هستند. آفتاب و ماه طی سرودهائی در اوستا وریگ ودا ستایش‌می‌شوند. زمین الههٔ مقدسی است به منزلهٔ مادر و آب زنده در اوستا به تنهائی و یا همراه با آتش ستایش می‌شود.

سوای این گروه خدایان و در وضعی کاملا متفاوت با آنان گروه دیگری‌از خدایان‌قراردارند که‌به قول ژرژ دومزیل[1] بایدآنان را خدایان وظیفه دار یا رسمی نامید. از جملهٔ آنها در درجهٔ اول آن گروه خدایانی هستند که با آنها در بحث از هندیان میتانی آشنا شدیم. ترتیب خاصی که

1- George Dumezil

این خدایان در قرار داد میتانی (سلسله پادشاهی قوم هوری) ذکر شده‌اند کاملا با سه گروه خدایانی که در جامعهٔ هندیان و ایرانیان می‌بینیم مطابقت دارد. این خدایان عبارتند از:

۱- میترا Mitra و وارونا Varuna که مظهر قدرت‌های زمینی و معنوی یعنی آن دو قدرتی که پادشاهان و پیشوایان دینی در دنیا به وجود آورده‌اند هستند.

۲- ایندرا Indra الههٔ جنگ خداوند جنگهاست و قوم آریائی را در نبردها و فتوحات و غارتگریهایشان یاوری می‌نماید. این الهه خود در فضای بین زمین و آسمان بامظاهر اهریمنی که زندگی و بار وری را در زمین مورد تهدید قرار داده‌اند می‌جنگد و معرف طبقهٔ جنگجویان در پیشگاه خداوندان است.

۳- ناستیا Nāsatyā دو الههٔ توأمان که در نزد هندیان به اشوینا Ašvinā یا دو اسب سوار مشهورند. اینان الهه‌هائی شفابخش هستند و در هر مشکلی یاری‌دهنده می‌باشند. این دو الهه درهمه‌جا بدون دریغ خرمی و سبزی می‌آفرینند و با خدایان کوچکتری که وظایفشان محافظه و رشد طبقهٔ سوم مردم یعنی گله‌داران و دهقانان است در ارتباط نزدیک هستند. بدین ترتیب این خدایان معرف طبقهٔ وسیعی از مردم که رشد و پیشرفت جامعه مرهون کار و فعالیت آنهاست می‌باشند.

در قرار دادی که بین هیتی‌ها و پادشاه میتانی بسته شده می‌بینیم که درست به مانند رسم آریائیان برای تضمین آن قرار داد وارونا Varuna و میترا Mitra فرا خوانده شده‌اند. در هندوستان وارونا هنگام سوگندیاد کردن فرا خوانده می‌شود میترا نیز سوای سایر وظایف متعدد خود الههٔ پیمان و میثاق است.

در متون ودا تفحص بسیار شده تا معلوم شود آیا مواردی مشابه مورد فوق هست که بجای وارونا و میترا ، ایندرا و ناستیا فراخوانده و ذکر شوند یا نه ؟ در قرارداد مزبور که خدایان مختلف سامی و هوری همراه با خدایان آریائی ستایش و فراخوانده شده‌اند می‌بینیم که میتانی‌ها مجموعهٔ خدایان خود را برای تضمین و احترام مواد آن میثاق فراخوانده و نام برده‌اند . در میان این گروه خدایان آریائی درست به همان نحوه و ترتیب سه‌گانه‌ای که در طبقه بندی اجتماع اولیه آریائیان می‌بینیم نام برده شده و در واقع معرف و نمایندهٔ آن سه طبقه در پیشگاه سایر خدایان می‌باشند. بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که هم آریائیان میتانی و هم هندیان از دوران زندگی مشترك آریائیان این خدایان و الهه‌های دیگری را که عملیات و وظایفشان مکمل یکدیگر بوده پرستش می‌کرده‌اند . با آنکه این خدایان هر یك معرف طبقهٔ خاصی از اجتماع در پیشگاه سایر خدایان بوده‌اند معهذا این سنت که طبقات خاص اجتماع فقط خدایان مخصوص خود را بپرستند وجود نداشته بلکه برعکس همواره همگی آنان توسط همهٔ افراد جوامع مختلف مورد ستایش و نیایش بوده‌اند .

با آنکه در ایران و هندوستان خدایانی چون ایندرا و وایو معرف قدرت طبیعت و معادل خدای جنگ بوده‌اند معهذا تصور نمی‌رود جامعهٔ مذهبی خاص و مراسم پرستش ویژه‌ای برای این دو خدا و سایر خدایان وجود داشته است . در مراسم قربانی سوما در هند از کلیهٔ خدایان برطبق رتبه و وظیفهٔ آنان دعوت به عمل می‌آمده است . اهمیت خاصی که میترا در زمان پارتی‌ها در ایران پیدا کرد و نفوذ او در رسوم و آداب پرستشی خانوادهٔ سلطنتی به‌مسائلی تاریخی مربوط می‌گردد که هنوز حقایق و جزئیات آن به نحوی رضایت بخش برما معلوم نیست .

خدایان آریائی مورد پرستش میتانی‌ها که محل بارز و مهمی در اعتقادات هندیان دورهٔ ودا داشته‌اند در ایران نیز پرستش می‌شده‌اند و اثبات این نکته آسان است. میترا تحت همین نام (میثرا Mithra) مورد پرستش بوده و در میان دیوهائی (daēva) که وندیداد برمی‌شمارد (۱۹.۴۳/۱۰.۹) به نام ایندرا Indra و ننگهثیا Nànghathya بر می‌خوریم که این خدای آخرین یکی از همان خدایان توأمان ناستیا Nāsatya است که مانند ایندرا و شاید به دنبال او در ایران جزء دیوان و خدایان دروغی در آمد.

با آنکه نام وارونا Varuna در منابع و آثار ایرانی ناشناس است اما در این تردیدی نیست که وی در میان ایرانیان بسان خدائی قوی و نیرومند پرستش می‌شده است.

در قرارداد میتانی میترا و وارونا باهم ذکر شده‌اند. ابتدا میترا سپس وارونا. در ریگ‌ودا نیز این دو خدا به همین ترتیب به دنبال هم و در یك قالب یعنی به صورت «میترا ـ وارونا Mitra ـ Varuna» و در حالت تثنیه آمده‌اند. در واقع این دوخدا زوجی را تشکیل می‌داده‌اند که فقط جمع آنان موجب ایجاد کلیت و همه‌گیری و جامعیت وظایف و قدرتهایشان می‌شده و هریك دیگری را تکمیل می‌کرده‌است. معهذا باوجود بستگی به‌یکدیگر هر کدام وظایف خاص خود را هم داشته‌اند.

اکنون اگر نظری به متون اوستائی بیافکنیم می‌بینیم در تقدیس میترا از وی به میترا اهورا برزنت Mithra–Ahura bərəzanta یعنی میترا و خداوند دو بلند مرتبگان یادشده‌است و اهورا همان محلی‌راکه وارونا در میترا وارونا ی ودا دارد حائز می‌باشد. در متن ایرانی نیزمانند متن هندی این دونام حالت تثنیه دارند. دانشمندان از مدت‌ها قبل با کمال اطمینان به این نتیجه رسیده‌اند که اهورا در این مورد معرف خدائی بزرگ و مقتدر است و این

همان خدائی است که از قدیم‌الایام در بین هندیان به وارونا Varuna موسوم بوده است. معادل نام ایرانی اهورا Ahura در بین هندیان لفظ اسورا Asura رواج دارد (در بسیاری از موارد s در زبان‌های ایرانی به h تبدیل می‌گردد) در بین هندیان اسورا لقب خدائی بزرگ است که قدرت هائی شگرف و خارق‌العاده که خارج از تصور انسان است (مایا Māyā) درحیطهٔ اختیار خود دارد و با کمك همین قدرتهاست که آنچه عجایب و شگفتی در عالم وجود می‌بینیم به وجود می‌آورد. نام اسورا اغلب در مورد خدایانی مثل ایندرا، اگنی، او شس usas (روشنائی صبحگاه) وسایرین به‌کار می‌رود اما به‌طور خاص این نام لقب میترا و واروناست. این دو خدا دارای قدرتهای بزرگ اسورائی هستند و بسیار محتمل است که در بین ایرانیان یکی از این دو خدا که از دیگری بزرگ‌تر و قوی‌تر بوده لقب اهورا **خداوند** گرفته باشد.[1] در بین هندیان میترا و وارونا و جمعی از خدایان کوچکتر از جمله اریامن Aryaman که حافظ و روابط و هم بستگیهای قبیله و خانوادهٔ آریائیهاست در برابر طبقهٔ دیگری از خدایان که دیو deva نامیده شده و ایندرا معرف آنان است قراردارند. دربین این دوگروه خدایان اختلاف و عدم‌هماهنگی وجود دارد. این اختلافات را می‌توانیم درافسانه‌های مربوط به خلقت جهان و تجدید آن که بزودی بررسی خواهیم کرد ببینیم.

میترا و وارونا که هر دو **اسورا** لقب‌گرفته و **اسورا** میترا **وارونا** خوانده می‌شوند اغلب خدای خدایان محسوب گردیده و بالاتر از همهٔ الهه‌ها قرار

۱ـ شاید «وارونا» فقط لقبی باشد که قبایل هندی خدای بزرك خود را بدان می‌خوانده‌اند. این نظریه نیز ابراز شده که نام وارونا به زمان‌های قدیم یعنی دوران مشترك زندگانی آریائیان مربوط می‌گردد و به واسطهٔ خصلت دوگانگی و قدرت خاص این خدا این لفظ فقط به عنوان لقبی که معرف او باشد به کار رفته است.

دارند. این دو خدا هر دو باهم و هریك در حد خود محافظ ریتا rta هستند و با کمك ریتاست که قدرت فرمانروائی دارند. ریتا مظهر نظم و ترتیب جاودانی و خلل ناپذیر دنیا است. وی نمایندهٔ راستی و عدالت و حق در مردمان و نگاهدارنده و بانی مراسم و تشریفات مذهبی است. درسرودهای ریگ ودا بارها ارتباط میترا و وارونا با ریتا تأکید شده است. ریتا خدائی مستقل است و مقام او حتی از برخی از خدایانی که وظایف زمینی دارند بالاتر است زیرا آنان با کمك ریتا و موافق با نظم و عدل او سلطنت و حکمروائی می نمایند. میترا و وارونا ازطریق ریتا (ویاموافق باخواستهٔ ریتا) وظایف خود را انجام داده و بهمین جهت قدرت و سلطهٔ کافی برای انجام کارهای خود بدست آورده‌اند. این دو در عالمی خالی از دروغ و فریب a-druh به بسط فرمانروائی خود می‌پردازند (ریگ ودا ٤. ٦٨. ٥) از طرف دیگر آنان‌که سعی به‌فریب انسان دارند druhvanah و دروغ وخدعه درکارشان‌است جرأت به‌فریب‌دادن وارونا نمی‌نمایند (ریگ‌ودا١٤.٢٥. ١). این خدایان با زیرکی خود متوجه فریبکارانند abhidruhe (ریگ‌ودا ١٦. ٢٧. ٢) و از آن دو خاصه واروناکوشش داردکه گناهکاران را دربند آورد.

تضاد و مخالفت بین ریتا مظهر نظم و قانون و حقیقت و درح druh (دروغ) نمایندهٔ خدعه و نیرنگ و ناراستی بارز و مسلم است وبه قدیمی‌ترین دوران زندگانی مردم آریائی مربوط می‌گردد. این تضاد واختلاف‌را در بین ایرانیان به‌صورت اش aša و دروج drudj ملاحظه می‌کنیم. برطبق عقیدهٔ هندیان وارونا الهه ایست‌که در دریای اولیه واصلی‌که هنوز شکل و صورت‌دنیائی نپذیرفته فرمانروائی می‌کند. دراین دریاکوههای اولیه شناور است ودرآن‌کوهها قدرتی نامرئی‌که وریتر Vrtra نام دارد مسکن‌گزیده‌است.

برطبق اساطیر وافسانه‌هائی‌که هندیان در مورد پیدایش‌گیتی و تکامل

آن دارند وریتر به صورت اژدهائی اهریمنی وبدون دست و پا ahi می باشد.

بنابراین اساطیر الههٔ جنگ ومظهر گروه دیوان یعنی ایندرا Indra که مخالفان را از پای در می‌آورد و نیروی خلاقهٔ جهان وخالق نور وزندگی است با گرز خود Vadjra وریترای عظیم و غـول آسا را از پای در آورده کوهها را می‌شکافد بطوری‌که آتش و آب که آفتاب و شربت جاودانی سوما نیز نامیده شده‌اند ازجهان خمودت ومرگباری بیرون آمده و به‌پیشگاه‌خدایان آسمانی (دیوها) بـرده می‌شوند . (ریگ‌ودا ۶ر۲ر۱۲۴ر۱۰) . در همین حال زمین از آسمان جدا گشته و فضای بین آنها نمایان می‌گردد . بدیـن ترتیب جهان بالا که مقر فرمانروائی دیوها (خدایان آسمانی) است ودنیای پائین و خاکی که در حیطهٔ قدرت اسورا هاست پدید می‌آید. وارونا که‌حاکم دریای اولیه ناشناخته می‌باشد اکنون از ریتا کـه در جهان پائین جائی که اسبان آفتاب از یوغ خود رها می‌شوند (ریگ‌ودا ۱ . ۶۲ . ۵) پنهان شده محافظت می‌نماید و همراه با میترا بر دنیای پائین و زمینی حکمروائی دارد .

اکنون این دو الهه : میترا ووارونا به صورت دوخدای پیر و قدیمی دربرابرگروه خدایان جوان آسمانی : دیو ها قرار دارند و این وضع جدید مولود کار ایندراست . ایندرا خوبی‌های زندگی آتش ، خورشید ، آب ، و شربت سوما را آزاد نموده و آنها را از تاریکی به روشنائی آورده است . در این افسانهٔ آفرینش‌که ما ساختمان آن را مرهون هندشناس هلندی ف. ب . کویپرز[۱] هستیم متنی که احتمالا در نیایشها و ادعیهٔ جشنهای سالیانه خوانده می‌شده در دست داریم. [۲] بنابر نظریهٔ کویپر آغاز هـرسال جدید

---

1 - F. B. Kuipers

۲ـ اکنون باید در اینجا به مقاله جامع کویپرز Kuipers تحت عنوان : The Ancient Aryan Verbal Contract در ص ۲۱۷ جلد ٤ مجلهٔ Indo-Iranien Journa وسایر مقالات جامع همین نویسنده درجلد ۵ و۸ مجلهٔ مزبور مراجعه نمائیم.

نموداری از تجدید نظام گیتی و شروع دوره‌ای جدید بوده است. هدف مراسم مذهبی و نیایشهائی که در زمینهٔ نوشدن سال به عمل می‌آمده آن بوده که از رجعت مجدد جهان به وضع ناشناس و پر هرج و مرج قبلی جلوگیری گردد. این افسانهٔ آفرینش هندی که فقط شبح و سوادی از داستان اصلی و اساسی آن است بدون تردید به دوران زندگی مشترك اقوام آریائی مربوط می‌گردد. در ایران می‌توانیم شبیه این مراسم را در سنن و رسومی که اکنون در صورت جدید خود متداول است جستجو نمائیم.

جشن سالیانهٔ ایرانیان نوروز که در آغاز بهار حتی پس از غلبهٔ اسلام بر پا می‌شود بدون شك اساس و سابقه‌ای بسیار قدیمی دارد و نشانه ورمزی از خلقت جدید سال می‌باشد.

میترا و وارونا هنگامی که تحت یك نام و لفظ یعنی **میترا ـ وارونا** فراخوانده و ستایش می‌شوند دو خدائی هستند که به زمین حکمروائی نموده و ازریتا محافظت می‌نمایند. هردوی آنان به‌جهان پائین تعلق دارند که در آن تاریکی حکمفرماست اما نور و حیات نیز به وضعی شگرف در آن وجود دارد. آنان به خوبی می‌دانند که از کجا در هر صبحگاه سپیدهٔ سحری پدیدار می‌شود به همه چیز آگاهند و ممکن نیست فریب بخورند. مانند پادشاهان وحکمرانان زمینی همه جا جاسوسان و خبر رسانانی‌دارند و هیچ چیز را نمی‌توان از آنها پنهان داشت.

باآنکه این دو با یکدیگر بر زمین سلطنت وحکمروائی می‌نمایند اما آن یگانگی و اتحادی که این جامعیت و کلیت را به وجود آورده از دواصل متضاد تشکیل می‌گردد. وارونا دراین دنیای پائین قدرت‌ها راکنترل کرده و باز پس نگاه می‌دارد. حال آنکه میترا آن الهه‌ای است که همهٔ قوا و نیروها و اراده‌ها را آزادی و رهائی بخشیده به موجودات امکان رشد

و نمو داده و با آنها برضد خدایان آسمانی یعنی دیوها به نبرد برمی‌خیزد. وارونا خدائی است که همه چیز را ضبط و اخذ می‌کند و با زنجیرهای خود در بند می‌کشد. می گویند آبهای ساکن را وارونا راکد نگاه داشته است. کسانی که برضد وارونا و یا برضد آن نظمی‌که وارونا حافظ آن است گناهی مرتکب شوند دچار مرض می‌گردند و مرض نشانی از نظمی بهم‌گسیخته‌و درهم‌است. وارونا آنهارا درجسم‌خود نگاه می‌دارد و گناهکاران‌را بامبتلاساختن به مرض استسقاء مجازات می‌نماید. آنچه در دنیا رخ می‌دهد حتی مسائل از نظر پنهان بر وارونا روشن است. هنگامی‌که کس می‌ایستد یا می‌رود یا پنهانی جائی سر می‌کشد هنگامی که دو نفر نزد یکدیگر آمده ومشورت می‌نمایند پادشاه‌وارونا چون شخص ثالثی از آن خبر دارد (اتهروا ودا Atharvaveda ۲ . ٤ . ۱۶) انسان خود را از دست این خداکه کارهایش نا معلوم و سر درگم است ایمن نمی‌یابد. گناهکاری که مقهور دست وارونا شده با حالتی آشفته و اعتراض آمیز می‌پرسد وارونا بگو خطای کدام یك از ما بزرگتر است وقتی که تو دوستان خودرا هم می‌کشی (ریگ ودا ٤ .۸۶. ۷) اختلاف بین‌خصائص وصفات‌وارونا ومیترا نه تنها در متون متأخر ودا دیده می‌شود بلکه‌گاه‌گاه در متون ریگ ودا نیز بدان برمی‌خوریم.

درودا می‌خوانیم‌که: میترا این جهان و وارونا جهان دیگر ویا این اگنی (آتش) شبها تبدیل به‌وارونا می‌شود اماوقتی‌که روزهادرآسمان برمی‌خیزد به‌میترا تبدیل می‌گردد (ارتهروا ودا ۱۳ . ۳ . ۱۳). با آنکه متون ریگ ودا در بیان اختلافات اسوراهای قدیمی با دیوان جهان بالا بی میل است مع هذا در آنجا می‌خوانیم اگنی (آتش) تو هنگامی‌که متولدمی‌شوی وارونا هستی اما وقتی شعله‌وری میترا (ریگ ودا ۱ . ۳ . ۵). برهمنان عقیده دارند که شب و سیاهی آن به وارونا تعلق دارد باید برای او غلات سیاه رنگ و حیوانات

سیاه هدیه و فدیه نمود اما برای میترا باید حیوان سفید رنگ قربانی کرد .

میترا خدائی است که از زمین و دنیای مادون فعالیتها و کارهای خود را انجام داده و آن را تا به جهان بالا و برضد دیوان آسمان گسترش می‌دهد واسطهٔ بین دو جهان است . در این مورد وظیفهٔ او حفظ موازنه و تضمین تعادل بین دو نیمهٔ مساوی واغلب پراضطراب جهان یعنی بین زمین و آسمان است . وجود او مظهر و نموداری از پیمان و میثاق در این جهان بزرگ است . معنی نام او میترا Mitrā (مذکر) به هندی دوست و هم پیمان است ومعادل ایرانی آن میثرا Mithra نیز همان مفهوم پیمان وقرارداد را دارد. در تنها سرود ریگ ودا که منحصراً در تقدیس و ستایش میترا سروده شده (۳ . ۵۹) در خط پنجم دربارهٔ وی می‌گوید :

میترا کسی است که به انسان وضع او را درروابط مشترک با دیگران می‌نمایاند

در این سرود ریگ ودا جز آنچه که نقل شد اطلاعات بیشتر و واضح‌تری دربارهٔ خصائل میترا به دست نمی‌آوریم زیرا مابقی آن فصل فقط به تجلیل و تمجید و ستایش میترا و وارونا اختصاص دارد اما در عوض می‌توانیم این اطلاعات را از اوستا در میترایشت که خاص میترا است به‌دست‌آوریم. باآنکه میترایشت سرودی با مشخصات خالص زرتشتی است اما در آن آثاری از دوران و روزگار زندگی مشترک آریائیان نیز می‌بینیم. میترا دراینجاخدائی است با چراگاههای وسیع اما بطوری که بنونیست استدلال کرده است [۱] منظور آن نیست که وی فقط صاحب آن چراگاههاست . در خط ۱۱۲ این

۱- رجوع کنید به :

E. Benveniste: Mithra aux vastes pâturages ، Journal Asiatique, 1960 . ص ۴۲۱ به بعد .

سرود می‌بینیم که وقتی میترا به ممالك و سرزمین‌هائی که او را ستایش و پرستش می نمایند می‌رود در آنجا چـرا گاههائی وسیع و عمیق بـه وجود می‌آورد واز آن پس چهارپایان ومردم می‌توانند به‌آزادی در آن‌سرزمین به رفت و آمد پردازند. آنچه که میترا برای ستایشگران خود به وجود می‌آورد سرزمین‌هائی است که مردم می‌توانند با آزادی و امنیت و بدون احساس خطری درتحت حمایت خدایان درآن زندگی و رفت وآمد نمایند. میترا آنچه تنگی و کوچکی هست می‌گشاید مرزهائی‌که‌گسترش و باروری زندگی و حیات را مانع می‌شوند از میان برمی‌دارد (یشت ۲۲ . ۱۰ ریگ ودا ۵-٤ . ٦٥ . ۵) فراخی و گشادگی و بازی وآزادی می‌آورد و اوست‌که حامل زندگی و حیات است. در میترایشت وی بسان اولین الههٔ قابل‌ستایش قبل از خورشید جاودانی و اسبان تند پایش برفـراز کوه هـرا harā پدیدار می‌شود. او نخستین کسی است که برفراز آن‌کوه زیبا که با تلؤلوئی زرین می‌درخشد ظاهرشده واز آنجا با قدرت تمام برسرزمین آریائی‌ها می‌نگرد. (یشت ۱۳ . ۱۰).

در ریگ ودا ایندرا گروه دیوان خدائی بزرگ و سرشار از قدرت های فوق‌انسانی šavas است. او پس ازآنکه وریتر راکشت لقب Vrtrahan یعنی کشندهٔ وریتر گرفت و با کشتن اوآب وروشنائی و خورشید را از زنجیر نابودی رهـائی داد وآزاد ساخت. بدین ترتیب دیو ایندرا با غرور تمام به مخالفت با اسورا وارونا در آمد. در مناظره‌ای‌که در یك متن نیایشی وجود دارد ایندرا بر وارونا فخر فروخته می‌گوید منم‌که انسانهای چابك سوار ستایشم می‌کنند، منم که در میدانهای جنگ فرایم می‌خوانند، منم که جنگ می‌آفـرینم. منم ایندرای سخی که مرك و غبار برمی‌خیزانم و دارای قدرتی عظیم هستم. (ریگ‌ودا ۵ . ٤۲ . ٤). درسرود دیگری (ریگ ودا ۵ . ۱۲٤ . ۱۰) به‌گروه خدایان

اسورا چون شکست یافتگانی خطاب می‌شود که قدرت الهی خودرا از دست داده‌اند و از وارونا خواسته می‌شود که به گروه دیوان بپیوندند.

برخلاف خدایان اسورا که حافظ نظم و ترتیب جهان هستند ایندرا سعی دارد نظمی راکه وارونا حفظ نموده برهم زند و بدین‌ترتیب به عنوان مظهر و نمایندهٔ بی نظمی و شلوغی نمودار می‌گردد.

در مباحث قبلی دیدیم که قبایل ایرانی از زمانهای قدیم گروهی کثیر از خدایانی را که با نام آنان در اعتقادات پرستشی هندیان قدیم آشنائی داریم ستایش می‌نموده‌اند. وارونا به‌عنوان **اهورا** مورد ستایش قرار می‌گرفته و مادام‌که اعتقادات قدیمی دیانتی ایران پا برجا بوده میترا همه‌جا ستایش می‌شده است. ذکر نام ایندرا و نانگهثیا Nanghathya در وندیداد دلیل بارز آنست‌که زمانی ایرانیان ایندرا و احتمالا یکی از خدایان توأمان ناستیا را پرستش می‌کرده‌اند. همچنین ذکرشدکه وایو Vayu وهوما Homa (هندی سوما) خدایانی هستند که با میراث زندگی مشترك آریائی وارد اعتقادات ایرانیان شدند. معادل دو گروه خدایان هندی یعنی اسورا Asura و دئیوا در ایران دو گروه اهورا و دئیوا Daēva وجود دارد. حتی در گاتها که منسوب به خود زرتشت است چندین بار به اصطلاح **دیوان وانسانها** برمی‌خوریم (یشت ۴ . ۲۹/ ۵ . ۳۴/ ۱ . ۴۸) در این اصطلاح به وضوح دئیوا daēva (دیو) معنی خدا دارد وهمان معنی دیو هندیان ازآن استنباط می‌گردد. در بقیهٔ متون اوستائی دئیوا نیروئی اهریمنی‌است که باید با آن مبارزه شود. لغت دیو daiva درکتیبهٔ خشایارشاه نیز همین معنی را می‌دهد. از آنجا که کلیهٔ متون اوستائی توسط زرتشتیان نوشته شده مشکل حتی می‌توان گفت محال است با قاطعیت اظهار نظر نمودکه آیا آنطورکه‌جمعی از محققین عقیده دارند خود زرتشت بود که از دوگروه خدایان قدیمی

آریائی یك دسته از آنان یعنی دیوان را صفت پلیدی و اهریمنی و ناپاکی داد یاآنکه قبل ازآنکه وی در بین قبایل شرق ایران به پیامبری برخیزد چنین عقیده و اعتقادی رایج بوده و وی طبعاً آنرا پذیرفته است. شق دوم که در سالیان اخیر موله[1] آنرا مجدداً مورد بحث قرار داده زیاد غیر واقع به نظر نمی‌رسد. در قدیمی‌ترین متون اوستائـی یعنی گاتها ویسنای هفت فصلی که شاید به همان قدمت گاتها باشد می‌بینیم قبایل ایرانی گروهی دام‌پرور و گله‌دار (واستری فشوینت Vāstrya Fšuyantō) هستند که در منطقه‌ای مقیم شده و به پرورش دام روزگار می‌گذرانند. زندگی و خوشی آنان وابسته به وضع گله‌های آنان و امنیت و حفاظت مزارع و چراگاههای آنـان در مقابل حملات دشمنان و نیز وابسته بـه سرسبزی و خرمی مزارع و مراتع بوده است. سر سبزی مزارع و رونق کار آنان در سرزمین های خشك مشرق ایران بستگی به‌آب داشت و محافظت آب وگله و صلح از تعرضات دشمن مستلزم آن بود که فرمانروائی خوب بـر آن قبایل حکمروائی کرده و آنان را محافظت نماید. درگاتها می‌بینیم که در موارد متعدد از یك فرمانروای خوب تعریف و تمجید شده و حکمران بد مورد لعنت و خشم قرار گرفته است. بنابراین می‌توانیم قبول نمائیم که قبایل ایرانی‌گروه خدایان دئیواراکه درمیان ایشان ایندرا خدای‌جنگ برجسته و مشخص بوده مورد دشمنی و نفرت قرار داده و در عوض خدایان گروه اهورا یعنی محافظان نظم و ترتیب جهانی (اش aša معادل هندی ریتاrta) را مورد پرستش و ستایش قرار داده باشند[2].

درگاتهای زرتشت به اصطلاح **اهورا میترا** بر نمی‌خوریم بلکه به نام

1– M.Molé

۲– نگاه کنید به: ص ٤٦ به‌بعد L' Iran ancien, Paris 1965

اهورائی بر می‌خوریم که صفت بارز او دانائی (مزدا mazda) است. اهورا مزدا . در آثار هندی می‌بینیم که وارونا varuna نیز به همین کیفیت دانا medhīra و دارای ذکاوتی است که فقط برگزیدگان از آن برخوردارهستند. اهورامزدا به‌مانندوارونا دارای دیدگاهی‌وسیع و گسترده است–Vouručašani (معادل هندی urucaksas) به مانند وارونا و میترا نمی‌توان او را فریب داد زیرا خدائی است که بر همه چیز آگاهی دارد . درگاتها این خدای بزرگ هنوز نام خاصی ندارد و به **خدا** یا **دانا** و نیز **خدای دانا** خطاب می‌شود. هنوز نمی‌توان با دقت گفت که آیا لغت **مزدا** ساخته و پرداختهٔ دست زرتشت است یا آنکه قبل از او این لغت رواج داشته‌است. فقدان اصطلاح **اهورامیترا** در گاتها محققین را با اشکال بزرگی مواجه ساخته‌است. شاید لفظ **اهورای** معادل و معرف قوای کلیه خداوندان گروه اهورا ازجمله میترا باشد. **اهورا** گاتها وارث دانائی و فرمانروائی خدایان گروه اهـورا است اما از تمام تاریکی‌ها و تلون طبع و بوالهوسی‌های وارونا مبرا و برکنار است . وی بالاستقلال و یا با کمك نیروی معنوی خود آفرینندهٔ همهٔ خوبی‌ها و فقط خوبی‌هاست. وی سپنت spənta مقدس است که رشد و نمو و باروری می‌آورد و همان خدائی است که مردم گله پرور و حشم‌دار در جستجوی آنند .

نه در میان هندیان قدیم و نه درمیان مردم قدیم مشرق ایران معابد و یا تصاویری از خدایان دیده نمی‌شود و مراسم مذهبی در هوای آزاد و محیط باز انجام می‌گرفته است. در بین هندیان و ایرانیان آداب و تشریفاتی وجود داشته است که امروزه آثاری از آن را در مراسم عبادات و پرستشهای پارسیان می‌بینیم .

کشتن دام‌ها ـ به‌مانند اعتقادات تمامی ملل و قبایل گله‌دار ـ نوعی قربانی و فدیه به‌شمار می‌رفته و این قربانی‌ها نه‌فقط به‌خاطر انسان‌ها بعمل

می‌آمده بلکه رهبر مراسم و موبد پیش نماز خدایان را نیزبدان تشریفات دعوت می‌نموده است. آتش مقدس که همواره باشعله‌های درخشان می‌سوخته شاهدی برمراسم قربانی و مظهر وجود خدایان درآن تشریفات بوده است. در تشریفات عبادتی شربتی که از مخلوط نمودن شیرهٔ شاخهٔ هوما (در نزد هندیان سوما) با آب و شیر بدست می‌آمد نوشیده می‌شد. هم در اوستا و هم در ریگ ودا این مایع حیات بخش چون الهه‌ای ستایش و نیایش شده است. گاتها آنرا «دور اوش dūraoša» می‌نامد که معنی آن هنوز روشن نیست ولی مترجمین متون پهلوی آنرا به چیزی که مرگ از آن در گریز است ترجمه کرده‌اند.

مقاله دوم

اصول عقاید و اعتقادات دیانت زرتشتی

به قلم :

دکتر ج. پ. آسموسن

اصول عقاید و اعتقادات

نگاشتن شرح حال کامل و جامعی از زندگی و فلسفه و عقاید پیامبران و شخصیت های بزرگ مذهبی مثل کنفوسیوس ، بودا ، مسیح ، یا حضرت محمدکاری به‌غایت دشوار و در نهایت سختی و اشکال است . اما تحقیق و نگارش شرح احوال هیچیك از آن پیامبران به سختی پیچیدگی و دشواری تحقیق در مورد زرتشت نیست و این دشواری به حدی است که گاه کار را به‌کلی غیرممکن به نظر می‌رساند .

حقایق و جزئیات تاریخی دربارهٔ زمان و عصر زرتشت حیات و زندگانی او محیط و وضع اجتماعی دوران او و غیره آنچنان در تاریکی ایام و اعصار مدفون است که شخصیت خود زرتشت را - برخلاف آنچه در مورد حضرت مسیح و حضرت محمد می‌بینیم- برای مذهب زرتشتی کاملاً خالی از اهمیت ساخته است . حتی اگر در این طریق جلوتر برویم می‌بینیم که نه‌تنها شخصیت او (به‌عنوان یك فرد) بلکه آثار و اصلاحات مذهبی و اجتماعی که به‌عمل آورده نیزدر مذهبی که به‌نام او زرتشتی نامیده می‌شود آنچنان که باید حائز اهمیت وطرف توجه نیست. این ابهام و تاریکی دربارهٔ شخصیت زرتشت تا

بدانجاست که در همین عصر حاضر عقایدی ابراز شد مبنی بر اینکه زرتشت اگر اصولاً زمانی وجود داشته است فقط رهبر مذهبی (= موبد مغ وغیره) و به‌جای آورندهٔ آداب و مراسم دینی بوده است . صاحبان این نظریه به اصطلاح zarathuštrōtəm زرتشت‌وار یامانند زرتشت (= رهبرمذهبی) که چند جا در اوستا ـ و نه درگاتها ـ آمده استناد می‌نمایند . اما باید دانست که این اصطلاح هیچگاه در مراسم و اعمال مذهبی بکار نمی‌رفته و اصولاً معنی لغوی‌آن مفهوم و رنگ مذهبی ندارد که بتواند به رؤسای دینی اطلاق شود زیرا لغت زرتشت شامل است از فعل زر ـ zar به احتمال زیاد به‌معنی راندن، به‌جلو حرکت دادن ولفظ ـ uštra یعنی شتر و رویهم به معنی رانندهٔ شتران . نفس همین کلمه گواه آن است که صاحب آن شخصیتی بوده است حقیقی از گوشت و خون که در زمانی از تاریخ زندگی می‌کرده و بواسطهٔ افکار و عقاید جدید و انقلابی خودنه‌تنها نام وشخصیتش در تاریخ جاودانی شده بلکه داستانهای اساطیری وجود وی را به صورت نیمه خدائی درآورده و این داستان‌ها حاکی از آن است که در موقع تولد زرتشت آثاری غریب از وی ظاهر شدکه نشان می‌داد وی برگزیدهٔ خداوند و صاحب امری بزرگ و الهی است .

اما حقیقت آن است که متأسفانه اطلاعات ما دربارهٔ زرتشت کم و محدود است و آنچه بعدها دربارهٔ وی و حیات او گفته شده کمکی به‌کشف حقایق نمی‌کند .

مورخین وفلاسفهٔ قدیم یونان مدعی دانستن اطلاعاتی دربارهٔ زرتشت هستند . نخست مورخ یونانی خسانتوس[1] اهل لودیه (۴۰۰ ق م) از زرتشت نام می‌برد . شاگرد افلاطون هرمودودورس[2] زرتشت راستاره‌پرست می‌نامد .

1- Xanthos 2- Hermododors

خسانتوس زمان او را ۶۰۰۰ سال قبل از حملهٔ خشایارشاه به‌یونان می‌داند هرمودودورس ۵۰۰۰سال قبل از فتح تروی[۱] و اودکسوس[۲] و ارسطو دوران او را به ۶۰۰۰ سال قبل از افلاطون منسوب داشته‌اند. فلاسفهٔ یونان هم چنین می‌گویند که زرتشت معلم فیثاغورث[۳] بوده و به او علوم‌کیمیاگری و سحر و جادوآموخته است. برمبنای همین اطلاعات نام زرتشت درطی‌قرون مختلف‌آهنگ وزنگی از معابد پراسرار کلدانیان ومسائل مربوط به‌جادو وکشف و الهام و استعاره و غیره گرفت.

در آثار مورخان عرب و سریانی نیز مطالبی راجع به‌زرتشت دیده می‌شودکه نبایدآنها را از نظردور داشت[۴] اما درعین حال به‌صحت‌اطلاعاتی که داده‌اند نباید زیاد مطمئن بود زیرا در نگاشتن تاریخ ادیان اصل مسلم آن است که هرقدر اطلاعات اساسی مربوط به‌حیات وسرگذشت پیامبری‌کم باشد داستانها و افسانه‌هائی که برای پرساختن تاریخ حیاتش به وی نسبت می‌دهند زیاد و فراوان است. زرتشت نیز از این امر مستثنی نبود. نام او به‌سبب همین افسانه‌ها درآنچنان هاله‌ای ازاسرارفرورفت‌که حتی موزارت در آهنگ فلوت سحرآمیز خود شخصیتی افسانه‌ای را به‌نام وی زراسترو sarastro نامیده است.

دو کتابی که توماس هاید[۵] در سال ۱۷۰۰ م راجع به مذهب قدیمی

1- Troia 2- Oudoxes 3- Pythagoras

۴ـ نگاه کنید به: Richard J.H. Gottheil: Reference to Zoroaster in Syriac and Arabic literature, classical studies in honor of Henry Drisler Newyork 1894 ص ۲۴ تا ۵۱

5- Tomas Hyde

ایران و آنکتیل دوپرون[1] در سال ۱۷۷۱ م تحت عنوان زندواوستا منتشر ساختند آزاد فکران اروپا را سخت ناامید و مأیوس ساخت زیرا دیانت زرتشتی را برخلاف انتظارات خود یافتند. اما همین دو کتاب بود که تحقیقات و مطالعات را برای شناختن این پیامبر ایران باستان و تعمق در آثار و افکار او آغاز کرد و اینك بیش از یك قرن است که زبان شناسان و محققان و مورخان با پایمردی و کوشش برای دست یافتن و آگاهی بیشتر به‌مجهولات مربوط به‌زرتشت و دیانت او در حال تلاشند.

در مدارك و متون حاضر فقط آثار و نشانه‌های مبهمی از اصلاحات و تحولاتی که زرتشت آنرا آغاز نهاد می‌بینیم و در این تحقیقات همواره این خطر وجود دارد که ناخودآگاه اصطلاحات و تعبیرات ادیان بعداز زرتشت راکه با افکاروعادات واندیشه هایمان‌موافق‌ترست بجای‌اصطلاحات و تعبیراتی که در گاتها آمده و بدان‌آگاهی‌کامل نداریم بکاربریم وصورت و تصویر ناصحیحی مرکب از آداب و رسوم جوامع مذهبی متأخر مخلوط با برخی تعالیم زرتشت رسم نمائیم.

زرتشت در شمال شرق ایران یعنی خوارزم و در ساحل جنوبی رود سیحون در میان مردمی که شغلشان رمه داری بوده و درآن ناحیه سکنی داشته‌اند زندگانی کرده و به بسط عقاید خود پرداخته است. این مردم کشاورزی محدودی داشته وتمدن روستائی داشته‌اند. دیوارهائی‌حافظ محل سکونت آنان بوده و باستان شناسان شوروی در طی تحقیقات به چگونگی محل سکونت آنها پی برده‌اند.

تعیین زمان زرتشت مشکل‌تر است. البیرونی (۱۰۴۸ - ۹۷۳ م) و مندرجات دومتن پهلوی، زمان زرتشت را ۲۵۸ سال قبل‌ازاسکندر می‌دانند

1- Anquetil Duperron

اما باز دقیق بودن این تاریخ جا برای تردید در صحت آن باز می‌گذارد و این فکر را پیش می‌آورد که شاید چنین تاریخی فقط برای بکار رفتن در استدلالات مذهبی اختراع شده باشد. با کمك مدارك ناچیز و مختصری که در دست هست می‌توانیم ـ بدون اطمینان کامل ـ بگوئیم که زمان زرتشت باید حداقل در حدود ۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح یعنی قبل از آغاز امپراطوری هخامنشیان باشد.

زرتشت از دودمان سپیتما spitama است و نسبش به هائیچتسپ Haēčataspa می‌رسد. از چندتن دیگر از افراد خانوادهٔ او نیز نام برده شده است. نام پدرش پورشسب Pourušasp بود (در این اسم نیز همانطور که در نام‌های آن زمان معمول است لغت «اسپ» (اسب) دیده می‌شود) پدر زنش فرشئوشتر frašaoštra بود. پسرانی داشت ودخترش پوروچیست pourovčista با جاماسپ Djāmāspa که درخدمت حکمرانی به‌نام‌ویشتاسپ Vištāspa بود ازدواج کرد. ویشتاسپ بعدها به دیانت زرتشت ایمان آورد و حامی و مدافع او شد.

زرتشت خود قبل از پیغمبری دارای مقام مذهبی بود و در آداب و سنن قدیمی آریائی سمت قربانی کردن حیوانات زئوتر zaotar را داشت. شاید همین احاطه و آگاهی او بدان مذهب قدیمی بود که به زودی وی را به‌نقاط ضعف و نارسائیهای آن آگاه ساخت و خود دیانتی جدید آغاز نهاد. رمهٔ فراوانی‌نداشت وکسانی‌که برای او چوپانی می‌کردند ازچند نفرمتجاوز نبودند. وی از لحاظ اجتماعی بدون قدرت ـ anaēša بود (یسنا ۴۶،۲) ولی به خوبی می‌دانست هدفش چیست و چه می‌خواهد. علیرغم مخالفت هائی که از طرف شاهزادگان و ظالمان kavi و sāstar و رؤسای مذهب قدیمی karapan,usig بعمل آمد برای پیش بردن عقاید خود از پای ننشست تا

آنکه توانست وجود و حقیقت خدای یگانه اهورامزدا را به مردم عهد خودبقبولاند .

از دیانتی که قبل از زرتشت درمیان اقوام هند واروپائی رواج داشته اطلاع فراوانی در دست نداریم . درزمانی ازتاریخ به‌جهاتی‌که بر ما مجهول است از دو گروه خدایانی که توسط قوم هند و اروپائی پرستیده می‌شدند یك دسته از آنها توسط همان‌مردم صفت بدی و پلیدی گرفتند و از جرگهٔ خدایان واقعی طرد شدند. این دوگروه خدایان اسورا asura ودئیوا daēva بودند . درقسمت متأخر ریگ ودا کتاب مقدس هندیان گروه دئیوا (دیو) جنبهٔ الهی و خداوندی و آسمانی گرفت و اسورا asura به‌صورت خدای بد و روح شریر درآمد و این عقیده تا به‌آنجا شدید شد که تصوررفت حرف a در اول کلمهٔ asura حرف‌نفی است‌بنابراین اگر asura معنی دیو وخدای بد و اهریمن داشته باشد طبعاً باید معنی sura خوب و پاکیزه و نیکو باشد.[1]

در ایران این تحول کاملاً به جهت عکس رفت دئیوا (دیو) خدای بد و روح پلید و اهریمنی شد و اهورا ahuraکه همان اسورا asura است صفت الهی و خداوندی وپاکی گرفت . ولی با این همه در ایران‌گروه خدایان دیو و ستایشگران آنها بکلی از بین نرفتند . در گاتها (یسنا ۳۲،۳) زرتشت ازدیوها وستایندگان‌آنها نام می‌برد وهم درآنجا به‌اصطلاح دئیوا ایشیچ‌مشیایشچ daēvāišča mašyaišča بر می‌خوریم که معنی آن خدایان وانسان‌ها (عالم وجود) است . در کتیبهٔ خشایارشاه درتخت جمشید از دئیودانا daivadána پرستشگاه خدایان دروغی نام رفته است ودرفارسی میانه لغت دیویسن dēvēsn به‌معنی پرستندهٔ خدای دروغی است . این دو مثال نشان آن است‌که‌کماکان

۱ــ نگاه کنید به مقالهٔ پرفسور کای‌بار Kai Barr در Studia Orientalia Ioanni Pedersen Copenhagen 1953 ص ۲۱ به بعد .

این‌گروه خدایان ستایشگرانی داشته‌اند اما تحول تا بدان‌جا پیش رفته که در دو مورد فوق دیوها معرف خدایانی دروغین وکاذب می‌باشند. بطورکلی برما معلوم نیست که تا چه حد قبایل مختلف ایران درپذیرفتن این تحول نرمش نشان داده‌اند زیرا شواهدی تاریخی دردست است که برخی ازاقوام ایرانی در پرستش خدایان خود روش هندیان را پذیرفتند و گروه دئیوا را خدای حقیقی و پاك شمردند. مر گن ستیرنه[1] زبان شناس مشهور نروژی درزبان گروهی از قبایل ایرانی که در نزدیکی رود سیحون (آمودریا) زندگی می‌نمایند به لغت Susna نام الههٔ خشکی برخورده که شکل و معنی آن کاملا با آنچه در بین نیایشگران ایندرا خدای اساطیری هند رواج دارد یکسان است.

زرتشت که روح و فکرش در تسخیر خدای واحد اهورا مزدا بود به‌ستایش و تبشیر نام او پرداخت. خدای یگانه (اهورا) را دانا (مزدا) نامید که آسمان و زمین را خلق کرده است. در کتیبه های هخامنشیان می‌بینیم که اهورامزدا زمین را در اینجا .... آسمان را در آنجا ... انسان را .. وشادی را برای انسان خلق نموده است. زرتشت دریسنای ٤٤،٤ اورا خالق آب، گیاهان، باد، آسمان، نور و تاریکی و خلاصه آنچه وجود دارد می‌شمارد.

نام اهورا مزدا به‌تمام معنی پرورده و زائیدهٔ فکر زرتشت بود و مطالعات فراوانی‌که در این‌زمینه بعمل آمده حاکی از آن‌است که قبل از او کسی با این نام آشنائی نداشته است. در متون قوم اکد به نام سه خدا به‌اسامی مزدکو mazdaku اسرا assara و مزش mazaš برمی خوریم ولی این‌سه‌نام ارتباطی بانام اهورامزدا ندارد. عدم توفیق دریافتن کلمهٔ **اهورامزدا**

1– Georg Morgenstierne

در آثار قبل از زرتشت خود دلیل بارزی است بر این که خدائی که در دوران هخامنشیان ستایش می‌شده و در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی از او نام برده شده همان اهورا مزدائی است که مورد پرستش و ستایش زرتشت بوده است.

زرتشت اهورامزدا را دارای صفات و خصائل و مواهب و جنبه های گوناگون می‌داند. اهورامزدا سپنت‌مینو Spənta Mainyu یعنی مقدس‌ترین روان و خالق همه چیز است . وی هم چنین وهومنه Vahu Manah است یعنی منش و اندیشهٔ نیك. اش و هیشت Aša Vahišta است یعنی بهترین حقیقت (دادگری) . وی خشثروری Khšathra Vairya یعنی شهریاری و پادشاهی که باید انتخاب و بر گزیده شود . سپنت ارمتی Spənta ārmaiti است یعنی پارسائی مقدس . هوروتات Haurvatāt جامعیت ورسائی وامرتات Amərətāt جاودانی و بی‌مرگی است . با این نام‌هاست که زرتشت خصائل و صفات اهورامزدا راتوجیه می‌نماید . صفاتی‌که زرتشت اهورامزدا را باآنها می‌نامد هرکدام دراعتقادات‌قبلی‌آریائی‌ها نام خدائی مستقل ومورد پرستش بوده و زرتشت بدین‌گونه در تعالیم خود آنها را به عنوان نشانه ونموداری از مفاهیم و صفات جامع وکامل اهورامزدا معرفی می‌نماید . در دوران بعد یعنی در اعتقادات زرتشتی زمان ساسانیان این صفات و پرتوهای اهورامزدا مجدداً به‌صورت الهه‌های گوناگون «امشاسپندان» Aməša Spənta درآمدند. (این لغت را اول بار بصورت سپنت امش ـ spənta_aməša دریسنای هفت فصلی Yasna Haptanghāiti می‌بینیم).

این صفات پرتوهائی از اهورامزداست که به‌عنوان موهبت و فیضی ازجانب او به بشر ارزانی می‌گردد در عین حال انسان باید در زندگانی‌خود نمودار و معرف هریك از این صفات باشد . مثلا اش وهیشت aša vahišta بهترین حقیقت و دادگری موهبتی است‌که با پیروی از اهورامزدا انسان از آن

برخوردار می‌گردد و هم انسان باید در زندگانی خود آنرا تجلی دهد.

برای آنکه بتوانیم با اطلاعات موجوده تا حد امکان به مفاهیم و معانی تعالیم زرتشت پی‌ببریم چنداصطلاح و لغت راکه هریك مبین وگویای قسمتی از تعالیم و عقاید او است بررسی می‌نمائیم.

۱ ـ سپنت ـ Spənta مقدس‌گرداننده، برکت‌دهنده این لغت در زبان های دیگر نیز به همین معنی دیده شده از جمله در زبان‌های اسلاوی به‌صورت svjatoj درآمده‌که درترجمهٔ روسی عهدجدیدآنرا مقدس ترجمه نموده‌اند. بعدها مفسرین متون مذهبی زرتشتی این لغت را با درك و انتخابی صحیح در زبان پهلوی به افزونیك یعنی زیاد شدن، افزایش‌یافتن معنی وتفسیر نمودند. سپنت Spənta یکی از صفات اهورا مزداست و اوست که حیات و زندگانی انسان را سپنت می‌نماید.

۲ ـ اهوم بیش ahum.biš شفا دهنده آنچه به زندگی حیات وتندرستی وسلامتی‌می‌بخشد همه‌چیز را تازه و نو وآسمانی می‌کند و بهشت را برروی زمین بر قرار می‌نماید.

۳ـ سوه savah سودمندی که در اصطلاح مذهبی به معنی رستگاری آمده است ـ ایجاد ملکوت وسلطنت الهی درروی‌زمین باتمام قوت وسلامت و سودمندی آن. هرفردی باید برای بوجود آمدن چنین جهانی کوشش نموده و سهمی داشته باشد. هر شخصی باشد سئوشینت saošyant (وجـه وصفی آینده از ریشه ـsav) باشد تا جهانی پاك و خالی از تباهی بوجود آمده و همگی در دنیای مینوی به‌شادی زیست نمایند.

درست همان طور که در انجیل عهد جدید می‌بینیم زرتشت و پیروان او نیز مانند مسیح باشادی و سرور در انتظار تحقق سریع ملکوت خداوند بر روی زمین بودند. اما چنین امری رخ نداد و در دوران حیات زرتشت

آنطورکه او انتظار داشت، جهان تازه و خرم نگردید. لذا بعد از زرتشت عقاید تازه‌ای در این باره بوجود آمد و این عقاید مذهبی جدید که بعدها جزء مهمی از اصول دیانت زرتشتی شد تحقق آن جهان مینوی را به‌آینده موکول ساخت. در تحقیقات علمی بین مطالعات مربوط به‌عقاید‌اصیل شخص زرتشت zarathuštrisme با مطالعات مربوط به‌اعتقادات موجود در صورت کنونی دیانت زرتشتی zoroastrisme تفاوت قائلند. دردوران بعدازززتشت خاصه در زمان ساسانیان مطالب ومواضیع تازه‌ای‌که طرح آن برای‌زرتشت ضروری نبود به‌عقاید دینی زرتشتیان اضافه شد. از جمله جهان به سه یا چهار دوره‌که هرکدام سه هزار سال به طول می‌انجامد تقسیم گردید و در پایان هریك ازاین دوران است‌که سوشیانت saošyant (که اینك به‌صورت فرد مشخصی موعود زرتشتیان است) باید ظهور نموده و بر اهریمن و تباهی های او پیروز گردد. دیگرازمطالبی‌که به‌اصول اعتقادات زرتشتیان افزوده گشت مسألهٔ رستاخیز و سرنوشت انسان پس از مرگ بود. مثلا در یکی‌از‌پندنامه‌های زرتشتی به‌نام اندرز ئوشنردانا‌ك handarz-i ōšnar-i Danak در بند ۵۵ می‌خوانیم‌که:

> اورمزد تمام دنیا و عالم وجود را رستاخیز و جهان آینده را پدید آورده وی تمام موجودات خود را پاك جاودانی و بدون گرسنگی و تشنگی و خطر طاعون خواهد ساخت و پس از نه هزار سال براهریمن روان شریر (گناك مینوك Gannak (Mēnōk) پیروزی خواهد یافت.

جهانی که ئوشنر دانـا بدینسان توصیف می‌نماید همان جهان پرشادی و سروری است که زرتشت می‌بایست در عهد خود با تغییر و نوسازی‌کامل دنیا بوجود آورد (یسنا ۳۴،۶). چنان جهانی به‌نظر زرتشت می‌بایست رسا، کامل وبدون نقص و با قوت باشد. همهٔ این صفات در لفظ فرش frašа جمع است.

٤ــ فرش frašа رسائی جامعیت و سلامت چیزی‌که می‌بایست تمامی جهان و خلقت را فرا گیرد و زرتشت همهٔ پیروان خود را برای ایجاد و تمکن آن در دنیا فرا خواند . در این تلاش وی بـه پشتیبانی اهورامزدا اطمینان داشت زیرا ایجادآن جهان نو وغلبه براهریمن جزباکمك خدای یگانهٔ دانا میسر نمی‌شد . هخامنشیان نیز با این اصطلاح آشنا بودند زیرا درکتیبه‌های آنان به‌کلمهٔ فرشم frašam بر می‌خوریم . در دوران متأخر دیانت زرتشتی در اصطلاحات مذهبی راجع به‌آخرت لغت فرشوکرتی _frašo. kərəti (پهلوی : فرشکرت _fraškart) تنها لغت و اصطلاحی شد که جلال و شکوه دوران آخر را مجسم می کرد . دورانی‌که شادی همه جا را فرا گرفته روح پلید و تاریکی مغلوب گردیده و جهان و اهل آن در نور و روشنائی غوطه ور خواهند بود . مترجمین متون پهلوی به زبـان سانسکریت معنی لغت فرشکرت و آنچه را که از آن مفهوم می‌شود بهتر درك نموده‌اند زیرا آنرا به آنچه‌که تکامل و رشد و جامعیت می‌دهد ترجمه نموده‌اند . هنگامی‌که آن جهان موعود یعنی دنیای پر از نیکی و روشنی بوجود آیداش aša یعنی روح الهی راستی و عدالت و پاکی بدون مـانع برجهان حکمروائی خواهد کرد . بنابر عقاید زرتشتی فرد مؤمن ومتمسك کسی است که از اش aša پیروی نماید و به‌اوتعلق داشته باشد. چنین‌شخصی اشون _ašavan نامیده می‌شود و در زندگانی خاکی خود نیز برکت یافته و تقدیس شده است .

۵ـکسی‌که از زرتشت وقوانین اوپیروی‌می‌نماید هیچ‌گاه‌بدون‌کمك و بی‌پناه نمی‌ماند . وی از موهبتی که تماس و نزدیکی با اهورامزدا وآشنائی به‌جهان او و پدیده‌های خداوندیش است برخوردار است . چنین موهبت و بخششی درگاتها . مگ -maga نامیده شده است و کسی که از آن بهره‌مند

باشدمگون ـmagavan نام دارد. دراوستا این لغت‌همراه بالفظرائیتی‌ـrāiti که به معنی هدیه باشد آمده یسنا ۲۹،۱۱، ۳۳،۷ (در ریگ ودانیز maghà و rāy با هم آمده‌اند.) اما معنی و مفهوم واقعی این لغت با آنچه که ما به‌ـ موهبت بخشش و یا هدیه ترجمه می‌کنیم فـرق دارد و مبین مفهوم عالی‌تر و وسیع‌تری است. اگر مگ را موهبت و بخششی از طرف خداوند به‌انسان ترجمه‌کنیم شاید نزدیک‌ترین شاهد تمثیلی آن موهبت وعطائی باشد که در مذهب مسیحی از آن به‌شام خداوند یا عشاء ربانی یاد می‌شود. بهمین جهت برخی از محققان زبان اوستائی این لغت را چیزی نزدیک به مفهوم فوق ترجمه کرده‌اند.[1]

۶ ـ دربارۀ آن مردمی که با حصول این موهبت اهورامزدا جزء جامعۀ پاکان و مقدسان در آمده‌اند زرتشت اصطلاح دیگری دارد و ایشان راواستری ـvāstrya محافظ و نگاهبان مرتع و چراگاه و فشوینت ـfšuyant نگاهبان رمه وگله و یا بطور کلی و استری فشوینت vāstrya–ـfšuyant می‌نامد. مردمی‌که به مقتضای کار خود با رمه وگله و مرتع سر وکار داشتند طبعاً بیش از همۀ طبقات به‌بدی و ناهنجاری و زیان باری‌سنت مذهب عهد خود یعنی قربانی نمودن‌گاو واقف بودند. مراسم مذهبی قربانی کردن گاو با جشنی خشن و نیمه وحشی توأم بود. شرکت کنندگان در این مراسم خون‌آلود که از نوشیدن مایعی به‌نام هوما مست و بی‌خبر می‌شدند از خود به‌وحشیانه‌ترین وضعی خونخواری وسبعیت (aēšma-) و سنگدلی (rāma-) نشان می‌دادند. زرتشت درمردود شمردن چنین سنتی تردید روا نداشت و یقین داشت مذهبی‌که برچنین عاداتی استوارباشد هرگز نمی‌تواند دنیائی را که آرزوی اوست بوجود آورد. بنابراین نه تنها از ریشه و

1– Sacrament.

اساس تشریفات و رسوم مذهب قبلی جامعه‌ای که در آن می‌زیست قطع‌کرد بلکه تمام رسوم و سنن قوم هند و اروپائی را نفی نمود و مردود شمرد. به‌عبارت دیگر وی آداب مذهبی جامعهٔ خود را بکلی دگرگون ساخت و به‌نکوهش عادات و سنن قبلی پرداخت. قصد وی فقط یك اصلاح‌اجتماعی کم اهمیت نبود بلکه وی از یك سو در برابر مرگ وتباهی و ازسوی دیگر در برابر زندگی جاودانی قرار داشت و بلافاصله طریق دوم را انتخاب نمود.

زرتشت تعلیم داد که تنها آن‌گروه مردمی که به حفاظت و نگاهداری وپرورش رمه و گله و مراتع می‌پردازند بندگان مطلوب و واقعی خداوند هستند. در واقع در برابر گروه دیگری که نوشیدن هوما ومستی وقربانی نمودن‌گاو را عملی عادی و تنها نوع عبادت می‌دانستند وی طبقه‌ای به نام فشوینت بوجود آورد. سپس فشوینت بطور عام صفت بارزی برای هر زرتشتی که در حال نبرد با پلیدی است‌گردید. زرتشت زندگی وحیات رمه وگله را تا مقام تقدس بالا برد و در مقصود خود تا بدانجا موفق‌گردید که لغت فشوینت (محافظ و نگاهبان رمه) حتی در زبان سغدی معنای شخص برگزیده و اصیل ومحترم را گرفت (fšy'ws'ašy'ws). به احتمال فراوان همانطورکه دانشمند آلمانی برنفراید شلرات[1] نیز نتیجه‌گیری نموده است زرتشت پس از آنکه با شدت و قاطعیت برخلاف تمایلات سبعانـهٔ طبقهٔ جنگجویان نوشیدن هوما و قربانی نمودن گاو را منع کرد (یسنا ۲۹،۱ ـ ۱۴، ۳۲،۱۱، ۱۰، ۷، ۴۸) یك‌رسم قدیمی قوم‌آریائی‌را که نوشیدن هوما (یا سوما) بدون قربانی‌های خونین‌باشد تجدید نمود و بدان صورت معتدل

۱ـ رجوع کنید به: Bernfried Schlerath: Ophergaben Paideuma VII Weisbaden 1960 ص ۳۰۷ به بعد

و ملایم‌تری از آنچه معمول بود داد. زیرا در قسمت متأخر اوستا و نیزدر تواریخ دوران بعداز زرتشت می‌بینیم که چندین بار از قربانی حیوانات در مراسم مذهبی نام برده شده است. از جملهٔ این موارد می‌توانیم به یسنا ٥ درقسمت متأخر اوستا و به‌اقوال هرودوت اززمان هخامنشیان وکتیبهٔ شاپور اول ساسانی‌که به‌قربانی نمودن گوسفندان اشاره نموده و نیز به سنت جاری بین زرتشتیان در دوران‌کنونی اشاره نمائیم. مشاهدهٔ این موارد متعدد جای تردید باقی نمی‌گذارد که پس از زرتشت سنتی‌که وی در عهد خود آنگونه با آن به مخالفت برخاسته بود به نحو ملایم تری از سرگرفته شد. اگر زرتشت با قاطعیت و بدون کوچکترین شبهه و ابهامی رسم قربانی نمودن حیوانات را لغومی‌کرد طبعاً ازسرگرفتن‌آن - اگرهرگز امکان می‌یافت- شکافی اساسی و عمیق در دین وی محسوب می‌گردید و جز طغیان و سر پیچی صریح از تعالیم وی به‌چیز دیگری تعبیر نمی‌شد. این اصل مسلم‌که قربانی حیوانات بعداز دوران زرتشت تا به امروز ادامه دارد روشنگر این نکته است‌که زرتشت به هرحال نکاتی از آن سنت قدیمی را باز شناخته و صورت معتدل و ملایم آن را پذیرفته است.

حیوانی‌که در زمان ساسانیان به‌تعدادکثیر قربانی می‌شدگوسفند بود (پهلوی: گوسپند gōspand) که مشتق از ریشهٔ اوستائی‌گو -gav (گاو) و سپنت -Spənta (مقدس) و رویهم به معنی گاو مقدس می‌باشد. ایران شناس بلژیکی دوشن‌گیمن طی مقاله‌ای قربانی نمودن گوسفند را به‌جای گاو مورد بحث قرار داده و آن را با سنت یکی از قبایل افریقائی به نام نوئر[1] که در مراسم مذهبی خود خیاری را به عنوان‌گاو سر بریده و قربانی

1– Nuer

می‌کنند شبیه دانسته است.[۱]

زرتشت به‌احتمال فراوان نه‌فقط به‌نفی عمل وحشیانهٔ قربانی نمودن گاو پرداخت بلکه اعتقادات و رسوم مربوط به‌آن را نیز مردود و بیهوده شمرد و برخلاف عقاید رایج دوران خود که قربانی نمودن گاو و پرستش الهه‌های گوناگون را برای انجام تکالیف دینی کافی می‌دانستند وی اعلام داشت که اگر زندگی و رفتار شخص و روابط او با خدایان و سایر مردم بر اساس نیکی و پاکی و درستی استوار نباشد عمل قربانی نمودن حیوانات بکلی از اهمیت و اعتبار خالی است. انبیای بنی‌اسرائیل نیز برای قوم خود توجیه نمودند که تنها قربانی وفدیه ورسوم مذهبی برای جلب‌رضایت یهوه‌کافی نیست بلکه زندگی و رفتار شخصی آنان نیز باید موافق تعالیم آسمانی باشد. بهمین‌کیفیت زرتشت نیز لازمهٔ هرعبادت و نیایشی را ایجاد حیات پاك شخصی و یاری دادن به‌اهورامزدا دانست.

فردی‌که به‌پیام اهورامزدا گوش فراداده وقلب خودرا بدان می‌گشاید در آستانهٔ تصمیم وانتخابی قرارمی‌گیرد (ویچیت vīčitha) که‌گرچه شخصی و خصوصی است اما به عالم و نظام آن هم بستگی دارد. این انتخاب بین نیك وبد، بین نیروی ایزدی وقوای اهریمنی، بین رستگاری ابدی و قهرو محکومیت دائمی است. مسألهٔ انتخاب (ور ـ var) آنچنان دراصول مذهب زرتشتی دارای‌اهمیت می‌باشدکه باجرأت می‌توان‌گفت مذهب‌زرتشت مذهب انتخاب است وی به طور صریح ازدو روان (مئینو ـ mainyu) یکی خوب (سپنت ـ spənta) ودیگری بد (انگر ـ angra) صحبت می‌دارد که در آغاز زمان هر یك جهت وطرفی را برگزیدند (یسنا ۳، ۳۰ به‌بعد و۴۵،۲)

۱ـ نگاه کنید به:

J.Duchesne Guillemin : Autres miettes Acta Orentaia XXX 1966 ص ۷۳

زرتشت در عین حال تعلیم می‌دهد که اهورامزدا خالق همه چیزخوب است و انگر مئینو Angra Mainyu به‌وجودآورندهٔ بدی و پلیدی است زیرا او بودکه با اختیار و انتخاب خود درآغاز جهت بدی و پلیدی را برگزید. درکتابهای مذهبی‌زرتشتی به زبان پهلوی از دوجهان نام برده می‌شود: یکی گیتی gētēh یعنی جهان خاکی و دیگر مینو Mēnōk دنیائی‌که ماوراء این جهان قرار دارد و دیده نمی‌شود. در هر دوعالم خوب و بد وجود دارد اما فقط درگیتی یعنی این جهان است که این دو نیرو درکار وتلاشند وباهم در نبرد و جنگ می باشند. به عبارت دیگر جهان کنونی جهان نبرد و مبارزه است و انسان کسی است که باید این نبرد را به پایان برساند. در همان لحظه ای که انسان به انتخاب بین خوب و بد می‌پردازد این نبرد آغاز می‌گردد و در همان لحظه، همان طور که زرتشت به‌طور تمثیلی آن را بیان نموده گذشتن شخص از روی پل میزان (پل‌چینوات činvat) شروع می‌شود. سرنوشت انسان یارستگاری درجهان جاودانی وپاك اهورامزداست و یا نابودی نهائی. (در اعتقادات متأخر دیانت زرتشتی چینوات یك پل واقعی است که هرکسی پس از مرگ از روی آن عبور می نماید و آنگاه استکه اعمال نیك و بد انسان مورد داوری قرارگرفته و براساس آن اعمال شخص به‌بهشت یا دوزخ می‌رود)

هدف زرتشت ازاین‌تصویر و تمثیل یعنی از بیان وجود دو روح نیك و بد و طریق و جهتی که هریك انتخاب نموده‌اند آن بوده‌که وجود بدی و پلیدی را در جهان توجیه نماید و نشان دهد که تا چه حد برای او مسألهٔ انتخاب واین‌که تمام موجودات به انتخاب پردازند (یسنا ۳، ۳۱) حائز اهمیت بوده است. زیرا نبرد با اهریمن و بدی فقط با راه و طریق صحیحی که انسان برگزینند ممکن‌می گردد. شخصی که جهت و راه نیکی رابرمی‌گزیند

همکار وسرباز اورمزداست. گاتها سرودهائی است که باید همراه بامراسم و تشریفات و نیایشهای‌دینی تلاوت شود اما اگر دراستنباط خود بتوانیم آن قدر پیش برویم که مندرجات آن را نوعی‌از تعالیم واعتقادات مذهبی بشمار آوریم باید بگوئیم مسأله انتخاب بین نیك و بد به صورتی که در گاتها ذکر شده معرف ثنویت صریح و بارزی است‌که شباهت تام به تعالیم و اعتقادات فرقه‌ای ازمذهب‌کلیمی به‌نام‌کومران دارد. پیروان این فرقه در چهارچوب دیانتی چون‌یهودی که قویاً وحدت خداوندرا تأکید می‌کند اعتقاد به وجود دو روح نیك و بد دارند که خداوند دانا در هرکس به ودیعه نهاده است، و انسان تا زمان ظهور ملکوت خداوند بر روی زمین بین این دو روح و انتخاب راه نیك و بد سرگردان است.

زرتشت هرگز از ثنویت مطلقی که در آن دو روح یا دو خدا یکی خوب و یکی بدبالاستقلال و جدا از هم تا ابدیت وجود داشته باشند حرفی به میان‌نیاورده بلکه اهورامزدا را خالق همه چیزشمرده‌است. اما درزمان ساسانیان اعتقاد صریح به ثنویت و وجود دو روح مستقل از هم جزء اصول عقاید زرتشتی‌که مذهب رسمی‌کشوربود، شد. به اهورامزداجائی که سپنت مئینو درگاتها دارد داده شد واکنون اهورمزداست که به‌طورمستقیم به نبرد با اهریمن می‌پردازد و نقش و مسئولیتی در خلقت بدی وپلیدی ندارد. با این ترتیب از آنجا که به اشکال ممکن بود اهورامزدا راخالق و موجد بدی نیز بنامند عقیده به زروان zurvān یا زمان پیش‌آمد. بنابراین اعتقاد زروان خدای اصلی وسرمدی است‌که ماوراءهمه‌چیز قرارداد و خالق نیکی و بدی می‌باشد. اهورامزدا و اهریمن دو پسران زروان هستند که اولی معرف‌خوبی و پاکی است و دومی‌نمودار بدی و پلیدی. هنوز نمی‌دانیم که ازچه زمانی اعتقاد به زروان شکل وصورت پیدا کرد و اساس‌و پایه‌گرفت.

درقسمت متاخر اوستا نکاتی‌که ما را درین تحقیق یاری نماید پیدا می‌شود.

تا این اواخر تصور می‌رفت نام زروان که در سنگ نبشته‌های نوزی[۱] واقع درعراق (متعلق به ۱۵ قرن قبل از میلاد) مندرج است با زروان دین زرتشتی ارتباط دارد. اما اخیراً معلوم شده که این نام در آن کتیبه‌ها نام الههٔ قوم قدیمی‌هوری است وبا زروان مورد بحث ما ارتباطی‌ندارد. احتمالا باید بگوئیم که اعتقاد به زروان متعلق به دوران بعداز زرتشت بوده و از غرب ایران سرچشمه گرفته است. با آنکه در تحقیقات جدید به **زروان** و اعتقادات مربوط به آن بیش‌از اندازهٔ لازم توجه شده، ولی به‌هرحال نمی‌توان این حقیقت را نادیده گرفت‌که اعتقاد به‌زروان درزمان ساسانیان قوی بوده است. برای اثبات این امر می‌توانیم به کتب مانویان به زبان پهلوی استناد نمائیم. چه آنان که با نبوغی عجیب اصطلاحات دینی خودرا به زبان واصطلاحات مردم هرناحیه درمی‌آوردند، در متون پهلوی دیانت خود (و نه درمتون‌پارتی) خدای بزرگ و نورانی را **بی زروان bē zurvān** یعنی خدای زروان نامیده‌اند واین خوددلیلی است براینکه اعتقادبه‌زروان به‌عنوان خدا در حوزهٔ معینی قوی و شایع بوده است. تصور نمی‌رود که اعتقاد به‌زروان هیچگاه به صورت آئین و فرقهٔ خاصی پا گرفته وازدایرهٔ بحث‌ها و نظریات فلسفی مذهبی خارج شده باشد. برای فرد عادی زرتشتی و زندگانی وعبادات روزمرهٔ او وجود زروان مورد اهمیت نبوده‌است. عقیدهٔ حاکم و غالب درجامعه اعتقاد به ثنویتی بودکه دنیای انسان‌ها را به‌دوگروه خوب و بد تقسیم می‌کرد، اورمزد و اهریمن حاکم این دوجهان خوبی وبدی بودند. یك فردزرتشتی درزمان ساسانیان از لحاظ اعتقادات مذهبی می‌بایست بین نیکی و بدی تمیز بگذارد و برحذرباشدکه مبادا عوامل دنیای تاریکی

1- Nuzi

و پلیدی او را نیز ناپاك گرداند. رسالات مذهبی خاصی که راهنمای انسان از لحظهٔ تولد تا دم مرگ ـ و حتی پس از آن ـ بود به‌رشتهٔ تحریر کشیده شد و مسائل و مباحث دینی ازقبیل مراسم مربوط به‌مرگ، سرنوشت جسد و آخرت و غیره که برای خود زرتشت و جامعهٔ اولیهٔ زرتشتی مطرح نبود به میان‌آمد. با همهٔ اینها دیانت زرتشتی خصیصهٔ خوش بینی و امیدواری‌را حفظ‌کرد، زرتشتیان باکشت و زرع و کشتن‌حیوانات موذی ومضر (حیوانات اهریمنی) باکسب ثروت و آوردن فرزندان متعدد وسرانجام باکارهای نیك قوای نیکی را کمك و مساعدت می‌نمودند. مسألهٔ پاکی و احتراز ازپلیدی در همهٔ موارد و جزئیات زندگی حکم‌فرما شد و رسوم وعقایدی به‌بارآورد که برخی از آنها برای ما بکلی دور از ذهن و غیر عادی است. از جمله رسم ازدواج موسوم به خویتوک‌دات khuētōkdāt از لغت اوستائی Khuaētvadatha که ازدواج بین اقارب و نزدیکان باشد به‌میان آمد. با آنکه درآثارقدیمی یونانی ولاتینی بدین نوع ازدواج بین زرتشتیان اشاره شده و در کتب دینی پهلوی مکرر ذکر آن به‌عنوان‌کاری پسندیده ومذهبی به‌میان آمده، اما زرتشتیان امروزی وجود آن را بی‌اساس و حاصل وهم اروپائیان می‌دانند. در سال ۱۹۶۲ پارسیان هندکتابی‌که منسوب به یکی از دستوران مهم زرتشتی در قرن دهم میلادی به نام ایمیت اشوهشتان Émēt Ašavahištān است انتشار دادند. دراین‌کتاب‌که شامل رسوم وآداب دیانت زرتشتی است به‌این نوع ازدواج اشاره شده است. طبع این کتاب و ذکر ازدواج اقارب در آن نه تنها واقعیت تاریخی آنرا ثابت می‌دارد بلکه نشان آن است که اکنون این موضوع می‌تواند بدون تعصب وتندی ازجانب طرفین (زرتشتیان و محققین اروپائی) مورد بحث قرار گیرد.[۱] در این

۱ ـ نگاه کنید به: J.de Menasce : La «Rivāyat d,Éméti Ašavahištān» Revue de l'histoire des religions 160,1962 ص ۹۶ به بعد

مجموعه در بند ۲۴ می‌نویسد :

مردی‌که اورا خواهری باشد از پدر و مادر با موافقت خواهر پذیرفتار گردد که خواهررا به زنی بگیرم:

mart - ē kē - š kh[u] āhar – ēbavēt hač pitar ut ınātar pat hamdātastānīhi-kh[u] āhar frāč patīrēt kū kh[u] āhar Pat zanih kunam.

در واقع چنین‌ازدواجی نشانهٔ طبیعی وبارزی از جنگ برعلیه دنیای اهریمنی برای ایجاد جهان پاکی وخالی ازتباهی است . شخص نژاد وتخمهٔ خود را خوب می‌شناسد به‌افراد خانوادهٔ خود اطمینان دارد و می‌داند که آنان‌اسیر اهریمن و آلوده به پلیدی‌های او نخواهند شد بلکه با وفاداری و پشتکار درنابودی دنیای اهریمنی‌خواهندکوشید. بنابراین ازلحاظ شخصی این موضوع نیز مهم است که اطفال و نوادگان او نسل بعد از نسل باهمین روح و در خاندانی که همهٔ آنان پاك و خالی از قوای اهریمنی باشند رشد نمایند . **ازپیوند خویش زن بگیرید تا پیوندتان دیرتر بپاید :**

zan hač patvand-i khuēš gīrēt kū-tān patvand dūrtar ravāt.

(متون پهلوی جلد دوم بمبئی ۱۹۱۳ ص ۱۴۵) .

(متون پهلوی جلد دوم بمبئی ۱۹۱۳ ص ۱۴۵) .

بر طبق تاریخ شهدای مسیحی که به زبان ارمنی و سریانی اطلاعاتی دربارهٔ زرتشتیان از عهد ساسانیان به‌دست می‌دهد ازجملهٔ اصول لازم دیانتی برای یك زرتشتی عادی آن بوده است که اورمزد را خوب و مبارزی برای همهٔ خوبی‌ها بشناسد و به‌خورشید ،آتش وآب احترام بگذارد. خاصه‌آتش چون جوهری پاك و بسیط می‌باشد به‌عنوان نشانه ورمزی از اورمزد مورد ستایش قرار می‌گرفته و گاه‌گاه نویسندگان ارمنی آن زمان که در هنگام گفتگو ازدیانت زرتشتی فقط احترام زرتشتیان‌رابه‌آتش مورد نظرداشته‌اند با سخریه‌آنانرا خاکسترپرست mokhrapašt نامیده‌اند .

اگر بخواهیم به‌اطلاعات اساسی‌تری دربارهٔ اعتقادات زرتشتیان پی ببریم باید به اندرزنامه‌ها که بخش خاصی از نوشتجات مذهبی زرتشتیان است مراجعه مائیم. ذیلاً ترجمهٔ یکی از این اندرزنامه‌ها راکه گزیدهٔ اندرز پوریوتکیشان (= رهبران و پدران دینی) نام دارد نقل می‌نمائیم. این اندرزنامه به زبان پهلوی است و نویسندهٔ آن احتمالا زرتشت پسر آترپات مارسپند وزیر شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹) می‌باشد و ازین لحاظ به پندنامهٔ زرتشت نیز موسوم است.

چیتك اندرز پوریوتکیشان

Cītak handarz-i Pōryōtkēšān

گزیدهٔ اندرز پدران دینی

(برمبنای متن پهلوی وترجمهٔ م.ف.کانگا M.F.Kanga بمبئی ۱۹۶۰)

(۱) پوریوتکیشان، آنان که در اول آگاهی به‌آشکاری [های] دین داشته‌اند گفته‌اند: که‌هر کس به‌سن پانزده‌سالگی برسد براوست که‌این چندچیز را بداند: کیستم؟ به‌که تعلق دارم؟ ازکجا آمده‌ام؟ به‌کجا باز خواهم‌گشت؟ از کدام پیوند و نژادم؟ وظیفهٔ من دراین حیات خاکی‌چیست و پاداشم‌درجهان‌آسمانی کدامست؟ از جهان آسمانی‌آمدم یازمینی‌بوده‌ام؟ به‌اورمزد (= اهورامزدا) تعلق دارم یا به‌اهریمن (= انگرمئنیو)؟ ازآن‌ایزدانم یا دیوان؟ به‌گروه نیکان پیوسته‌ام یا بدان؟ انسانم یادیو؟ راه (به سوی رستگاری یا دین) چند تاست و دینم‌کدامست؟ سودم (رستگاریم) درچیست و زیانم (خسرانم) درچه؟ دوستم‌کیست و دشمنم‌کدامست؟ اصل نخستین یك است یا دو؟ نیکی ازکیست و بدی از که؟ روشنائی از کیست و تاریکی از که؟ بوی خوش[۲] از کیست و بوی‌گند ازکه؟ داد از کیست و بی‌داد ازکه؟ بخشایش از کیست و ناآمرزشی ازکه؟

۱ـ نگاه کنید به:

Ernst Lohmeyer: Von Göttlichen Wohlgeruch. Heidelberg 1919

۲ـ منظور بوی خوش ایزدی است.

(۲) اکنون که گزینندهٔ معانی (جویای حقیقت) بدین تحقیق یعنی به چگونگی ایمان دست یازیده باید به میانجیگری راه خرد بدون تردید و گمان بداند که: «از جهان آسمانی آمده‌ام به گیتی نبوده‌ام. آفریده شده‌ام [همواره] وجود نداشته‌ام. به اورمزد تعلق دارم نه به اهریمن. از آن یزدانم نه از دیوان. با نیکان پیوسته‌ام نه با بدان. انسانم نه دیو. آفریدهٔ اورمزدم نه اهریمن. پیوند و نژادم از کیومرث Gāyomart است. مادرم اسپندارمذ (Spəntā Armaiti) و پدرم اورمزد و انسان بودن من از مهری و مهربانی است که نخستین پیوند و تخمهٔ کیومرث بودند.»

(۳) و به جای آوردن وظایف و تکالیفم این است که: اورمزد را به [اینکه] هست و همواره بوده و همیشه خواهد بود به خداوندی جاودانیش به ازلیت و پاکیش بشناسم [و] اهریمن را به نیستی و نابودی [نهائیش]. با اورمزد و امشاسپندان خویش و پیوسته باشم و از اهریمن و دیوان و پیروان دیوان جدائی گزینم.

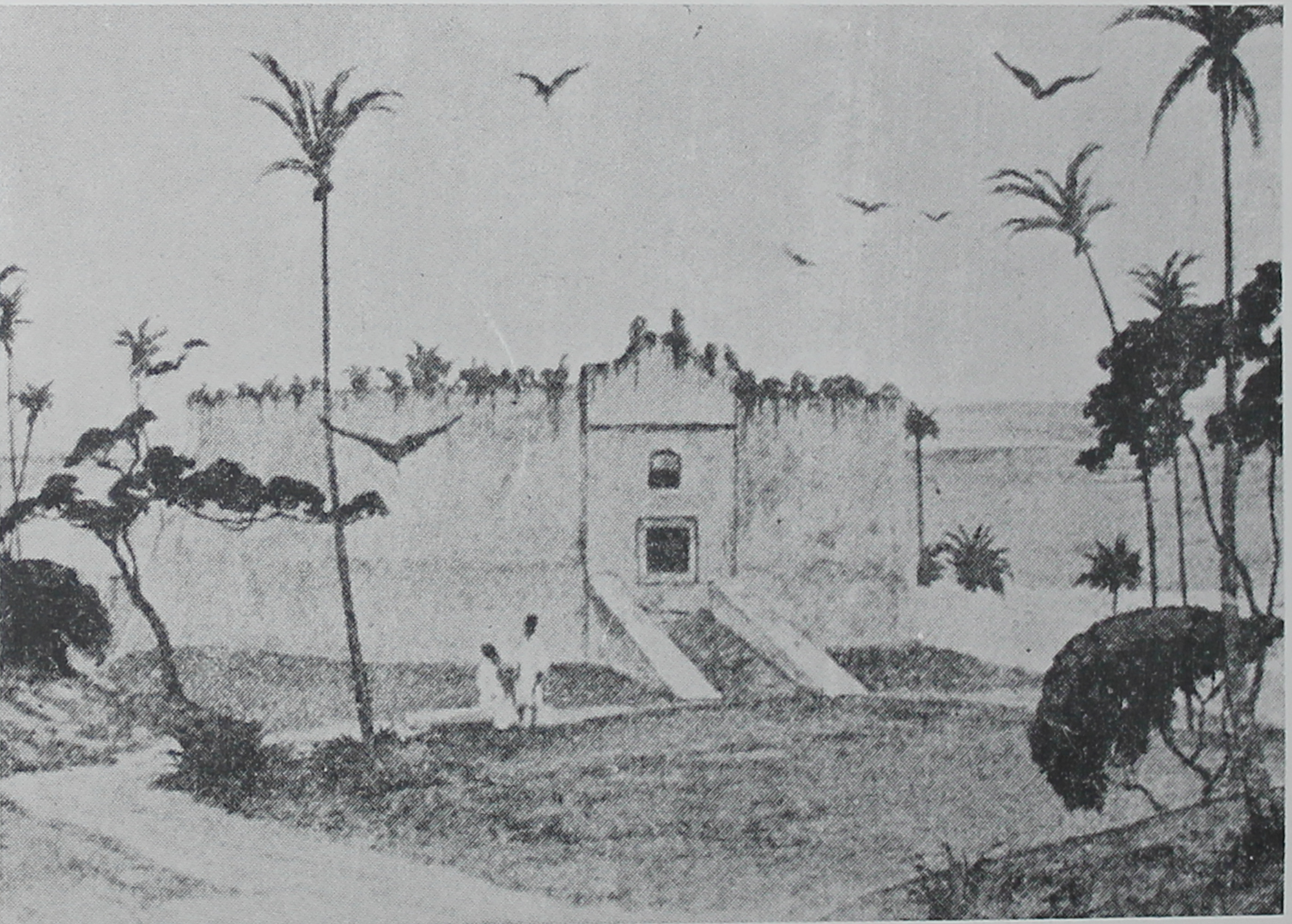
(٤) به گیتی نخست [باید] به دین استوار بودن [دستورهای آن را] بکار بستن آنرا ستایش نمودن [و] نباید از آن روگرداندن. باید از روی فکر به دین نیکوی مزدیسنان (= پرستندگان مزدا) ایمان داشتن و [باید] سود را از زیان، گناه را از کار نیك، خوبی را از بدی، روشنی را از تاریکی و پرستش مزدا را از پرستش دیو بازشناختن.

(۵) دوم [باید] زن گرفتن، پیوند در گیتی روان ساختن، بدان کوشا بودن و از آن روگردان نبودن.

(٦) سوم زمین را کشت و کار کردن

(۷) چهارم با رمه از روی داد رفتار نمودن.

(۸) یك سوم از شب و روز را به ئیرپتستان erpatistān (مدرسه)



دخمه یا برج خاموشی در بمبئی نقاشی از ف. رژامی F.Régamey برفراز این برج در مدت ۷ تا ۸ دقیقه نابودی کامل جسد صورت می‌پذیرد. هنگامی که جسد طی مراسم خاصی در بالای برج گذارده شد بلافاصله دهها لاشخور بدان حمله ور شده و در چند دقیقه جز مقداری استخوان چیزی از آن باقی نمی‌گذارند. پارسیانی که خود شاهد این مراسم بوده‌اند می‌گویند که پس از پرواز لاشخور ها یکی از آنها در محل باقی مانده واستخوانها را با منقار خود در سوراخی که در بالای برج قرار دارد و بطرف اسید منتهی می‌شود مـی‌اندازد. در آن محلول آخرین مرحلهٔ نابودی کامل جسد بدون آنکه خاك و آب و آتش آلوده شده باشد انجام می‌پذیرد. مراسم گذاردن جسد بر بالای دخمه یك رسم قدیمی آسیائی است که احتمالا پس از زرتشت از سرگرفته شده است. نظیر این رسم در تبت در میان برخی از بودائیان رایج است.

رفتن و خرد پرهیزکاران را فراگرفتن . یك سوم از شب وروز را کار و آبادانی‌کردن و یك سوم شب و روز خوردن و رامش‌نمودن و آسایش‌کردن.

(۹) و براین بی‌گمان بودن که از کارنیك سود (رستگاری) و ازگناه زیان (خسران) [حاصل شود] اورمزد دوست من است و اهریمن دشمنم و راه دین یکی [است].

(۱۰) یکی راه اندیشهٔ نیك ،گفتارنیك ،کردارنیك ، [راه] بهشت و روشنی ، [راه] پاکی و جاودانی دادار اورمزد که همواره بوده و همیشه خواهد بود .

(۱۱) دیگرراه اندیشهٔ بد ،گفتاربد ،کرداربد ، تاریکی ، محدودیت، رنج سراسر، مرگ وپلیدی ازگناك مینوك Gannak Mēnōk (= اهریمن، روح شریر) آن‌که [زمانی] بود که در این آفرینش نبود و وقتی‌آید که در این آفرینش اورمزد نباشد و سرانجام نابود شود .

(۱۲) و براین نیز بی‌گمان بودن که نقطهٔ آغاز دو است: یکی دادار (آفریننده) و دیگر نابودکننده .

(۱۳) دادار[آفریننده] اورمزد [است‌که] همه نیکی است . و همه روشنی .

(۱٤) و نابود کننده گناك مینوك پلیداست که همه بدی، پرمرگی دروغ و فریبکاری است .

(۱۵) وباید بدین [چیز]ها بی‌گمان بودن که جز سوشیانس و آن هفت‌کی[1] همه‌کس مرگ‌پذیر است .

(۱٦) و باید بی‌گمان بودن به‌رفتن[2] جان ، تباهی بدن ، و حسابرسی

۱ـ هفت پهلوان دینی که درفروردین‌یشت و بهمن‌یشت از آنها یاد شده است .

۲ـ در متن پهلوی kannišn به‌معنی کندن، خرابی،نابودی .

سه شب[1] ، بودن رستاخیز و تن پسین[2]، گذشتن از پل چینوات ، آمدن سوشیانس [برای] ایجاد رستاخیز و تن پسین .

(۱۷) باید که قانون آریائی (تعالیم‌قدیمی) را [حفظ‌کردن] به‌آئین دانایان دین [بودن] اندیشهٔ پاك [داشتن] و زبان را به‌راستگوئی ودست را به‌کار نیك داشتن .

(۱۸) باهمهٔ بهان (هم‌دینان، مردمان خوب) به‌آئین‌آریائی [استوار] بودن .

(۱۹) درهرکار وکار نیك آشتی و همراهی [داشتن]

(۲۰) باهمهٔ بهان برطبق قانون [ایزدی یا آریائی] به‌خوبی رفتار کردن .

(۲۱) با همهٔ آنان‌که بودند و آنان‌که خواهند بودو آنان که هستند به‌یك کار نیك و یك عقیده بودن .

(۲۲) کار نیك در راه‌آئین‌کردن بیشتر از آن به‌شمار آیدکه آن‌کار نیك را برای خویشتن انجام دهند و از آن پارساتر شوند .

(۲۳) وچنین‌گفته شده است‌که : دین خوب‌مزدیسنان (= پرستندگان مزدا) را پذیرفته‌ام و بدان بی‌گمانم نه بخاطر خوشی تن و جان نه برای خوب زیستن و بیشتر زیستن و نه برای رفتن جان از جسد . از دین خوب مزدیسنان باز نایستم، بدان بی گمانم، ادیان دیگررا نستایم و بزرگ‌ندارم

۱- سه شبی که روح پس از مرگ در جوار بدن باقی می‌ماند . رجوع شود به‌قسمت سوم کتاب حاضر به‌قلم دکترمری بویس و :

J.C. Pavry: The Zoroastrian Doctrine of a Future Life. New York 1926

۲- تن انسان که درروز رستاخیز دوباره شکل خواهد گرفت. بدن‌آخرین. به‌دو مأخذ فوق‌الذکر رجوع شود .

صفحه ای از کتاب اندرز پوریوتکیشان (پدران دینی) که به پندنامهٔ زرتشت نیز معروف است . متن متعلق به کتابخانهٔ سلطنتی دانمارک است Cod. Iran/2q و در بین خطوط پهلوی ترجمهٔ فارسی آن نوشته شده است .

و بدانها ایمان نیاورم .

(۲۴و۲۵) پیداست که از اندیشه و گفتار و کردار [فقط] کردار به حساب آید چه که اراده (akh^{u}) ناپایدار است (anōst) و اندیشه دور از دسترس اما کردار معلوم [و هویداست]

(۲۶) و چون مردمان را به رفتار [شان] گیرند این سه راه نیز در تن مردمان نهاده شد :

(۲۷) در این سه راه سه مینو (= عنصر آسمانی) منزل دارد و سه [دیو] دروغ راه جوید . در اندیشه وهومن (= منش نیك) منزل دارد و دیو خشم (hēšm) راه جوید . در گفتار ارت[1] (= بهترین راستی‌ها) جای دارد و شهوت راه جوید و در کردار سپنت مئینو جای دارد و گناك مینوك (= روح پلید و شریر) راه جوید.

(۲۸) مردم [باید] بر این سه راه سخت بایستند و مزد [و پاداش] مینوی را بخاطر مال و خواسته و آرزوی دنیائی از دست ننهند .

(۲۹) چه مردمی که بر تن خویش آن سه [روح] پاسدار را که بر شمردم [محافظ] دارند اندیشه را از اندیشهٔ بد ، گفتار را از گفتار زشت ، و کردار را از کردار ناپسند بپایند .

(۳۰) سپس باید سپاسدار بودن و با سپاسگذاری این توان کردن که روان [شخص] به دوزخ نرسد .

(۳۱) چون انسان [آنطور که چند جا در اوستا آمده patačanbyo] از پشت پدر به شکم مادر شود استویدات astvīdāt [به طریق] مینوی بندی

۱- ارت artavahišt,art اوستائی Aš.vahišt بهترین راستی‌ها . این لغت را می‌توان خرد xrat نیز خواند که در آن صورت معنی جملهٔ بالا می‌شود : در گفتار خرد جای دارد .

[نامرئی] به‌گردن او افکند و تا زندگی کنند نتوانند آن بند را نه به‌مینوی خوب و نه به‌مینوی بدازگردن بگشایند.

(۳۲) اما آن بند پس از داوری کارهای نیك از گردن مرد پارسا می‌افتد. و استویدات مرد بدکار را با همان بند به دوزخ می‌کشاند.

(۳۳) و هرکس که درگیتی است باید یشت (= نیایشهای دینی) بجای آورد و گناهانی را که دست و پا عامل خواهند بود بشناسد. مگر آنان که کر و گنگ‌اند. جزاین نشود. پس هرکس باید به‌هیربدستان (ئیرپدستان erpatistān) رود و زند بیاموزد.

(۳٤) پدرومادر باید پیش‌از رسیدن فرزند به‌سن پانزده سالگی این چند وظیفه و کارنیك را به‌او بیاموزند و کسی را که این چند [چیز] بیاموزند هرعمل و کارنیکی که‌کند به [حساب] پدر و مادرش آید و آنکه فرزندش را [وظیفه و کارنیك] نیاموزد و فرزند از نادانی گناهی کند همه‌آن [گناه نیز] به [حساب] پدر و مادر آید.

(۳۵) با کارنیك هم داستان باشید و باگناه هم رأی نباشید به شادیها سپاسگزار و در ناکامی‌ها خرسند در احتیاج شکیبا ودر انجام وظایف دینی کوشا باشید.

(۳٦) از همهٔ گناهان توبه‌کنید و [حتی] یك حسر[1] (= اندك زمانی) گناهی‌را که [سرانجام] به پل [چینوت] شود [توبه نکرده] مگذارید.

(۳۷) با خرد شهوت و آرزوهای گناه آلوده را بزنید (فائق آئید)

(۳۸) آز را با خرسندی، خشم را با سروش[2]، رشگ را با خوش‌بینی،

۱– حسر اوستائی : hathra واحد طول و زمان.

۲– سروش ایزدی است که با خشم مبارزه می کند و یاری دادن به او با انجام تکالیف دینی و به‌جای‌آوردن اعمال مذهبی میسرست. سروش سر انجام برخشم پیروز خواهد شد.

نیاز را با قناعت، دشمنی را با صلح، و دروغ را با راستی بزنید.

(۳۹) بدانیدکه جای بهشت خوب‌تر شهر مینو (= روح) خرم‌تر و ملکوت آسمانی روشن‌تر و جایگاه روشنی بالاترین آسمانها (garōtmān) است و شکوه‌کار نیك امید بزرگ تن پسین [در روز رستاخیز] است‌که آنرا [نابودی] مرگ درپی نیست.

(۴۰) بدان را به ثروت وقدرتشان مستائید چه با ستایش بدان بدی به‌تن وارد شود و نیکی را به خارج راند.

(۴۱) درکسب فرهنگ‌کوشا باشید چه فرهنگ تخم دانش ومیوهٔ آن خرد است و خرد محافظ [شخص] در دو جهان است.

(۴۲) و دربارهٔ آن گفته شده است که فرهنگ در [روزگار خوش] فراخی [زینت و] پیرایه درسختی پناه درپریشانی دستگیر و درتنگدستی پیشه است.

(۴۳) هیچکس را به مسخره نگیرید چه آنانکه کسی را به‌استهزاء گیرند خود مسخره، بدبخت و نفرین شده باشند وآنانرا فرزندان شایسته و ارتشتار (= رزمجو) کم بود.

(۴۴) هر روز برای پرسش به انجمن بهان شوید چه آنکه بیشتر به‌انجمن بهان شود [او را] بیشترکار نیك و پارسائی بخشند.

(۴۵) هرروز سه‌بار به‌آتشکده شوید وآتش رانیایش کنید چه‌آنکه او بیشتر به‌آتشکده رود و بیشتر آتش نیایش کند او را بیشتر خواسته و پارسائی بخشند.

(۴۶) از آزار پدر ومادر و سردار (= ولی) سخت بپرهیزید تا تن بدنام و روح تباه نشود.

(۴۷) بدانید که از پلیدی‌های بسیاری که روان پلید دروغ

Gannak mēnōk druvand آفریده این سه [از همه] گرانتر است. بستن بینش چشم و نشنیدن گوش و سدیگر [دیو]، دروغ، جنگ.

(۴۸) چه پیداست که خورشید به‌سه‌دلیل هرروز سه‌بار مردم گیتی را فرمان دهد.

(۴۹) بامداد این گوید که اورمزد به شما که مردمان زمین هستید می‌گوید درکار و کار نیک کوشا باشید تامن حیات دنیائی‌را جهت شمامهیاسازم.

(۵۰) نیمروز این گوید که برزن خواستن وفرزند بار آوردن وسایر وظایف کوشا باشید چه روح پلید و نسل او تا تن پسین از این خلقت جدا نشوند.

(۵۱) به‌هنگام عصر این گوید که ازگناهی که کرده‌اید توبه نمائید تا من شما را بیامرزم چه پیداست آنچنان‌که روشنی خورشید به‌زمین آید پیام او [نیز] به‌زمین آید.

(۵۲) اندر جهان خاکی اندیشهٔ بد، گفتار بد و کردار بدنیندیشید و نگوئید و نکنید.

(۵۳) به نیروی یزدان و راه خرد وراهنمائی دین سخت بکوشید و بدانید [حال] که ارزش کردار نیک آنچنان بزرگ و بیکران است که [روح پلید]گناك مینوك به نهانی آزار وبدی را پدید آورده و اورمزد آشکارا با وی درجنگ است هرکس که به تعالیم دین آشناست باید به‌کار و کار نیک کوشا باشد وازآن رو برنگرداند. [این اندرزنامه چند بند دیگر نیز دارد که ازلحاظ سبك وزبان با قسمت‌های بالا متفاوت است و بعدها به متن آن اضافه شده است.]

مأخذ و مدارك

H.S. Nyberg, *Irans forntida religioner,* Stockholm 1937
H.H. schaeder, *Die Religionen des alten Iran,* Leipzig 1938
Ernst Herzfelds, *Zoroaster and his World,* 1947
W.B. Henning, *Zoroaster : Politicaan or Witch - Doctor?* Oxford 1944
Herman Lommel, *Die Religion Zarathustras nach dem Awesta dargestellet* Tübingen 1930
R.C. Zaehner, *The Dawn and Twilight of Zoroastrianism,* London 1961
Walter Hinz *Zarathustra* Stuttgart 1961
J. Duchesne_Guillemin , *La religion de l'Iran ancien,* Paris 1962
Franz König, *Zarathustras Jenseitsvorstellungen und das Alte Testam ent* Wien 1964.
Geo Widengren, *Die Religionen Irans,* Stuttgart 1965
R.C. Zaehber, *Zurvan.A Zoroastrian Dilemma* Oxford 1953
Arthur Christensen, *L'Iran sous les Sassanides* 2nd ed. Copenhagen 1944
W.Sherwood Fox & R.E.K. Pemberton, *Passages in Greek and Latin Literature Relating to Zoroaster & Zoroastrianism,* K.R.Ccama Orie_rtal Institute publication No 4,Bombay
J.Duchesne - Guillemin, *The Hymns of Zarathustra,* Londong 1952
Kaj Barr, *Avesta,* Copenhagen 1954.
Geo Widengren , *Iranische Geisteswelt von den Anfäangen, bis zum Islam* Baden_Baden 1961
R.C. Zaehner *The Teachings of the Magi,* London 1956
C.Tavadia, *Die mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier,* Leipzig 1956

Kurt Rudolph, *Zarathustra Priester und Prophet* Numen VIII 1961
Bernfried Schlerath, *Die Gathas des Zarathustra*, Orientalistische Literatur-Zeitung 57-Jahrg. Nr. 11/12, 1962
J.Duchesne-Guillemin, *L'étude de l'iranien ancien au vingtiéme siécle* Kratylos VII, 1962

مقالهٔ سوم

دیانت زرتشتی در دوران متأخر

به قلم :

دکتر مری بویس

دیانت زرتشتی در دوران متأخر

یکی از خصائص دیانت زرتشتی دقت و محافظه کاری زرتشتیان در بجای آوردن همهٔ مراسم پرستش و عبادات و خاصه پای بند بودن آنان به‌رعایت جزئیات رسوم و آداب مذهبی است. بنابر همین اصل است که صورت‌کنونی این دیانت با آنچه در ایران باستان‌بوده تفاوتی ندارد؛ خدای بزرگ یکتا اورمزد **اهورامزدا** پرستش می‌شود، خدایان کوچکتر **ایزدان** مورد احترام و ستایشند و هرزرتشتی به‌خوبی آگاه و هشیارانه واقف است که باید با قوای بد که اهریمن معرف آن است همواره در مبارزه باشد. مبارزه با اهریمن هم با رعایت اصول اخلاقی و پاکی انجام می‌گیرد و هم با اجرای مراسم و ترتیبات خاص دینی و هرکس به‌خوبی به‌مسئولیت و وظیفهٔ شخصی‌خود در این مبارزه آگاهی دارد. مهمترین عامل در مراسم و تشریفات دینی آتش مقدس است. برای خداوند، ایزدان، آتش و ارواح مردگان نذرها پیش‌کشی‌هایی انجام می‌گیرد. درمورد ارواح مردگان و پدران واجداد نیز مراسم دینی غنی ومتعدد است و حیات بعداز مرگ از جمله اعتقادات هرزرتشتی مؤمنی می‌باشد. در تعالیم مذهبی زمان جا و سهم مهمی دارد و

به سه دوره تقسیم می‌شود: زمان اصلی و ازلی که در آن خوبی حاکم و غالب برهمه چیز بوده است. زمان حاضر که در آن پلیدی وقوای اهریمنی وجود داشته و در کوشش و تلاش است و بالاخره زمان آینده که بار دیگر خوبی کامل حکمفرما خواهد بود. در آداب و تعالیم مذهبی طبعاً دوران دوم و سوم است که مورد توجه و اعتناست.

دیانت زرتشتی را می‌توان از آن نظر فعال نامید که مبانی سه‌گانهٔ خوبی یعنی گفتار نیک، اندیشه نیک، وکردار نیک مورد توجه بوده و در افکار و اذهان زرتشتیان جایگیر است.

شاید این‌که شعائر این دیانت قدیمی تا به‌امروز این چنین محکم و پابرجا مانده بدان علت باشد که قرنهای متمادی مردمی فقیر و عامی و زحمت‌کش حافظ و پاسدار آداب و رسوم و تشریفات آن بوده‌اند.

با آنکه دیانت زرتشتی محروم از ثروت و رفاه سالیان طولانی با سختی ومخالفت روبروبوده اما زرتشتیان روح و خصیصهٔ خوش بینی راحفظ نموده‌اند. هدف اصلی دیانت پیروزی نهائی نیکی وخوبی است. غم واندوه از ساخته‌های اهریمن است که برای تضعیف نیکی بوجود آمده بنابراین انسان باید ضمیری صاف و روشن و اگر میسر باشد پرازشادی داشته باشد. برای یك زرتشتی اندوهگساری در غم خود و یا درماتم دیگران فضیلتی بشمار نمی‌آید بلکه دیانتش به او تعلیم می‌دهد که باید چون سربازی با تحمل و پر استقامت و دلیر باشد. باید اورمزد را که آفرینندهٔ همهٔ‌خوبی هاست با شادی پرستش نماید‌کار روزانه‌اش را با سرور و رضایت انجام دهد و با قلبی مطمئن و قوی با اهریمن و آنچه آفریدهٔ اوست مبارزه نماید تا آنکه روز شکست اهریمن و پیروزی نهائی نیکی فرا رسد. این عصاره و خلاصهٔ تعالیم زرتشتی است و تشریفات و مراسم فراوان و متعدد دینی

که از ایام گذشته تا به امروز یادگار باقی مانده جملگی برای کمك
به پیشرفت این مقصود و منظور است .

سابقهٔ تاریخی

در قرن هفتم میلادی ایران مغلوب اعراب شد و اسلام جای دیانت زرتشتی را گرفت. تبلیغ اسلام آزار و زجر زرتشتیان و محرومیت‌های اجتماعی و سیاسی موجب گردیدکه در قرون بعدتدریجا جملگی زرتشتیان اسلام بپذیرند و از آنان فقط گروهی کوچك به‌دیانت خودمتمسك ماندند. این گروه به بهای ترك ثروت و امنیت و رفاه دنیوی دیانت خود را حفظ نمودند و آنرا آنچنان با وفاداری و ثبات و استقامت حراست کردند که تفاوتی بین اصول دیانت زرتشتی و رسوم و آداب آن در زمان ساسانیان با اعتقادات ومراسم‌کنونی‌آن دیده نمی‌شود جزآنکه امروزه نیایشها ومراسم مذهبی شکوه وعظمتی راکه در زمان ساسانیان دارا بود از دست داده‌است.

دوگروه زرتشتی از دوران قدیم باقی مانده‌اند. یکی اولادان واحفاد آن گروهی که در سرزمین مادری خود ایران به زندگانی ادامه دادند و **ایرانی** نامیده می‌شوند و دیگر بازماندگان آن دسته‌ای که برای نجات و حفظ دیانت خود به هندوستان مهاجرت نمودند و **پارسی** یا **پارسیان** نام دارند.

در ایران در سرزمین پارس که مقر شاهنشاهان ایران بود تا قرن دهم میلادی جمع کثیری به دین زرتشتی باقی ماندند و در قرن نهم میلادی در بین آنان فعالیت های قابل توجهی از قبیل نگارش وجمع آوری کتب ورسائل مختلف زرتشتی صورت پذیرفت. درشمال ایران خاصه درخراسان تا قرن پانزدهم میلادی که تیمور به ایران حمله نمود زرتشتیان زندگی می‌کرده‌اند اما ازقرن شانزدهم به‌بعد زرتشتیان ایران فقط دردوشهر تجمع و زندگی نمودند یکی یزد ودیگری کرمان. این هردو شهر در مرکزایران دور از مرزها و پایتخت و در حاشیهٔ کویر واقع است و طبیعت آن‌ها را مردمانی سخت ومصمم بارمی‌آورد. دراین دوشهر زرتشتیان که اقلیتی کوچك را تشکیل می‌دادند درکمال ناپایداری و فقر و عدم اطمینان از زندگی و آیندهٔ خود زندگانی می‌کردند اما در همین شرایط موفق به پاسداری و رعایت آداب وسنن مذهبی خویش گردیدند.

مسلمین زرتشتیان را از آموختن صنایع و حرف گوناگون باز داشتند تا با آنان آمیزش وتماسی نداشته باشند لذا شغل طبقهٔ عادی زرتشتیان عبارت ازکشاورزی و دام داری و بافندگی بود. موبدان و پیشوایان مذهبی نیز گاهی مجبور بودند برای گذراندن معیشت وزندگی خود درمزارع به‌کشاورزی بپردازند. افراد عادی آنها قرنها چیز تازه‌ای نیاموختند فقط به‌آنچه از نیاکان خود آموخته بودند و به‌این‌که مراسم و آداب اصلی مذهب خود را به‌دقت به‌جای آورند قانع بودند. اما موبدان وپیشوایان مذهبی به‌آموختن و تحصیل دانش پرداختند و زبان پهلوی را هنوز می‌دانستند. برای مردم معمولی که در طبقهٔ موبدان نبودند زبان پهلوی نیزمانند زبان اوستائی نامفهوم و غیرقابل درك بود. موبدان زرتشتی فارسی و عربی را نیز به حد کافی می‌دانستند و اقلیت زرتشتی دربین خود به‌تکلم به‌لهجهٔ خاصی اززبان

فارسی پرداختند که برای همسایگان و همشهریهای مسلمان آنها قابل فهم نبود. جامعه‌ای که بدین‌گونه تقریباً از هرجهت دور افتاده و از همه چیز دور و جدا مانده بود نه فقط شئونات و احترامات دیانت خود را حفظ کرد بلکه مبانی بزرگ اخلاقی آنرا نیز پایدار نگاه داشت.

زرتشتیان ایران موبد و پیشوای واحدی نداشتند. یزد و کرمان دو جامعهٔ جدا را تشکیل می‌دادند که هریك دارای آتش مقدس آتش بهرام بود و در رأس هرکدام از این دو جامعه پیشوای مذهبی که دستیرمس یا دستور بزرگ نامیده می‌شد و به طور میراثی بدین سمت می‌رسید قرار داشت. دستور بزرگ دارای قدرت قابل توجهی بود و با تمامی موبدان در انجمنی مسائل و امور مختلف را مورد مشورت قرارمی‌داد. تا قرن نوزدهم میلادی در چند دهکده در اطراف کرمان و یزد دو سه‌گروه کوچکتر از موبدان و چند آتشکدهٔ کوچك نیز وجود داشته است.

در آغاز قرن شانزدهم شاه عباس‌کبیر پادشاه سلسلهٔ صفویه عده‌ای از زرتشتیان را در اطراف پایتخت جدید خود اصفهان سکنی داد. اروپائیانی که در آن موقع از اصفهان دیدن کرده‌اند از این مردم به گبرها (نامی که مسلمین به‌آنان داده بودند) یاد می‌کنند که درکمال فقروسادگی می‌زیسته‌اند. اما از مراسم و آداب عبادت آنان جزمختصری ننوشته‌اند. بعدها آن مردم طعمهٔ تعصبات مذهبی جانشینان شاه عباس شدند. بعضی از زرتشتیان از دم تیغ گذشتند و برخی دیگر به یزد گریختند و امروزه هنوز اعقاب آنان در این شهر زندگانی می‌نمایند.

زرتشتیان کرمان دوبار در قرن هیجدهم مورد آزار و حمله قرار گرفتند. یك بار شهر به‌دست افغانها افتاد وکثیری از آنان کشته شدند. دوم بار آغا محمدخان قاجار آنجا را فتح کرد و با قتل‌عام انتقام‌آمیز خود



۱- دستور خداداد شهریار نیریوسنگی درحال خواندن دعـای غروب آفتاب برفراز کوههای اطراف مزار پیر هرشت - یزد .

عکس : مری بویس

بسیاری از جمله گروهی از زرتشتیان را ازدم تیغ گذراند ومحلهٔ زرتشتیان را که در خارج از دیوار شهر کرمان قرار داشت کاملاً منهدم ساخت . در آغاز قرن نوزدهم فقط درحدود یك هزارزرتشتی درکرمان سکونت داشتند. درآن زمان یزد وضع بهتری داشت و در شهر و اطراف آن هفت تا هشت هزار نفر زرتشتی می‌زیستند . گرد آمدن این عدهٔ نسبةً زیاد در آن شهر موجب گردیدکه آنان بیشتر و بهترموفق به حفظ رسوم وآداب خود شوند. از آن تاریخ به‌بعد یزد مرکز زرتشتیان ایران شناخته شد . اما درتمام این مدت وضع اقتصادی و مالی جامعه به‌همان کیفیت قبلی محقر و ناچیز باقی ماند . تا اواخر قرن نوزدهم علاوه برهمهٔ محرومیت‌ها جامعهٔ زرتشتی هر ساله مقادیری نیز به‌عنوان جزیه می‌پرداخت و این پول اغلب بافشار و خشونت وصول می‌شد . دراین احوال اوضاع زرتشتیان مقیم هندوستان رو به‌بهبودی نهاده بود . باآنکه زرتشتیان ایران حق مسافرت نداشتند معهذا چند تن از آنان توانستند مخفیانه به‌بمبئی رفته و درآنجا پناهنده شوند. حکایات ناگواری که این پناهندگان از وضع جامعهٔ زرتشتی ایران بیان داشتند توجه و نگرانی شدید بهدینان هندوستان را برانگیخت . در سال ۱۸۵۴ یکی‌ازپارسیان مقیم هندوستان به‌نام مانکجی لیمجی‌هاتریا[۱] به‌ایران فرستاده شد تا زرتشتیان ایران را کمك نماید و با وسایلی وضع آنانرا بهبود بخشد . در سال ۱۸۸۲ پادشاه وقت فرمانی‌که زرتشتیان و مسلمانان را درمقابل قانون مساوی می‌نمود صادر کرد و جامعهٔ‌کوچك زرتشتی ازاین فرمان آزادی حداکثر استفاده را برد. بلافاصله باکمك پارسیان هندوستان مدارسی تأسیس‌گردیدکه در آن علوم جدید تعلیم داده می‌شد . زرتشتیان به‌تجارت، بانکداری ، و سایر مشاغل پرداختند وشهرت آنان در صداقت

1-Manakji Limji Hataria

و امانت موفقیت‌هائی برای ایشان فراهم آورد. برخی از آنان از یزد و کرمان به‌طهران که پایتخت بود روی آوردند. هنگامی که در سال ۱۹۲۰ با انقراض سلسلهٔ قاجاریه رضاشاه پهلوی به‌سلطنت رسید مهاجرت زرتشتیان به‌تهران افزونی گرفت زیرا در پایتخت پادشاه جدید بیش از هروقت و هر جا از نعمت آزادی و امنیت مذهبی بهره‌مند بودند. درحال حاضر تقریباً ده هزار نفر زرتشتی در طهران سکونت دارند حال آنکه دراوایل این قرن تعداد آنان فقط دویست تا سیصد نفر بود. برطبق سرشماری که درسال ۱۹۶۳ به‌عمل آمده جمع زرتشتیان ایران ۱۷/۲۹۶ نفر می‌باشد که دو هزار نفر آنان درکرمان و پنج هزار نفر در یزد و توابع آن سکونت دارند. (با ورود زرتشتیان به‌تجارت جوامع کوچکی نیزاز آنان درسایرشهرها ازجمله در شیراز و زاهدان تشکیل شده است.) یزدکماکان مرکزمذهبی زرتشتیان ایران است اما مهمترین محل و مرکز از لحاظ مراسم و آداب مذهبی دهکدهٔ شریف آباد در ۶۰ کیلومتری شمال یزد می‌باشد.

پارسیان هند که در قرن نوزدهم به‌کمك برادران دینی‌خود درایران شتافتندخود از سختیها ومحرومیت‌ها بی‌بهره نبوده‌اند. تاریخ پارسیان هند هنوز به‌طور واضح و روشن در دست نیست و نکات مبهمی دارد. ایران از زمان بسیارقدیم با هندوستان روابط تجارتی داشته ومی‌توان گفت که درزمان سقوط سلسلهٔ ساسانی نیز تجارزرتشتی ایرانی درهندوستان اقامت داشته‌اند. جمعی نیز احتمالاً پس از حملهٔ اعراب به مشرق مهاجرت نموده و در هندوستان مستقر شده‌اند. از لحاظ تاریخی داستان یك گروه از این عده مهاجرین حائز اهمیت است زیرا سرگذشت آنان جزء روایات مذهبی در آمده و درسال ۱۶۰۰ توسط موبدی در سورات[1] تحت عنوان قصهٔ سنجان[2]

1- Surat 2- Sanjan

به‌رشتهٔ نظم‌کشیده شده است . دراین اشعارهیچگونه تاریخ دقیقی ذکر نشده اما با توجه به‌مدارك مختصردیگر ازشواهدی‌که نقل‌شده اینطور برمی‌آید که در قرن هشتم میلادی‌گروهی از زرتشتیان مرکب از مرد و زن و کودك با سه‌کشتی ازخلیج فارس به‌سوی هندوستان‌روی‌آوردند و در ساحل‌گتیور[۱] واقع درجزیرهٔ دیئو[۲] به‌خشکی‌آمدند . (کوشش درمعلوم نمودن وقت دقیق این واقعه به‌جائی نرسیده و احتمال این مهاجرت درقرن دهم‌کاملاً ضعیف می‌باشد) . پس‌از هفده سال اقامت دردیئو باردیگر کشتی‌گرفتند وبه‌سنجان رفته اجازهٔ راجهٔ هندو را برای اقامت در جنوب گجرات کسب نمودند . چند سال بعد **آتش بهرام** را بنیاد نهادند و آنرا **ایران شاه** یا (آتش) پادشاه ایران نیز نامیدند . این آتش مقدس که از آن قرن تاکنون به طور دائم می‌سوزد مورد احترام عمیق همهٔ زرتشتیان می‌باشد . مهاجرین زرتشتی در گجرات نیزشروع به زراعت نمودند وکارشان رونق یافت . کم‌کم گروههائی از آنان به سایر دهات و شهرهای گجرات عزیمت نموده و به‌کشاورزی ، بافندگی ، و دستفروشی اشتغال ورزیدند . در هرمحل که تعدادی از افراد عادی سکونت دائم پیدا می‌کردند به تقاضای آنان مؤبدی به جمعشان می‌پیوست . احتمالاً در قرن سیزدهم میلادی بود که زرتشتیان گجرات با موافقت یکدیگر و به‌نسبت تعداد خانواده‌های موبدان‌آن ایالت رابه‌پنج ناحیه تقسیم نمودند و هر حوزهٔ دینی یا پنت[۳] را به نام یکی از مراکزمهم زرتشتیان درگجرات اسم‌گذاری نمودند . این مراکز عبارت بود از سنجان[۴] نوساری[۵] (که موبدان آن بهگاریا[۶] یاتقسیم‌کنندگان نام دادند) گوداورا[۷] بروچ[۸] وکامبی[۹] . از وضع این جامعه درقرون بعداطلاعات زیادی در دست

1- Kathiwar 2- Diu 3- Panth 4- Sanjan 5- Navsari
6- Bhagaria 7- Godavra 8- Broach 9- Cambay

نداریم جز آنکه می‌دانیم تعداد آنان به علت مهاجرت ایرانیان به هند افزایش یافت و وضع مالی و اجتماعی آنان بهبود پیداکرد و یك بار نیز با کشتاری که واریاو[1] بعمل آورد لطمهٔ شدیدی به آنان وارد شد. در اواخر قرن سیزدهم هنگامی که گجرات واطراف آن به‌تصرف مسلمین درآمد بار دیگر زرتشتیان با مسلمانان ارتباط پیدا کردند. درآن تاریخ و یا درقرن پانزدهم حکومت‌نشین کوچك سنجان توسط قوای سلطان مسلمان فتح شد. زرتشتیان که دوش به‌دوش هندیان می‌جنگیدند پس‌از سقوط شهر چاره‌ای جز تسلیم نیافتند اما موبدان توانستند آتش مقدس را به‌محلی به‌نام بهروت[2] برفراز کوهستانها ببرند. پس از چند سال آتش را به تپه‌های بانسده[3] در پنجاه میلی شمال شرق نوساری انتقال دادند.

احتمالاً درسال ۱۵۱۶ بود که به‌کوشش یکی از زرتشتیان سرشناس به‌نام چنگاآسا[4] آتش‌ایران شاه به‌خود نوساری انتقال داده‌شد و بدین‌ترتیب تا دو قرن بعدازآن نوساری مرکز مذهبی زرتشتیان هند بود. موبدان سنجان به‌خدمت آتش می‌پرداختند و موبدان نوساری (بهگاریا) سایر مراسم و آداب دینی را بجا می‌آوردند.

در اواخر قرن شانزدهم گجرات توسط اکبرشاه ضمیمهٔ قلمرومغولان هندوستان شد و بندر سورات مرکز معتبر و مهمی برای تجارت با غرب گردید. پارسیان برای تجارت و داد وستد در آنجا گرد آمدند و در همین بندر بودکه در اوائل قرن هفدهم اروپائیان برای اول بار با جامعهٔ زرتشتی تماس حاصل نمودند. درسال ۱۵۷۸ اکبرشاه که علاقهٔ فراوانی به‌درك حقایق ادیان‌مختلف داشت یکی ازموبدان مشهوربهاگاریا راکه مهرجی‌رانا[5] نامیده می‌شدبرای تشریح مذهب زرتشتی به‌دربارخود فراخواند (بنابه درخواست

1– Variav 2– Bahrut 3– Bansda 4– Changa Asa 5– Meherji Rana

اکبرشاه عباس‌کبیر نیز دستوری ازکرمان به دربار او فرستاد) مهرجی رانا
دردربار‌اکبرشاه مورد محبت قرارگرفت واکبر برخی ازمبانی دیانت‌زرتشتی
را در مذهبی که خود به‌وجود آوردگنجانید.

اکبرشاه برای نشان دادن احترام خود قطعه زمینی در نوساری
به‌مهرجی بخشید و موبدان بهاگاریا نیز برای سپاسگزاری و قدردانی از
مهرجی وی را به‌سمت دستوریا رئیس انجمن موبدان‌برگزیدند واین سمت
را در خانوادهٔ او موروثی نمودند. اولاد واحفاد او تا امروز در این مقام
باقی هستند. تا آن تاریخ چنین مقامی دردستگاه دینی زرتشتیان هندسابقه
نداشت و ایجاد آن نشانهٔ آن است‌که موبدان بهگاریا درآن موقع ازوضع
وروش دینی زرتشتیان ایران وموروثی بودن سمت دستوری درخانواده‌های
دستوران‌بزرگ دریزد وکرمان با خبرشده بودند. لقبی‌که به‌دستورمهرجی
داده شد **وادا** دستور یا دستور بزرگ بودکه معادل دستیرمس ایرانیان می‌باشد.
پس‌از آنکه موبدان بهگاریا دستوری انتخاب نمودند چهار مرکز دینی
دیگر نیز به‌تبعیت از آنان هریك با همان‌کیفیت به‌انتخاب دستوری‌پرداختند
ولی اولویت و امتیاز همواره با دستور نوساری می‌باشد و انجمن موبدان
نوساری (بهگاریا) که انجمن بزرگ نامیده می‌شود نیز ازاحترامات خاصی
به‌عنوان ولی وبانی این رسوم بهره‌مند است.

در قرن هیجدهم گجرات مورد حمله و تاخت وتازمارا‌تا[1] قرارگرفت
و از سال ۱۷۳۳ تا ۱۷۳۶ آتش مقدس به نقطهٔ امن و محفوظی در سورات
منتقل شد. براثر اختلافاتی که بین موبدان بهگاریا و سنجان پیدا شد
سرانجام موبدان سنجان‌آتش مقدس را به‌شهرکوچکی به‌نام اودودا[2] انتقال
دادندکه تا امروز این آتش در آنجا شعله‌ور است. درسال ۱۷٦۵ موبدان

1– Maratha 2–Udwada

بهگاریا آتشی راتقدیس نموده وآنرا به‌نام آتش بهرام برای خود درنوساری برپا داشتند. پس‌ازآن در بمبئی و سورات نیز آتش‌هائی برپا گردید.

در همین احوال بمبئی جزء مستعمرات انگلستان درآمد و از قرن هفدهم میلادی پارسیان در آنجا گرد آمدند و در توسعه و پیشرفت شهر سهم شایانی داشتند. درطی دو قرن بعد بمبئی باداشتن چندین محل برای عبادات به‌صورت بزرگترین مرکز زرتشتیان جهان درآمد و نوساری واودوادا به‌صورت دو مرکز پرقدرت مذهبی باقی ماندند. برطبق سرشماری که در سال ۱۹۵۲ به‌عمل آمده دربمبئی وگجرات ۹۷/۵۷۳ نفر ودربقیهٔ هندوستان ۱۳/۷۴۴ نفر و در پاکستان کمی بیش‌از ۵۰۰۰ نفر زرتشتی سکونت دارند.

درقرن نوزدهم اروپائیان ارتباطات بیشتری، با زرتشتیان آغاز نهادند. یکی به‌منظور تجارت ودیگر برای آموختن کتب مذهبی آنان. پارسیان نیز به‌نوبهٔ خود از فعالیتهای علمی اروپائیان تا حدی بهره بردند و به تقویت ادبیات دینی و نوشتجات مذهبی خود پرداختند. کتابخانه‌هائی برای جمع آوری نسخ مذهبی دربمبئی و نوساری بنیاد شد و نسخ‌کتب دینی به زبان و خط پهلوی توسط محققان پارسی به‌رشتهٔ تحریر درآمد. وجود نسخی از کتب مقدس زرتشتیان‌را باید بطورکلی مرهون ایمان شدید جامعهٔ زرتشتی ایران بودکه درطی قرون تاریک‌گذشته آن نوشتجات را از دستبرد روزگار محفوظ نگاه داشتند. در هند تا چندین قرن موبدان زرتشتی فقط به‌حفظ مراسم و آداب و رسوم مذهبی پا بند و سر گرم بودند. از قرن سیزدهم رفت وآمد و ارتباط مختصری با جامعهٔ زرتشتیان ایران آغازگردید و در قرن پانزدهم میلادی تقریباً این ارتباط مستمر ومرتب شد وزرتشتیان یزد وکرمان‌که از جامعهٔ زرتشتیان هند و فعالیت‌های آنان کمتر خبر داشتندبا آغوش باز پارسیان مسافر را می‌پذیرفتند. پارسیان هند به‌تدریج درایران

به‌جمع آوری نسخ و آثار مقدس مذهبی پرداختند و به‌پاسخ بسیاری از مشکلات و سؤالات خود در زمینهٔ مسائل دینی آگاهی یافتند. جواب این سؤالات مذهبی در مجموعه‌ای بنام **روایات ایرانی** مندرج است و اطلاعات قابل توجهی در بردارد. بدین‌ترتیب در قرون ۱۵ تا ۱۷ میلادی پارسیان هند در مسائل مذهبی شاگردان زرتشتیان ایران محسوب می‌شدند و ایرانیان با محبتی برادرانه آنانرا راهنمائی می‌نمودند. بدیهی است زرتشتیان هند پاسخ سؤالات دینی و اطاعت و پیروی از آنها را یك جا و دربست قبول نکردند بلکه در برخی از مسائل روش و درك واستنباط خود را ترجیح‌دادند. هنگامی‌که درقرن هیجدهم وضع زرتشتیان‌ایرانی‌سخت‌تر شد دامنهٔ ارتباط بین دو جامعهٔ زرتشتی به‌حداقل ممکن رسید. اما درهمین قرن بودکه ازکرمان دستوری بنام جاماسپ ولایتی برای راهنمائی موبدان به‌سورات هندوستان رفت. در سورات جاماسپ ولایتی متوجه امر مهمی شد و آن این بود که تقویم مذهبی زرتشتیان هند یك ماه از تاریخ تقویم زرتشتیان ایران عقب‌تر است. از آنجائی که بسیاری از مراسم و آداب مذهبی با تقویم و تاریخ وابسته است لذا کشفی‌که دستور مزبور به‌عمل‌آورد با اهمیت فراوان تلقی شد. پس‌از مدتی برخی از موبدان سورات تقویم ایرانی را پذیرفتند و یکی از موبدان دانشمند بروچ را به‌نام ملا کاوس برای تحقیقات بیشتر روانهٔ ایران ساختند. ملا کاوس در سال ۱۷۸۰ به هندوستان مراجعت کرد و در بمبئی شعبهٔ مذهب جدیدی بنام قدمی که پیروان تقویم قدیمی‌یا ایرانی بودند بنیادنهاد. بقیهٔ پارسیان هندبه‌مخالفت ودشمنی با پیروان مذهب قدمی پرداختند ودر مقابل‌آنها خود را شاهنشاهی یعنی پیروان تقویم پادشاهان ایران نامیدند. قدمی‌ها در بمبئی و سورات آتش بهرام بنیادنهادند ونه‌تنها پیرو وتابع تقویم زرتشتیان ایران‌گردیدند

بلکه تا حد فراوانی به‌تقلید و پیروی از آداب ورسوم عبادات وپرستشهای زرتشتیان ایران که در فروع و جزئیات با اعتقادات و رسوم پارسیان هند متفاوت بود پرداختند. یکی از مشهورترین موبدان‌قدمی ملافیروزفرزند ملاکاوس بودکه در سال ۱۸۳۰ وفات یافت. قدمی‌ها فقط در سورات وبمبئی نفوذ یافتند و زرتشتیان‌گجرات (مرکز قدیمی پارسیان‌هند) به‌تقویم ورسوم و عقاید دیرینه خود وفادار و پا برجا باقی ماندند.

یکی از قدمی‌های بمبئی بنام دادیسته[1] آتشکدهٔ کوچکی که خاص موبدان ایرانی بود درآن شهربنیاد نهاد وهنگامی‌که‌آزادی مسافرت نصیب زرتشتیان ایران شد ارتباط و رفت و آمد بین دو جامعهٔ مذهبی افزایش یافت. اما از این به‌بعد نحوهٔ ارتباط آنان تغییرکرد. پارسیان هند نه‌تنها صاحب نفوذ و ثروت بودند بلکه خود را دارای اطلاعات اساسی دینی و نگاهبان و پاسدار نسخ بازماندهٔ مذهبی می‌دانستند ودربین خود دانشمندانی برای مطالعهٔ این نسخ و تحقیق در متون مذهبی داشتند. از آن گذشته با اختلافاتی‌که با قدمی‌ها حاصل شده بود شاهنشاهی ها در حفظ مراسم و آداب خود مصمم‌تر و در تسلیم نشدن به‌رسوم ایرانیان سرسخت‌تر شده بودند. ایرانی‌هاکه تا حد زیادی مرهون‌کمکهای سخاوتمندانهٔ پارسیان هندوتحت تأثیر ثروت و نفوذ آنان بودند میل داشتند باکیفیاتی با آنان در تفاهم و مسالمت باشند واحترام وامتنانی راکه‌نسبت‌به ایشان حس‌می‌کردند بنحوی ابراز دارند. از این دوره به‌بعد جریان امور جهت عکس یافت وزرتشتیان ایران‌برخی ازرسوم وآداب‌پارسیان هند راپذیرفتند. نفوذ روحانی‌پارسیان هند برجامعهٔ زرتشتیان ایران حتی در قرن اخیر نیز مشهود بوده است.

اختلاف برسرتقویم هر دو جامعهٔ مذهبی را در هند و ایران دچار

1- Dadiseth



۲ـ دستورمهرجی رانا هنگام عبور از یکی ازخیابان‌های نوساری و پاسخ به احترام زرتشتیان.

عکس : کیخسرو کیقباد مدن

گرفتاری‌ها و دردسرهائی نموده است. در قرن حاضر گروهی تقویم جدیدتری اختیار نموده‌اند که ثابت می‌باشد و در هند تقویم‌فصلی نام گرفته است. طرفداران این تقویم در هندوستان کم و قلیل هستند. زرتشتیان ایران در کرمان وطهران این تقویم راکه به‌تقویم ملی ایران بسیار نزدیك است پذیرفته‌اند اما اکثر زرتشتیان یزد کماکان همان تقویم قدیمی را رعایت می‌کنند.

در هندوستان سوای اختلاف تقویم ـ که ربطی به اساس اعتقادات ندارد ـ دو جنبش و نهضت دیگر در بین زرتشتیان ایجاد شده است. یکی نهضت اصلاح طلبان که عقیده دارند باید از آداب و مراسم وتشریفات خسته کنندهٔ دینی کاست و حقیقت اصلی و فرضی آن را تحری و پیروی کرد. برخی از پیروان این نهضت تحت تأثیر عقاید عرفانی می‌باشند. نهضت دوم علم خشنوم نامیده می‌شود و بیشتر با عقاید و الهامات و افکار باطنی و پوشیده ومخفی سروکار دارد. بانی این مذهب بهرام شاه نوروجی شروف فردعادی و تحصیل نکرده‌ای از اهالی سورات بودکه در سالهای ۱۸۷۵/۶ درکوههای دماوند ایران مورد برخی الهامات و تجلیات روحانی قرار گرفت. وی به‌هندوستان بازگشت و پس از ۲۷ سال با فصاحت و بلاغت به‌تفسیروتشریح آثار مذهبی در سطح بالاتری از آنچه تا آن روز مرسوم بود پرداخت ودر عین حال انجام و پیروی از کلیهٔ مراسم و تشریفات دینی را شدیداً تأکید ساخت. برخی از موبدان سنجان ازگروه اودوادا تعالیم وی را پذیرفتند. امروزه دوآتشکده از علم خشنوم یکی درسنجان و دیگری در بمبئی وجود دارد. بطورکلی تفاوت‌های مذهبی علم خشنوم باصورت‌قدیمی دیانت زرتشتی ناچیز است و پیروان آن به‌سبب تقدس و ایمان و درستی که دارند مورد احترام‌اغلب زرتشتیان می‌باشند. شاید وضع مذهب زروان درزمان ساسانیان چیزی شبیه به‌این نهضت بوده است. (در جامعهٔ کنونی زرتشتیان اثری از

اعتقادات زروانیه دیده نمی‌شود.)

پوشیده نباید داشت که در ایران و هندوستان جوامع زرتشتی اندکی تحت تأثیر ادیان بزرگ دوکشور مزبور قرارگرفته‌اند. در ایران نفوذ آداب اسلامی بر زرتشتیان کم‌تر بوده زیرا تعصبات مذهبی مانع رفت و آمد و آمیزش بین این دوگروه بوده است معهذا خاصه در مورد اصطلاحات دینی زرتشتیان مطالبی از مسلمین اکتساب کرده‌اند این اصطلاحات گاهی برای حفظ و استتار زرتشتیان و برای ارائهٔ القاب و عناوین مشابهی که از خصومت متعصبین بکاهد بکار می‌رفته است.

در هندوستان آزادیهای مذهبی که زرتشتیان از آن برخوردار بودند حالتی از قدردانی و امتنان نسبت به هندوها در آنان بوجود آورده و رفت و آمد و آمیزشی که این دو گروه با هم داشته‌اند موجب نفوذ آداب و عادات هندی بر جامعهٔ پارسیان شده است. اگرچه تأثیرات و نفوذ جامعهٔ هند بر اقلیت زرتشتی ساکن آن کشور جزئی است ولی نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. از آن جمله مراسم عروسی پارسیان هند است. برخی از آنان نیز به‌تقلید از آداب هندیان مرتاض از خوردن گوشت خاصه گوشت گاو پرهیز می‌نمایند و به‌مانند ایشان درخوردن غذا راه امساك می‌پویند.

خداوند و شناسائی او

پارسیان هند و زرتشتیان ایران دیانت خود را براساس یکتا پرستی استوار می‌دانند خدای واحد و بزرگ اهورامزدا (اورمزد) است که سرچشمه و خالق همهٔ نیکی‌ها و خوبی‌هاست و سرانجام براهریمن وقوای بدی پیروز خواهد شد. هدف زندگی هر فردی باید خشنود نمودن وی و تقویت نیروهای نیکی باشد . پس از اورمزد عده‌ای از خدایان کوچکتر قرار دارند که ایزدان (به معنی کسانی که مورد پرستش واقع می‌شوند) نام دارند. ارتباط این گروه خدایان با امور دنیوی بیشتر است و هر یك در سطح وجهت خاصی اورمـزد را یاوری می‌نمایند . درایران به‌نام ایـزدان عمده پرستشگاه‌ها و معابد متعددی بر پا شده است . برای اورمزد چنین زیارتگاههائی ساخته نشده زیرا مقام الهی و جاودانی وی بالاتراز آن است له بدین وسیله مورد پرستش و احترام قرارگیرد. اما برفرازکوهستانهای اطراف یزد بقایای معابد قدیمی کـه اکنون عبارت از صخره سنگ‌های طبیعی می‌باشد وجود داردکه همه ساله در وقت معینی زرتشتیان به زیارت آنجا می‌شتابند واحتمالاً از قرنها قبل خدای بزرگ و توانا از فراز این

کوهستان‌های رفیع و سر برافراشته مورد پرستش و نیایش قرار می‌گرفته است.

نخستین ایزد پس از اورمزد مهر نام دارد که دادگر و محافظ است و دشمن نیرومند و سرسخت اهریمن می‌باشد (محققین اروپائی اغلب این بحث را مطرح می‌سازند که زرتشت میترا را رد و نفی‌کرده است اما سازمان دینی و پرستشی زرتشتیان خلاف این فرضیه را به‌ثبوت می‌رساند.) آتشکده‌ها به‌نام او دارمهر (بارگاه مهر) نامیده می‌شود و آنچه نیایش و ستایش در آتشکده‌ها به‌عمل می‌آید جملگی در تحت حفظ وصیانت این ایزد می‌باشد. ایزد دیگر سروش نام دارد که ایزد فرمانبرداری و اطاعت است و نایب مهر می‌باشد. سروش محافظ و ولی انسان در این دنیا و در حیات پس از مرگ است. دیگر از ایزدانی‌که مورد پرستش قرار می‌گیرند عبارتند از: **وهرام** یا بهرام‌که الههٔ پیروزی و حامی و محافظ مسافران و مضطربین و وحشت زدگان می‌باشد و آتش مقدس آتش بهرام به‌نام اوست. وهمن یا بهمن که محافظ‌گله ورمه است. **اسپندارمذ** ایزد زمین تیرآفرینندهٔ باران **اشتاد** نمودار عدالت و مساعد و کمك مردمان دادگر و سرانجام **اناهیداردویسور** ایزد آب‌ها و باروری‌که رودخانه‌ها و دریاها او را فرا می‌خوانند و زنان برای یافتن فرزند دست نیاز به‌سوی او دراز می‌کنند. از نظر زرتشتیان ایزدان خداوندانی بزرگ و نیرومند هستند که ارتباط و تأثیر مستقیم و سریع در سرنوشت و حیات انسان دارند ولی در هرحال جملگی آنان زیر نفوذ واراده‌ٔ خداوند بزرگ و یکتا اورمزد می‌باشند.

موبدان و مردم عادی

جامعهٔ زرتشتی به‌دوگروه متمایز تقسیم می‌گردد. یکی طبقهٔ علمای دینی و مذهبی‌که به‌طور ارثی بدین مقام می‌رسند (این طبقه در ایران موبد و در هند ارود نامیده می‌شوند و هر دوجامعهٔ هند و ایران اغلب آنان را دستور مـی‌نامند) و دیگر سایر مؤمنین کـه بطورکلی بهدین نام دارند. وظیفهٔ اولیه موبدان یا دستوران آنست که از جانب تمامی جامعهٔ بهدینان آداب و مراسم عبادت را بجای آورند اما هرفرد نیز موظف است روزانه ادعیه خاصی تلاوت نماید و درخانهٔ خود آدابی را بعمل آورد. زرتشتیان عادی (بهدینان) درکلیهٔ مراسم و آداب مذهبی هر قدرهم‌که آن مراسم‌مهم و مقدس و محترم باشد حق شرکت دارند. به‌اعتقاد زرتشتیان مراسم و نیایش‌های دینی در صورتی مؤثر خواهد افتادکه مجریان‌آن از لحاظ ظاهر و باطن پاك وآراسته باشند. بدیهی است حاضران درمراسم نیز باید به‌همان کیفیت پاك وازهرآلودگی مبرا باشند. بدین دلیل افراد غیرزرتشتی‌اجازهٔ شرکت درمراسم دینی زرتشتیان را ندارند زیرا آنان مراسم و آداب پاکی راآنطورکه دیانت زرتشتی تعلیم می‌دهد بجای نمی‌آورند. زرتشتیان انتظار

دارندکه موبدان آنان پاك پاکان باشند تانیایش وپرستش ایشان مورد قبول اورمزد واقع شود . بنابراین یك موبد یا دستور واقعی زرتشتی باید مردی پرتقوی و تقدس باشد . باید در نظر داشت که لزوماً برای ایجاد تقوی و تقدس موبد زرتشتی به‌ریاضت نفس واجتناب ازهرنعمت ولذتی نمی‌پردازد زیرا اصل اعتدال به‌وی حکم می‌کندکه از تمام مواهبی که اورمزد آفریده و خوب وپاك است بهره‌مندگردد ولی رعایت همین اصل مستلزم ضبط نفس و انضباط و تربیت روحی دائمی می‌باشد .

نخستین مراحل آشنائی با مراسم و آداب دینی تقریباً برای همهٔ زرتشتیان یکسان است . هرطفلی در سنین اولیهٔ حیات با مراسم و آدابی‌که در خانهٔ او توسط پدر و مادر وبزرگترها اجرا می‌شودآشنا می‌گردد واگر خانهٔ آنان در نزدیکی آتشکده باشد در معیت بزرگترها بدانجا می‌رود و به‌تقلید آنان نخستین احترام و نیایش را به سوی آتش به جا می‌آورد . معمولاً در سن هفت سالگی (در بین بهدینان ایران‌کمی دیرتر) طفل را رسماً به‌جامعهٔ دینی مـی‌خوانند بدین معنی‌کـه ابتدا چند نیایش اساسی به‌زبان اوستائی به‌او می‌آموزند سپس در طی مراسمی‌که با حضور بستگان و خویشان او بعمل می‌آید موبدی پیراهن نخی مقدسی راکه سدره نامیده می‌شود به‌تن اومی‌کندو رشته نخی را که کستی (یا کشتی) نام دارد سه بار دورکمر او پیچیده و با سه‌گره آن را می‌بندد . کستی از پشم‌گوسفند بافته شده و ۷۲ رشته نخ دارد . کستی و سدره هردومورد احترامند ویك زرتشتی مؤمن و معتقد فقط در مواقع شستشو و وضوکستی و سدره را از خود دور می‌نماید .

این مراسم‌که پارسیان آنرا نوجوت و ایرانیان سدره پوشان می‌نامند در محیطی توأم با سرور وشادمانی انجام می‌پذیرد . قبل از مراسم طفل را

به‌حمام برده و با آداب خاصی می‌شوبند و به او لباس‌های نو می‌پوشانند تا در آستانهٔ ورود به‌زندگانی مذهبی خود کاملا پاك باشد. سپس دوستان و خویشان به‌او هدایائی می‌دهند و طی ضیافتی این مراسم راجشن می‌گیرند.

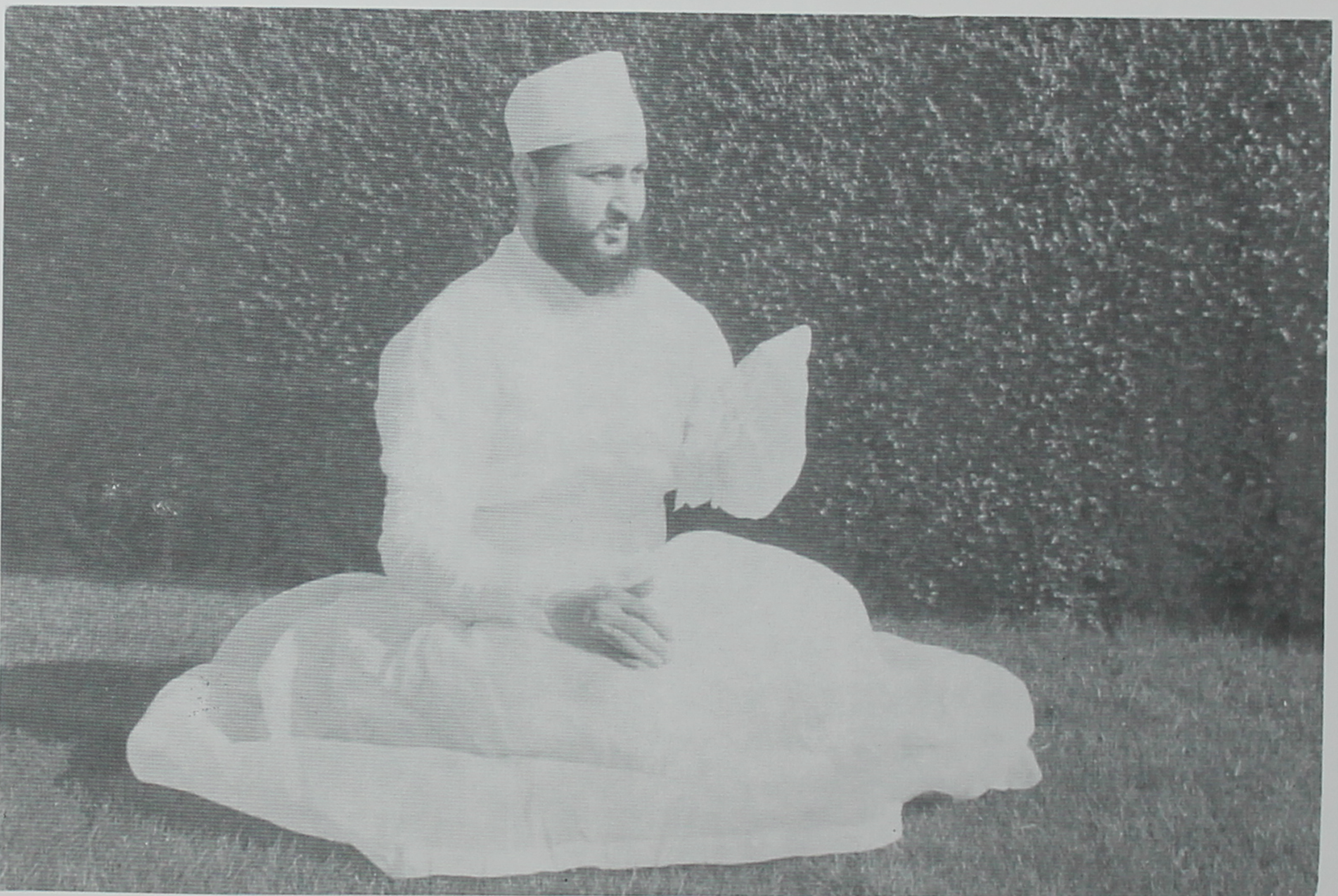
با این مراسم یك فرد عادی زرتشتی به‌طورکامل در جامعهٔ مذهبی پذیرفته می‌شود ولی فرزندان موبدان که بطور ارثی رهبر دینی جامعه می‌شوند باید آداب و مراسم دیگری اجرا نمایند. درایام‌گذشته فرزندان موبدان می‌بایست پس‌از انجام مراسم بالا از سن هفت تا چهارده سالگی به‌مدرسهٔ مخصوص موبدان بروند و به‌آموختن و حفظ کردن قسمتهائی از اوستا که در آداب نماز و نیایش تلاوت می‌شود بپردازند. حفظ نمودن زبان و مطالبی که کسی معنی آن را نمی‌دانست کاری مشکل و طاقت فرسا بود و اغلب باتنبیهات بدنی توأم می‌شد. برخی که قادر به حفظ نمودن آن همه مطلب نبودند از سرموبد شدن می‌گذشتند و به‌ناچارکاری دیگراختیار می‌کردند ولی بسیاری از فرزندان موبدان‌که حافظهٔ قوی و آمادگی کامل را از پدران خود به‌ارث برده بودند در این‌کار توفیق می‌یافتند. از اواخر قرن نوزدهم به‌بعد این ترتیب تدریس صورت دیگری پذیرفت. فرزندان موبدان صبحگاهان درکلاسهای مخصوصی که بدین منظور تشکیل می‌شود شرکت می‌جویند و سپس به مدارس عادی می‌روند. لذا آموختن مطالب لازم و احراز شرایط کافی برای ورود به جرگهٔ موبدان سالیان بیشتری به‌طول می‌انجامد.

قدم اول برای دخول به‌جامعهٔ موبدان یا دستوران (که پارسیان آنرا ناور و ایرانیان نوزود می‌خوانند) ازسن دوازده سالگی به‌بالاآغازمی‌شود. در یزد داوطلب باید در مجمعی مرکب ازکلیهٔ دستوران حاضر شود، ابتدا دستور بزرگ ازاو سؤالاتی می‌نماید و سپس هر یك از موبدان حاضر در

جلسه می‌توانند او را امتحان نمایند و از او بخواهند که یك قسمت از اوستا راکه آموخته است از حفظ بخواند (گروه سنجان هند نیز به همین ترتیب عمل می‌نمایند) اگر داوطلب دراین امتحان مقدماتی پذیرفته شد باید دو بار متوالی (ودرکرمان سه‌بار) برشنوم نه شبه را به‌جای آورد یعنی پس‌ازانجام مراسم خاص پاکی و طهارت نه روز خلوت و عزلت اختیارکند. سپس چهار روز در معیت دو موبد که هرکدام برشنوم را بجای آورده‌اند مستقلاآداب مختلف نیایش عمدهٔ یسنا راهمراه با باج و (آفرینگان) بجا بیاورد. درهریك از این چهار روز مراسم مزبور وقف یکی از ایزدان می‌شود. در روزچهارم که این مراسم پایان می‌پذیرد با تشریفاتی ردای خاصی برتن موبد تازه می‌پوشانند و وی گرزی که سر آن شبیه سرگاونر است و در تمام مراسم مقابلش بوده در دست می‌گیرد. این‌گرز نشانهٔ مهر است و اکنون زیر نظرو حمایت اوست‌که موبد نبردی‌که تمام عمر او به‌طول خواهد انجامیدبرعلیه بدی آغاز خواهد نمود. پس از این مراسم در هندوستان موبد به خدمت دستور بزرگ می‌رود و پس‌از آنکه دستور به‌او تبریك‌گفت به‌میان خانوادهٔ خود باز می گردد و این موفقیت را جشن می‌گیرد. درایران کلیهٔ موبدان دراین جشن و شادمانی شرکت می‌جستند.

اکنون موبد جوان صلاحیت انجام و راهبری مراسم نماز و نیایشی که درخارج‌آتشکده‌ها برپا می‌شود دارد. اگر بخواهد صلاحیت انجام مراسم دینی را در **داخل** آتشکده نیز حائز شود و به‌اصطلاح **یوژدثرگر**[1] یا **تطهیرکننده** گردد باید تعالیم بیشتری ببیند. معمولا پدر موبد جدید که خود نیزموبد است عهده‌دار آموختن مراسم و تشریفات مذهبی **داخل** آتشکده به فرزند خود می‌شود. ازجملهٔ این تعلیمات نیایش وندیداد است که از شب تا صبح

1- Yojdathragar



۳- ارواد فیروز مهرجی کنتوال درحال خواندن دعای پتیت (توبه)

عکس: مری بویس

به‌طول می‌انجامد . پس از دو سال که دورهٔ تقریبی این تعالیم است دومین مرحلهٔ ورود موبد به‌جرگهٔ موبدان که مرتب[1] نامیده می‌شود صورت گرفته و وی حائز کلیهٔ شرایط می‌گردد .

زندگانی موبدان با آتشکده‌ها مربوط است و ازآنجاکه همهٔ مراسم مهم دینی باید با همکاری و مشارکت چند موبد انجام‌گیرد لذا موبدان از یکدیگر بی‌نیاز نیستند . در اغلب جوامع قدیمی زرتشتی محلهٔ خاصی در نزدیکی آتشکده وجود دارد که دستورنشین نامیده می‌شود و شامل خانه‌های موبدان و خانواده‌های آنان می‌باشد . دردهات اغلب موبدده شخصاً مراسم کوچك مذهبی را بجا می‌آورد ولی مراسم بزرگ‌تر را به‌همکاران خود در دستورنشین جامعهٔ بزرگ‌مجاور رجوع می‌کند. یزد وکرمان ودهات‌اطراف آن به‌چند هوشت[2] یا ناحیه تقسیم می‌شود هر موبدی تصدی یك قسمت را داراست و هردو سال یك بار این نواحی به‌طور قرعه بین موبدان تقسیم می‌گردد . در هندوستان یك مؤبد مسئول امور دینی ومذهبی چند خانواده است . این خانواده‌ها که اغلب ممکن است در نقاط مختلف شهر پراکنده باشند تشکیل یك‌گروه به‌نام پنتك[3] می‌دهند وسمت موبدی برای هر پنتك درخانوادهٔ موبد به‌ارث می‌ماند . علاوه بر موبدان پنتك یا موبدان خانواده گروه دیگری از موبدان ورزیده به‌نام آتش‌بند وجود دارند که فقط مسئول اجرای مراسم و آداب دینی در جوارآتش مقدس می‌باشند دیگر موبدان یورد ثرگرکه تقریباً منحصراً رسوم وآداب عالی نیایشی‌را بعمل می‌آورند وسرانجام‌گروه مؤبدانی‌که حائز شرایط کمتری بوده وگروه مؤبدان پنتك آنان را به‌کمك‌می‌گیرند مؤبدان‌زرتشتی درمقام‌موبدی‌خود معمولاوظیفه و مسئولیت خاصی ازلحاظ زندگانی و روش اخلاقی مردم عادی یعنی بهدینان

1- Martab 2- Husht 3- Panthak

ندارند. کار عمده و تنها وظیفهٔ اصلی آنان آنست که خود را از هر لحاظ پاك نگاه دارند و درمراسم مختلف مذهبی به‌بهترین وجهی دقایق و جزئیات آداب و مراسمی‌که آموخته‌اند بجای آورند.

عبادات

زرتشتیان هر ۲۴ ساعت را به ۵ دوره یا گاه تقسیم می‌نمایند و آداب مذهبی تابع این پنج‌گاه است. برهر زرتشتی مؤمنی فرض است که در هر یك ازاین پنج دوره ادعیه ومناجات‌های خاصی بخواند. این ادعیه ومراسم که بندگی یا فرضیات خوانده می‌شودبا بازکردن و بستن مجددکوستی وسرودن ادعیه و نیایش‌هائی در ستایش و تمجید اورمزد همراه است و از اصول و واجبات وکلی‌ضروری‌زندگانی‌روزانهٔ زرتشتیان محسوب می‌گردد. اماامروزه فرضیات پنج‌گانه را معمولا مؤبدان بجای می‌آورند و اکثر زرتشتیان به‌خواندن ادعیه درصبحگاه وشامگاه اکتفامی نمایند. جهت نیایش زرتشتیان به‌سوی منبع نور (آفتاب ـ ماه ـ چراغ) می‌باشد واکثر با خم شدن وسجده برروی زمین ونشان دادن عبودیت و بندگی خود به‌اورمزد دعای خود را پایان می‌دهند. فرضیات به‌زبان اوستائی تلاوت می‌شود ولی مؤمنین زرتشتی اغلب همراه آن ادعیه‌ای نیز به‌فارسی یا گجراتی می‌خوانند. برخی از بهدینان نه‌تنها فرضیات را از حفظ دارند بلکه بعضی ازیشت‌ها ویا قسمتی از آنرا ـ از جمله بهرام یشت را ـ از حفظ می نمایند. درمقابل زرتشتیانی

نیز هستند که فقط دعای کستی و دو دعای مهم یعنی اهونور[1] و اشم وهو[2] را از حفظ دارند و با تکرار این ادعیه اورمزد را ستایش و نیایش می‌نمایند.

در مراسم دینی آتش بزرگترین عامل است. آتش از زمان قدیم در زندگی و عبادات قوم هند و اروپائی عامل مهمی محسوب می‌گردیده است ولی زرتشت به‌آن جنبهٔ اخلاقی ومعنوی داد وآنرا علامت و نشانهٔ زنده‌ای از پاکی وطهارت دانست. با توجه و احترام به‌آتش انسان متوجهٔ قدرت و وجود راستی و پاکی ولزوم یاری و پشتیبانی و تقویت آن می‌شود. به‌نظر زرتشتیان توجه آنان به‌آتش دلیل برآتش پرستی نیست بلکه نظیر توجه مسلمین به قبله واحترام مسیحیان به‌صلیب می‌باشد. اما از آنجا که آتش عنصری زنده است و اگر بدان توجه نشود خاموش شده ومی‌میرد لذا بهتر می‌تواند به‌عنوان مظهر و نمونهٔ چیزی مورد تجسم قرارگیرد وازاینروست که توجه و احترام به‌آن در اساس پرستش‌های دینی ریشهٔ عمیق دوانده است.

آتش‌های مقدس سه درجه دارند. مهم‌ترین آنها آتش بهرام است که با زحمات و کوشش فراوان از ترکیب شانزده نوع آتش (از جمله آتش حادث از رعد و برق) بوجود آمده و تقدیس و ستایش می‌شود. در ایران دوآتش بهرام وجود دارد (در یزد و طهران) و در هندوستان هشت آتش بهرام شعله‌ور است (در اودوادا و نوساری هرکدام یك آتش - در بمبئی چهار و درسورات دوآتش). آتش بهرام باید همواره حتی در شب با شعله‌های درخشان و فروزنده بسوزد. مراسم و عبادات خاصی برای احترام و بزرگ داشت آن بعمل می‌آید و در آغاز هرپنج‌گاه چوبهای خوشبو داخل آن سوزانده می‌شود. فقط موبدی که از هر لحاظ حائز صلاحیت کامل باشد

1- Ahunvar 2- Ashem Vohu



۴- دهقانان شریف آباد در یکی از جشن‌های مذهبی در مزار پیرهرشت .

عکس : مری بویس

می‌توانند وارد حریم آن آتش شود و فقط ادعیه و نیایشی که مربوط بدان آتش است باید درجوار آن از حفظ تلاوت‌گردد. بهدینان وموبدان معمولی فقط می‌توانند آتش بهرام را از میان پنجره‌های مشبکی‌که در دیوارحریم آتش قرار دارد ببینند و ازهمانجا ادعیه و نیایش خوانده وچوب‌های صندل خوشبو نثار نمایند.

تعداد فراوانی از دو نوع آتش دیگرکه عبارتند از آتش آذران و آتش دادگاه وجود دارد. آتش آذران نیز باید توسط موبدان ـ اما با تشریفات کمتری ـ ستایش شود. آتش دادگاه را نیز موبدان برپا می‌دارند اما افراد عادی می‌توانند به‌خدمت آن پردازند و معمولا زرتشتیان متمکن درخانه‌های خود آتش دادگاه شعله‌ور دارند.

زرتشتیان درسال تعداد فراوانی عید دارند و دراین روزها بهدینان برای دادن پیش‌کشی و نذر و خواندن اوراد و ادعیه بسوی آتشکده‌ها و معابد می‌شتابند. در سایر روزها نیز برای مقاصد شخصی و نیات خصوصی می‌توان بدین مراکز رفته ومراسم نیایش بجای‌آورد. موبدی‌که درنزدیکی آتش بهرام زندگی می‌نماید درصورت فراغت از وظایف دیگر همه روزه بدانجا می‌شتابد و هر زرتشتی متمسکی می‌تواند همه روزه در آتشکدهٔ محلهٔ خود مراسم مذهبی بجای آورد.

درهرآتشکده جای مخصوصی برای انجام مراسم داخلی نمازونیایش وجود داردکه ئرویس‌گاه یا یزشن‌گاه نامیده می‌شود. این مراسم معمولا در هون‌گاه[1] انجام پذیرفته از طلوع فجر تا ظهر به طول می‌انجامد و تحت حمایت و حفاظت مهر است. نیایش وندیداد استثنائاً در شب انجام می‌شود

۱ـ «هون‌گاه»: نام نخستین بخش ازپنج گاه‌شبانروز است به معنی از سپیده‌دم تا ظهر.

زیرا برضد دیوان یعنی ساکنان جهان تاریکی است. افراد عادی (بهدینان) سهمی در این مراسم ندارند فقط وجهی برای اجرای آن می‌پردازند و می‌توانند به میل خود برای شرکت در آن حضور یابند. موبدانی‌که اجرای آداب و مراسم را برعهده دارند باید خود کاملا حائز همهٔ شرایط و در مرتبهٔ یوژدثرگر بوده و برشنوم انجام داده باشند. در این مراسم موبدان البسهٔ ساده در بر می‌نمایند (سدره وشلوار چسبان) عمامه بر-سردارند و دهان را با پارچه‌ای به‌نام پدان می‌بندند و بدین ترتیب از خطر آلوده نمودن جسم تقدیس شده با جامه و دم خود جلوگیری می‌نمایند. کلیهٔ ابزار و اسبابی که در این مراسم به‌کار می‌رود تمیز تطهیر و تقدیس شده است. موبد نیز دستان خود را شسته و تطهیر و تقدیس می‌نماید. از آن‌گذشته محل هریك ازعبادات‌که با شیارهای نسبةً عمیقی به‌نام پوی‌یاکش از هم جداگشته بطور مجزا قبل از شروع مراسم با دقت‌کامل شسته تطهیر و تقدیس می گردد.

در مراسم نیایش داخلی نشانی ازعظمت و جلال مراسم مذهبی دیده نمی‌شودبلکه موبدان‌فقط به‌خواندن ادعیه ونیایش‌های‌مختلف می‌پردازند. این آداب ساعت‌ها به‌طول می‌انجامد و محتاج دقت واراده و انضباط شدید و سخت است. در مرکز و ثقل این مراسم و عبادات رسمی قدیمی وجود دارد وآن مقدس ساختن و تقویت نمودن پدیده‌ها و مخلوقات اورمزد است بنابراین هریك از عبادات داخلی شامل تقدیس نان، پدیده‌های نیکوی حیوانات، آب ونباتات است. موبدی‌که رهبری مراسم را برعهده دارد طی خواندن سرودها وادعیهٔ فراوان نه‌تنهابه‌تقدیس‌پدیده‌های‌اورمزد می‌پردازد بلکه خود از آن مناجاتهاکسب نیرو نموده و به کمك آن مراسم و به‌مدد آن ادعیه‌به‌آن پدیده‌هاکه سرچشمهٔ حیات‌انسان می‌باشندنیرو وقوتی‌جدید

می‌بخشد. آتش نیز براثر آن نیایش‌ها وعبادات تطهیر وتقدیس می‌گردد. (در دوران اخیر نیز مانند دوران قبل اهمیت فراوانی به خواندن متون مقدس اوستا داده می‌شود.)

مهم ترین مراسم عبادت در دیانت زرتشتی تلاوت یسنای ۷۲ بخشی است‌که شامل سرودهای خود زرتشت یاگاثاها می‌باشد. این مراسم‌که انجام آن دوتا سه ساعت به‌طول می‌انجامد می‌تواند وقف اورمزد شود ویابه‌خاطر واحترام هر یك از خدایان کوچکتر انجام پذیرد. تلاوت این یسنا از وظایف موبدان است و در مراکز مذهبی مانند اودوادا[1] ونوساری همه‌روزه چندین یسنا سروده می‌شود. موبدی‌که راسپی[2] نامیده شده واجرای مراسم را برعهده دارد ابتدا باید شخصاً قدرت معنوی لازم راکسب نماید. از این جهت قبلا مراسم مختصر دیگری‌که باز عبارت از تقدیس پدیده‌های حیات می‌باشد انجام داده وآمادگی حاصل می‌نماید. این مراسم پنج تای نام دارد زیرا درطی آن موبد پنج عدد ترکهٔ نازك و کوچك به نام برسم[3] در دست می‌گیرد. ادعیه‌ای که در قسمت پنج‌تای خوانده می‌شود شامل بخش ۳ تا ۸ یسنا و اساس و مقدمه لازم برای عبادات و مراسم بزرگ‌تر است. موبدان همیشه این مراسم را از جانب تمام افراد جامعه (همهٔ انجمن) بعمل می‌آورند. در مواردی‌که عالی‌ترین مراسم مذهبی انجام می‌گیرد پیشوای مذهبی که اجرای مراسم با او است و زوت[4] نام دارد و سایر موبدان (راسپی) که درین مراسم او را یاری می‌نمایند باید ابتدا طی تشریفاتی که نیایش بزرگ (یشت مه یا متی خوب) نامیده می‌شود خود را آماده نمایند. دراین مراسم که به پیشگاه مینوناور[5] تقدیم می‌گردد تمامی یسنا تلاوت می‌شود. (مینوناور یا روح ناور احتمالاً روح حامی موبدان می‌باشد).

1- Udwada 2– Rāspi 3- Barsom 4– Zot 5- Navar

در مواردی که مراسم دینی کوچکتری باید انجام شود ترتیب آمادگی به‌همین نوع است با این تفاوت که قسمت‌های خلاصه‌تری از یسنا یعنی فقط آن قطعاتی که توأم با تلاوت آن باید آدابی نیز بعمل آید خوانده می‌شود. درین مراسم تنها زوت یعنی موبد پیشواست که کسب قدرت کامل و احراز آمادگی برای انجام رسوم عـالیهٔ دینی می نماید. هرگاه قـرار باشد موبد پیشوا (زوت) و موبدی که معاون اوست و به‌او کمك می‌نماید (راسپی) در مراسم مزبور متناوباً به جای یکدیگر انجام وظیفه نمایند آنگاه باید هر دو به‌یـك اندازه کسب آمـادگی و نیرو نمایند و به‌این منظور باید مراسم گوره[1] را انجام دهند یعنی چندین روز شش یسنا به‌جای آورند.

تشریفات طولانی نیایش و نماز یسنا شامل فراخواندن ایزدان و پدیده‌های طبیعی وستایش و نیایش آنهاست. آداب و رسوم آن به‌طور کلی شامل دومرحله فشردن مغز شاخه‌های گیاه مقدس هوم است و کلیهٔ مراسم در محور گرفتن آن عصاره و ترتیبات مربوط به‌آن دور می‌زند. بدین معنی که در فشردن اول شیرهٔ آن گیاه را با عصارهٔ ترکهٔ له شدهٔ انار و آب تقدیس شده مخلوط می‌گردانند و پیش‌نماز که ابتدا از نانی که تقدیس شده و درون نام دارد کمی خورده این مایع را که پراهوم[2] نامیده مـی‌شود می آشامد. پراهوم بعدی نیز به‌این ترتیب تهیه می‌شود فقط به‌آن شیر اضافه می‌گردد. درطی قسمت دوم این مراسم گرهٔ برگ‌های شاخه‌هائی به‌نام برسم[3] (که معمولا شاخهٔ درخت نخل یاگز یا سنجداست) باشیر و آب تمیز مـی‌گردد و این عمل نشانه و رمزی برای بـاروری و سرسبزی نباتـات است. تـا قرن هیجدهم میلادی و مدتی بعداز آن قسمتی از چربی حیوانی که قربانی شده بود نثار آتش مقدس می‌شد ولی این رسم امروزه اجرا نمی‌گردد. درپایان مراسم

1- Gewra 2- Prāhom 3- Barsom



۵– چند طفل زرتشتی پس از جمع آوری شاخه‌های هوم در نزدیکی مزار پیر سبز یزد .

عکس : مری بویس

قسمتی از پراهوم دوم به‌بیرون معبد برده شده وطی تشریفاتی به سرچشمهٔ آب پاك (چاه یا چشمه) ریخته می‌شود . آنچه‌که باقی مانده موبدپیش‌نماز ویا سایرموبدان حاضر در مراسم می‌آشامند . سایرافرادی‌که دراین‌مراسم حضور داشته‌اند خواه مـوبد خواه فرد عادی می‌توانند برای کسب فیض بیشتراز این مایع بیاشامند .گاه نیز آن را برای موارد بعد حفظ می‌کنند یا آنکه درپای درختان میوهٔ حیاط آتشکده می‌ریزند. بدین ترتیب‌مراسم دینی یسنا صرف نظر از تشریفات آن عبارت است از عوامل حیات وزندگی انسان را تقدیس نمودن وآنها را طی تشریفات مذهبی مصرف‌کردن وسپس از طریق‌کنایه و رمز نباتات را تقویت وبارور نمودن وبه‌آتش و آب که هر دو ابتدا تقدیس گردیده‌اند نذر وفدیه فرستادن . این مراسم کـه درکمال پاکی وطهارت و با عواملی پاك انجام می‌شود دارای اهمیتی فوق‌العاده است وهدف و منظورآن تقویت ساختن و مدد نمودن همهٔ موجودات پاك و خوب از طریق تـلاوت‌کلمات مقدسه مانترا[1] با به‌جای آوردن مراسم عبادات و پرستش خداوند وموجودات‌آسمانی می‌باشد .

یسنای ۷۲ بخشی در دو عبادت طولانی دیگر نیز به‌کار می‌رود . اول در ویسپرد‌که به‌خاطر پرستش اورمزد به‌جای می‌آید و چهار تا پنج ساعت به‌طول مـی‌انجامد . دراین مـراسم عبادت برخی مضامین و مطالب اضـافی گنجانیده شده است . ویسپرد مخصوصاً در موسم‌گهنبار یا شش جشن فصلی که نشانهٔ شش خلقت اورمزد (هوا ـ آب ـ زمین ـ گیاهان ـ حیوانات و انسان) است به‌جامی‌آید . عبادت دومی وندیداد است‌که از نیمه شب تاهفت صبح به‌طول می‌انجامد . (این تنها عبادتی است‌که در دو روز امتدادمی‌یابد زیرا روز زرتشتیان از فجر آغاز می‌گردد .) در این نیایش علاوه بر یسنا

1– Manthra

تمامی متن وندیداد که شامل مطالب منثور برعلیه دیوان و اهریمنان است خوانده می‌شود (یسنا ازحفظ تلاوت می‌گردد و برطبق نیت و منظور عبادت با هرتغییرکوچکی چندین بار تکرار می‌گردد و مراسمی سخت دارد.)

اما طولانی‌ترین تشریفات مذهبی تقدیس ادرارگاو مقدس (گومز)[1] می‌باشد کـه با به‌کار بردن خاکستر آتش بهرام انجام می‌گردد و متضمن مراسمی برای تطهیر و تنظیف می‌باشد. این شعائر توسط دو موبد که هر دو بر شنوم وگـوره را انجام داده‌انـد عملی شده و با به‌جای‌آوردن نیایش وندیدادکه درطی‌آن گومز تقدیس می‌گردد پایان می‌پذیرد. سپس آن مایع که اکنون نیرنگ[2] نام دارد درآتشکده نگاهداری می‌شود تا در موارد لازم بکار رود.

کوتاهترین مراسم دینی‌که داخل آتشکده صورت می‌گیرد عبارت از تقدیس و نذر و فدیهٔ نان پدیده‌های حیوانی میوه وآب است و در حدود پانزده دقیقه به‌طول می‌انجامد. این تشریفات به‌طور اختصار درون یـا باج نامیده می‌شود. به‌کار بردن پنج‌تای که ذکـر آن رفت در مراسم درون نیز معمول است اما برسم این مراسم حاوی ۷ شاخه است. در کلیهٔ مراسم یسنا آداب درون یا باج نیز به‌همان نیت و منظور بعمل می‌آید.

برخی ازمراسم مذهبی نیزهست‌که باید در خـارج از یزشن‌گاه انجام پذیرد. از جالب‌ترین و مهم ترین آنها تشریفات آفرینگان است. این تشریفات‌که شامل تسبیح وتهلیل وستایش و نیایش است همراه با آدابی‌توأم با مصرف‌گل و شیر وشراب و میوه صورت می‌گیرد. این نیایش از سه جزء مرکب است. جزء اول مخصوص برگزیدگان موجودات‌آسمانی والهی‌است. جزء دوم وسوم به‌ترتیب خاص دهمان آفرین (روح ستایش و نیایش) و سروش

1– Gomez 2– Nirang

است . برای این مراسم موبدان لباس رسمی که عبارت از خرقه‌ای سفید و بلند و آستین دراز باکمر بندی پهن وسفید است در برمی‌نمایند وروی فرشی می‌نشینند . مراسم آفرینگان می‌تواند توسط یك موبد در منزلی به طور خصوصی انجام پذیرد و یا آنکه دراعیاد مهم توسط انجمن‌موبدان درحیاط آتشکده برپا شود ومعمولا در این موارد تعداد پیش نمازان چهار تاست . تشریفات آفرینگان در حدود نیم ساعت به‌طول می‌انجامد و مردم عادی در این مراسم حضور می‌یابند .

کلیه تشریفات مذهبی دیانت زرتشتی وقف و تقدیم یکی از ایزدان می‌شود و افراد زرتشتی اجرای آن مراسم را ازجانب خود ویا شخصی و یا گروهی مرده یا زنده تقاضا و درخواست می‌نمایند . معمولا به‌امر دستور بزرگ تشریفات ومراسمی به‌نیابت‌تمامی افراد جامعه انجام می‌گردد. سایر تشریفات به‌درخواست افراد (موبد یا بهدین) به‌عمل می‌آید و مراسم یـا برای شخص تقاضاکننده است یا اینکه به‌تقاضای او برای شخص ثالثی مرده یـا زنده صورت می‌گیرد . اگـر تشریفات دینی برای شخص زنده‌ای باشد **زنده روان** نامیده می‌شود و هرگاه به خاطر یکی از در گذشتگان بر پا شود **انوشه روان** یا **اشو روان** (روح جاودانی یـا روح دادگر) خـوانده می‌شود . زرتشتیان نسبت به **فره وشی‌ها** یا ارواح مردگان توجه خاصی داشته و مراسم وآداب متعددی برای آنان دارند . صرفنظر از مراسم مخصوصی که جهت روح درگذشتگان به‌طور مجزا انجام می‌شود روان یا جمع فره وشی‌ها در کلیه مراسم وشعائر دینی فراخوانده شده و هیچ جشنی بدون آنکه آنان دعوت شوند برپا نمی‌گردد .

دربسیاری از مراسم خاص مقدار زیادی غذا نذر و انفاق شده و از روح متوفی دعوت می‌شودکه بابستگان زندهٔ خود با شادمانی درین مراسم

شرکت جوید. غذاها یا توسط حاضرین صرف می‌گردد و یا از آنجاکه روح انفاق در جامعهٔ زرتشتی قوی است به‌فقرا داده می‌شود.

زرتشتیان معتقدند که‌روح پس از فراغت از جسد سه‌روز روی زمین باقی‌می‌ماند. دراین سه‌روز بخاطر روح‌مراسم‌فراوانی برپا می‌گردد. درهر روز یکبار نیایش یسنا به عمل‌آمده و آن مراسم به‌ایزدسروش تقدیم می‌گردد. در هر گاه نیز مراسم باج انجام شده به پیشگاه همان ایزد نثار می‌گردد. نیایش فره وشی که همان فروردین یشت (قسمتی از اوستا) می‌باشد خوانده می‌شود و از جانب شخص درگذشته مراسم پتیت (اقرار رسمی به گناهان) به عمل می‌آید. در یکی از آن سه شب مراسم وندیداد برپا می‌شود. درطول شب سوم چهار باج خوانده شده و در طی یکی از باج‌ها که جهت اردا فره وش (مظهر فره وشی) تلاوت می‌گردد یك دست لباس کامل جهت روح شخص‌متوفی تقدیس و تبرك می‌شود. روزچهارم درست قبل از طلوع فجر مراسم خدا حافظی با روح به عمل می‌آید و در طول آن روز تشریفاتی به عمل می‌آیدکه روح را در داوری‌که در انتظار اوست کمك نماید. در یزد گوسفند یا بزی را قربانی نموده و شب سوم آنرا طی مراسمی بریان می‌نمایند. سابقاً صبح روز چهارم مقداری از چربی آنرا نثار آتش مقدس نموده درآن‌می‌سوزاندند. درهندوستان بجای‌حیوان چوب صندل‌را به‌آتش نثارمی‌کنند. در سال اول مرگ همه ماهه مراسمی به عمل می‌آید ولی در سالروز وفات این تشریفات مفصل تر است تا مدت سی سال خانوادهٔ شخص متوفی سالروز وفات را با مراسمی‌که توأم باخیرات وانفاق اغذیه است برپا می‌دارند. سی‌سال حدمتوسط‌سالهائی‌است‌که فرزند شخص‌مرحوم زنده مانده ووالدین‌خود را به‌یاد می‌آورد. بنا به اعتقاد زرتشتیان پس ازسی سال روح یکی از مصاحبین فره وشی می‌شود.



۶ــ «ده موبد» شریف آباد هنگام دور گرداندن آفرینگان در مراسم جشن گهنبار.

عکس: مری بویس

اکثر مراسم عبادت داخلی به‌نیابت شخص مرده‌ای و برای خشنودی و آرامش روح او برپا می‌شود. مراسم و تشریفات خارجی معمولا از جانب افراد زنده و برای شکرانه یا شفاعت اجرا می‌شود یا تنها به‌منزلهٔ عبادت محسوب می‌گردد. مراسم دینی زرتشتیان هیچ گاه به پیشگاه افرادی که روی زمین حیات داشته‌اند تقدیم و اهداء نمی‌شود زیرا دیانت زرتشتی به هیچ انسانی مقام و رتبهٔ الوهیت نمی‌دهد. اگر شخصی بخواهد توجه وعنایت روح یکی ازشخصیت‌های محترم و مقدس مذهبی را جلب کند فقط باید از جانب او مراسم نیایش اشوروان را بر پا دارد.

کلیهٔ مراسم و تشریفات مذهبی زرتشتیان به زبان مقدس اوستا اجرا می‌شود. از آنجا که‌کلمات اوستا به عنوان کتابی مقدس دارای قدرت و نفوذ است لذا اغلب درموارد بیماری، خشکسالی، ویاخطرات سفرنیز قسمت‌هائی از آن تلاوت می‌گردد. گاهی اوقات دهاتیان ساده دل زرتشتی با خواندن اوستا به مراسمی که شبیه به جادوگری می‌باشد می‌پردازند. طبعاً در این مراسم موبدی حضور ندارد و آهن و نمك نباید همراه حاضران باشد. این گونه خرافات و رسوم همواره مورد اعتراض شدید موبدان و بهدینان بوده است.

جشن‌ها

زرتشتیان علاقه وتوجه خاصی‌به جشن و سرور دارند. تاقرن نوزدهم سال‌زرتشتیان پر از روزهای جشن و نیایش و ضیافت بود وکار فقط به‌اندازهٔ لازم انجام می‌شد. در هر ماه جشنی به نام ایزدی که ماه به اسم اواست بر پا می‌گردید. از جملهٔ جشن‌های بزرگی‌که امروزه نیز بر پا می‌گردد شش جشن فصلی گاهنبار (یاگهنبار) است که هریك پنج روز به‌طول می‌انجامد. پنج روز جشن فروردگان (به‌خاطر ارواح مردگان)ـ پنج روزجشن مهرگان (به

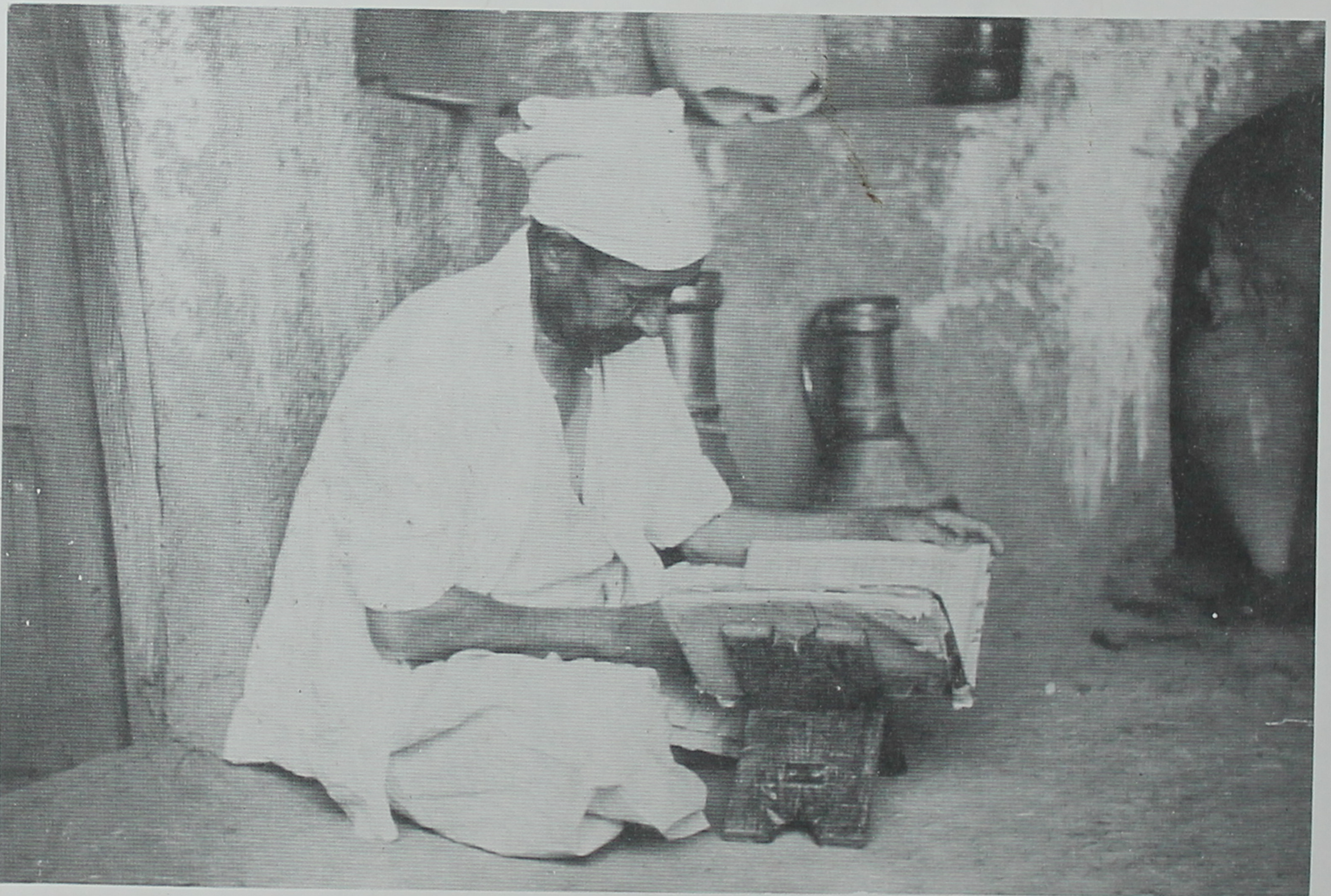
خاطر مهر) ـ جشن سال نو (نوروز) که اختصاص به‌راپیتوین[1] دارد و بازگشت بهارو وعدهٔ رستاخیز راهمراه می‌آورد و خرداد سالان که در آن تولدزرتشت وسالروزوقایع مهم جشن گرفته می‌شود. سابقاً جشن‌های بزرگی‌که اختصاص به‌تیر، اناهید، اسپندارمذ، وبهمن داشت بر پا می‌شد اما اکنون بیشتر زرتشتیان در شهرهای بزرگ‌زندگی می نمایند وموقعیت آنان ـ اقلیتی‌کوچك دراجتماعی بزرگ ـ برپا داشتن وبزرگ داشت همهٔ این‌مراسم‌را با اشکالات متعدد توأم می‌سازد.

پاکی وطهارت

بنابر اعتقادات زرتشتی دنیا پرازعوامل و نیروهای اهریمنی است و انسان به‌آسانی براثر تماس با آن عوامل یا پدیده‌های آنها (مثل چیزهای مرده) کثیف و ناپاك می‌شود. طرق گوناگونی برای پاکیزه شدن و طهارت وجود دارد. ساده‌ترین راه این است‌که شخص پاکی ظرفی از آب ازسرتا به پای شخص ناپاك بریزد. مراسمی‌که توسط موبدان برای پاك‌گردانی انجام می‌گیرد شامل بر: ۱) خواندن اوستا ۲) طهارت وپاکی درونی با آشامیدن نیرنگ (ادرار تقدیس شدهٔ گاو) با کمی از خاکستر آتش مقدس ۳) مراحل سه‌گانهٔ پاکی خارجی به‌وسیلهٔ گومز (ادرار تقدیس نشدهٔ‌گاو) سنگ و آب. به‌طورکلی مراسم پاك‌گردانی قبل از تشریفات بستن کستی و درمورد مردم عادی قبل از ازدواج و جشن‌های بزرگ انجام می‌گیرد.

یکی ازمراسم خاص وعالی طهارت وپاکی سی‌شور نام دارد که در سه مرحله برای طاهر نمودن شخص از برخی ناپاکی‌ها و آلودگی‌های شدید صورت می‌پذیرد. در یزد و نواحی اطراف آن زنان حامله‌ای‌که طفل آنان مرده به‌دنیا آید سی‌شور را انجام می‌دهند. مهم‌ترین و بزرگ‌ترین مراسم

1– Rapithwin



۸- کیخسرو یادگار شریف آبادی درحال خواندن متون مذهبی درطی برشنوم نه شبه

عکس : مری بویس

طهارت و پاکی برشنوم نه شبه نام دارد که مشتمل بر مراسمی بسیار سخت و سنگین است. این تشریفات نه روز و نه شب به‌طول می‌انجامد و شخص باید دراین مدت صرف‌نظر ازاجرای مراسم پاکی درعزلت و تنهائی به‌سر برده و درآرامش وسکوت به‌تلاوت آیات فراوان بپردازد. در هنداین مراسم‌فقط توسط موبدان به‌عمل می‌آید. بعضی از آنان یا برای آمادگی بیشتر جهت وظایف روحانی‌که برعهده دارند و یا به‌نیابت ازجانب دیگران چندین بار در طول زندگانی خود این مراسم را بجای می‌آورند. درایران تا آغاز قرن حاضر هریك از افراد جامعه‌لااقل یك بار درطول عمرخود ــ یا برای خود ویا ازطرف دیگری ــ برشنوم نه شبه‌را انجام می‌دادند تااز لوث ناپاکی‌ها و آلودگی‌ها پاك و طاهر گردند. در برخی از دهات زرتشتی نشین یزد این رسم کماکان مرسوم وجاری است.

اخلاق وخصائل

از خصائص وفضایل زرتشتیان‌کمك وپشتیبانی از پدیده‌ها ومخلوقات خوب اورمزد و یاری در شکست دادن اهریمن می‌باشد. ازآنجاکه هرفرد زرتشتی خود را سرباز نیکی و راستی می‌داند لذا چون سربازی به‌انضباط شخصی قائل ومعتقد است. ازجملهٔ این‌خصائل راستگوئی‌امانت ودرستکاری وسخت‌کوشی درکاراست. انسان باید درزندگی صرفه‌جو باشد زیرا اسراف وبیهودگی به‌اهریمن‌کمك می‌نماید باید خوش اخلاق و با نشاط باشد و اگر نتواند برغم فائق آید بهرحال نبایدآنرا ظاهرسازد. انفاق وبخشش به‌همهٔ مردم خوب نیز از جملهٔ اصول اخلاقی است. تعادل و میانه روی (پیمان) تشویق وتأکید می‌شود تا آنکه شخص از افراط و خستگی و زیاده روی در روحانیات به‌تباهکاری وبدی متمایل نشود. ازدواج وبه‌ثمررساندن‌فرزندان

از تجرد و بی‌ثمرماندن بهتراست اما عواطف نفسانی وخواهش‌های جسمانی باید تحت اراده و نظم باشد. از غذاها و نوشیدنی‌ها باید لذت برد ولی در اعتدال و میانه روی. از طرف دیگر با آنکه قناعت و امساك پسندیده است باید از تنگ چشمی وخست‌که از مظاهر اهریمن است برحذر بود. پرستش خداوند پسندیده و عالی است اما حتی دراین مورد شخص نباید خارج ازطاقت و امکانات خود پیش رفته و در این پرستش سایر وظایف را از یاد ببرد یك زرتشتی در زندگانی خود برای ایجاد تعادل و میانه روی مطلوب ودلخواه وظیفه‌ای بس سنگین و خطیر دارد. وی نباید آنقدر در عبادت خداوند راه افراط جویدکه موجودات و خلق او را از یاد ببرد و از طرف دیگر نباید آنقدر به‌خواهشهای دل‌گوش فرا دهدکه به‌تفریط‌گراید. وی در خود دائماً درحال جنگ و محاربه است و اگر از راه افراط یا اهمال در اخلاقیات و روحانیات نقصی پیدا نماید این نقص او موجب قوت دشمن خواهدگردید.

با آنکه یك نفر زرتشتی می‌تواند با خواندن آیاتی چند به معاصی وگناهان خود اقرار نماید اما فلسفهٔ دین زرتشتی هرشخصی را مسئول روح خود می‌داند. تمام اعمالی‌که انسان مرتکب می‌شود از روی پل می‌گذرد یعنی روز چهارم پس از مرگ در ترازوی عدالت سبك و سنگین می‌شود. اگر وی‌گناهکار باشد تنها کفارهٔ او برای جبران گناهان انجام کارهای خیر و خوب (از جمله‌عبادت و نیایش) است‌تابدان وسیله‌نیروی اهریمنی‌راتضعیف گرداند. بنابرفلسفهٔ دین زرتشتی نه‌تنها اعمال بحساب می‌آید بلکه کلمات و افکار و مقاصد و نیات نیزپای انسان محسوب می‌گردد. اعمال انسان‌وزنهٔ سنگین را تشکیل می‌دهد اما یك فکرخصمانه به‌کفهٔ‌گناه اضافه نموده ویك کلمهٔ پرمهرومحبت آمیز به‌ذخائر معنوی وآسمانی می‌افزاید.



۷- دستور خداداد نیر یوسنگی در مراسم تقدیس میوه در جشن خردادسالان

عکس : مری بویس

تعالیم و اصول دین

تعالیم و اصول امروزی دیانت زرتشتی با آنچه در زمان هخامنشیان وساسانیان رایج و متداول بوده و در کتب اوستائی وپهلوی مندرج و مدون است تفاوتی ندارد اما زبان این‌کتب برای مردم عادی قابل فهم نیست وجز برخی‌از موبدان دانشمند دیگران به‌مفاهیم آن دسترسی ندارند. درمراسم نیایش و عبادت زرتشتیان موعظه وخطابه‌ای ایراد نمی‌گردد وتا این اواخر رسم و وسیله‌ای برای تشریح و تبیین تعالیم و اصول مذهبی بطور ساده و عوام فهم وجود نداشت . از آن‌گذشته سازمان مذهبی زرتشتی کوشش و هم خود را مصروف تکرار و انجام آداب و رسوم و تشریفات مذهبی نموده و به‌مسائل مربوط به فلسفه وعلم دین و الهیات کم‌تر توجه داشته و اینگونه مسائل همواره بطورکلی و اصولی مورد نظر قرارگرفته است .

اساس اعتقادات دیانت زرتشتی که عموم برآن واقفند آن است که با آنکه دنیا و آنچه خوبی در آن است آفریدهٔ خدای خوب و دادگر یعنی اورمزد است اما چیزهائی نیز وجود داردکه مخلوق او نیست بلکه توسط معارض و دشمن کینه توز او اهریمن به‌وجود آمده و تابع ارادهٔ اهریمن

می‌باشد . بنابراین جهان روز و شب وبطور مستمر صحنهٔ مبارزه بین ایزدان وگروه بی‌شمار دیوان است. ایزدان در پی گسترش نیکی و خوبی هستند و دیوان در پی ویرانی و نابودی آفریدگان اورمزد . نبرد خوبی و بدی در جهان الهی ومعنوی چنین است امادرجهان خاکی این نبرد بستگی به‌تعبیر و تفسیرانسان‌دارد . عوامل طبیعی ازقبیل‌باران وخشکسالی رعد وبرق مواقع تخم‌افشانی و خرمن به مقتضای آن‌که به انسان‌کمك‌کند یا صدمه واردآورد پدیدهٔ اورمزد یا اهریمن است . کثافت ، بوی گند ، بی‌نظمی ، گرسنگی ، بیماری و مرگ طبعاً ازعوامل اهریمن بشمار می‌رود.گله و رمه‌که به انسان نفع می‌رساند خوب ونیك است وحیوانات شکارگر بد وازآفریدگان‌تاریکی می‌باشند. خروس‌که بانگش تاریکی شب را به‌پایان می‌رساند ودرنزدسروش مقدس است جزء موجودات ایزدی است . بیشتر حشرات و خزندگان خواه برای انسان مضرباشند و خواه‌کمی ناسازگار جزء دیوان محسوب می‌شوند و خرفستر[۱] (حیوان یا حشرهٔ موذی و زیان‌آور) نام دارند . تا اواخر قرن نوزدهم زرتشتیان‌کرمان هرسال طی مراسمی به‌صحرا می‌شتافتند و به‌کشتن حشرات وخزندگان از مارزهرآگین گرفته تا سوسمار بی‌آزار می‌پرداختند امروزه چنین‌کارهائی‌کم‌تر دیده می‌شود زیرا بیشتر تکیه نبرد روی مسائل اخلاقی‌است واگرمبارزه‌ای بایدبشود برعلیه‌فقروجهل و نادانی است. بنابر عقاید مذهبی جنگ برعلیه اهریمن دائم و مستمر و نافذ است اما درپایان اورمزد پیروزی نهائی و جاودانی خواهد یافت .

انسان و خلقت

عقیدهٔ قدیمی و باستانی زرتشتی دربارهٔ اصل خلقت انسان امروزه در

1– Khrafstar

بین آنان رایج نیست . آن طور که برای یك مسیحی یا یهودی آدم و حوا شخصیت‌های آشنائی هستند زرتشتیان با مشیا و مشیانه آشنائی ندارند. آنچه که به طور عموم درین مورد محل اتفاق است آن است که انسان به خلقت خوب تعلق دارد آخرین موجودی است که اورمزد درین خلقت آفریده وچه از راه انتخاب و چه از روی فطرت باید به خاطر اورمزد برضد اهریمن نبرد نماید. این عقیده هم غرورآمیز است و هم توأم با فروتنی است. انسان شاهکار خلقت اورمزد است اما درعین حال با سایر موجودات خوب مانند گاو، الاغ و گوسفند مرتبط و مأنوس است. مقام سگ مخصوصاً پس از مقام انسان مورد احترام است . شاید این اعتقاد بنابر اصلی قدیمی و باستانی باشد امانباید این نکتهٔ مهم را فراموش نمودکه سگ نیز بواسطهٔ وفاداری، اطاعت و جرأتش می‌تواند حائز صفات و اخلاق معنوی خوب بشمار آید.

طبیعت

یکی از خصائص قابل توجه دیانت زرتشتی آن است که بر طبق اعتقادات و تعالیم آن بین روح وماده یا طبیعت و معنی نزدیکی کامل برقرار است. برطبق این عقاید یك شخص سالم که اورمزد بدن اورا بی‌نقص وسلامت آفریده بهترین موجودی است که در روی زمین وجود دارد . اما کشور بدن وی نه تنها به هجوم معنوی و اخلاقی اهریمن بلکه به‌حملات جسمی وی که بیماری ، نقص اعضاء ، و سرانجام مرگ به بار می‌آورد باز است . بنابر یك اعتقاد قدیمی که بدشکلی و نقص خلقت را از عوامل اهریمن می‌داند چنین اشخاصی حق احراز سمت موبدی نداشته‌اند و مؤمنین در موارد بیماری برای رفع شراهریمنان به قرائت متونی ازاوستا توسل می‌جستند . امروزه مانند گذشته از افراد ناقص‌الخلقه به مانند افراد ناپاك دوری و

پرهیز نمی‌شود ولی مثلا جاری شدن خون که نقصی در بدن محسوب است شدیداً از آثار و عوامل اهریمن بشمار می‌آید. مؤبدی که در بدن بریدگی داشته و از آن بریدگی خون جاری شده باشد حق اجرای مراسم مذهبی را ندارد. برطبق اعتقادات زرتشتی در قرون ۱۶ و ۱۷ اگر براثر کشیدن دندان قدری خون وارد حلق و معده می‌شد شخص ناپاك می‌گردید. امروزه حائضگی از عوامل اهریمنی بشمار می‌آید واز آنجاکه زنان در طی دوران ماهیانه خود ناپاك شمرده می‌شوند لذا در بعضی از خانواده‌های زرتشتی متمسك بانوان چنین دورانی را در گوشه‌ای تنها و بدون تماس با سایرین بسر می‌آورند.

دیگر از عوامل مهم ناپاکی مرگ است. چیزهای مردهٔ بدن مثل مو و ناخن ناپاك است و باید با دقت از شخص دور شود. جسد نیز قویاً ناپاك و آلوده بشمار می‌آید. بنابر یك عقیدهٔ قدیمی هرچه انسان در حیات خود خوب‌تر باشد جسدش ناپاك‌تراست زیرا دیوان بیشتری برای ازپادرآوردن جسد بدان هجوم آورده و آنرا در تملك گرفته‌اند. زرتشتیان‌که بدانگونه برای روح رفتگان مراسم و احترام قائلند به‌جسدکه‌آنرا نسا یا جسمی متعفن و گندیده می‌نامند ارزشی نمی‌گذارند.

هدف اصلی مراسمی که با سرنوشت نهائی جسد توأم است محدود ساختن گسترش و سرایت آلودگی‌ها و ناپاکی‌هاست. ازجملهٔ رسوم‌آن است که چندین بار سگی را برفراش مرده می‌برند تا به او خیره شود زیرانگاه سگ باعث بازداشتن و متوقف نمودن دیوان می‌گردد. جسد برطبق رسوم مذهبی نباید در زمین دفن شود زیرا زمین را ملوث و آلوده می‌سازد. بلکه آنرا روی تخته سنگی برفراز برجی که دخمه نام دارد و در محلی دور افتاده واقع است می‌گذارند تا طعمهٔ پرندگان وحشی شود. در ایران و هند

این رسم کماکان عملی می‌گردد و دارای مزایائی نیز هست، ارزان و درمورد همه یکسان و متساوی است و زمینی بهدر نمی‌رود. پافشاری غیرزرتشتیانی که از دیدن لاشخورها بیش از تصور کرم‌های زیر زمین دچار وحشت شده بودند موجب شد که از سال ۱۹۲۰ به این طرف در طهران و کرمان قبرستانهائی برای زرتشتیان احداث گردد. زرتشتیان یزد ودهات اطراف آن و پارسیان هند هنوز تابع رسم قدیمند و برخلاف غیر زرتشتیانی که این عمل را زشت می‌شمرند آنرا برای جسدی که رو به فساد است پایانی سریع و زیبا می‌دانند زیرا فقط کمی پس از نهادن جسد برفراز دخمه جز استخوانهائی تمیز چیز دیگری در معرض خورشید و ماه قرار نمی‌گیرد. زرتشتیان مؤمن و متمسک شدیداً از دفن اجساد در زمین منزجرند.

سرنوشت نهائی

سرنوشت انسان آن است که خوب باقی بماند یعنی در زندگانی دنیوی به هروسیله‌ای که می‌تواند در بسط نیکی و تقویت اورمزد بکوشد و پس از مرگ در بهشت که از آنجا می‌تواند به اولاد و اعقاب خود ناظر باشد مقر گزیند و به‌صورت روح برای قبول نذورات و پیش‌کشی‌های آنان نزد ایشان بازگشته و در شادی و سرورشان شرکت جوید. اگر در کردار نیک قصور ورزد و بدی‌هایش برخوبی‌ها افزونی گزیده و اسیر دست دیوان به سوی تباهی بگراید سرنوشت وی مأوی درجهنم خواهد بود. هرگاه اعمال ورفتار نیک و بد او کاملا یکسان و یك اندازه باشد روح در برزخ که محلی بین بهشت و دوزخ است ساکن خواهد شد. اجرای مراسم مقدس مذهبی (خواه شخصاً خواه نیابةً) جزء اعمال نیك بشمار می‌آید ودرروز حساب به نفع کارهای خوب شخص محسوب می‌گردد. فراموشی درانجام وظایف اصلی و اساسی به گناهان شخص خواهد افزود.

بعد از مرگ

اعتقادات قدیمی در مورد مرگ و آخرت یکی از مسائلی است که



۱۰ـ موبدی از سنجانا با سگ چهار چشم در دارمهر کراچی

عکس : مری بویس

تا به امروز درصورت کنونی دیانت زرتشتی روشن ودست نخورده باقی مانده است . برطبق این اعتقادات حتی اگر جسد نقل مکان داده شود روح تا سه روز در محل مرگ باقی می‌ماند و بستگان مرده برای تقدیم تواضع و احترام خود به روح نامرئی بدان محل می‌آیند. این احترام و خشوع با احترامی که درموردخدا به‌عمل‌می‌آیدتقریباً یکسان‌است وهیچ فردزنده‌ای نمی‌تواند مورد چنین کرنش و خضوعی قرارگیرد . در طی این سه روزاگر مراسم و تشریفات مربوطه به عمل‌آید ایزد سروش از روح محافظت مـی نماید . در غیر اینصورت روح مورد طعنه و سخریه و تهدید گروه دیوان‌که درآنجا جمع هستند قرار می‌گیرد . به خاطر روح سه بار در روز غذا نذر می‌کنند و این غذاها به سگ داده می‌شود . (ارتباط بین سگ ومرگ در رسوم قدیمی و متروك اقوام هندواروپائی نیز ظاهراً سابقه دارد) در طلوع روزچهارم روح به پل چینوات می‌رود و در حضور سه ایزد یعنی مهر ، رشن و اشتاد اعمال وی مورد سنجش و داوری واقع می‌شود. اگر اعمال خوب بر بد برتری داشته باشد روح از پل گذر کرده و به بهشت می‌رود و اگر رفتار بد سنگین‌تر باشد از روی پل که حساب سرموئی را هم دارد به قعر جهنم پرتاب می‌گردد . هر زرتشتی صادقی به حساس بودن لحظات در روی پل چینوات‌کاملا واقف است بدینجهت برای‌کمك و مساعدت به روح مراسم و نیایشهای مختلف دینی توسط بستگان شخص مرده به عمل می‌آید .

آخرت و رستاخیز

اعتقاد عامه برآن است که سرانجام اهریمن و دیوان مغلوب شده و در رستاخیزی تمام انسان‌ها برای آنکه مورد آخرین داوری واقع شده و در بازگشت و تجدید نهائی دنیای نیکی حضور داشته باشند زنده می‌گردند.

در بارهٔ این مسألهٔ دینی در اعتقادات اخیر زرتشتیان چیزی به تفصیل و جزئیات نمی‌بینیم. فقط همه ساله راپیتوین یا نوروز جشن گرفته می‌شود و آنطور که از کتب و متون پهلوی بر می‌آید این جشن که موسم آن مقارن با بازگشت بهار و جان‌گرفتن نباتات ظاهراً مرده است نشانه ومظهری از رستاخیز واقعی بدن می‌باشد. جشن نوروز یا جشن رستاخیز سابقه‌ای قدیمی دارد و تاریخ آن به زمان هخامنشیان می‌رسد. برپا داشتن این جشن برهر زرتشتی واجب است و اگرچه این ایام جنبهٔ دینی آن فراموش شده اما یکی از مقدس ترین عیدهاست که هرساله درکمال سرور و شادی جشن گرفته می‌شود.



۹- زربلنو خدا مراد از مزرعهٔ کلانتر هنگام صرف غذا درطی برشنوم نه شبه

عکس : مری بویس

موقعیت کنونی دیانت زرتشتی

وضع کنونی دیانت زرتشتی پیچیده است. گروهی مؤمن ومعتقدمرکب از موبد واشخاص عادی فقیر وغنی عالم وعامی وجود دارندکه کیفیت قدیمی دیانت ومراسم وتشریفات آنراجزء بجزء برپا می‌دارند. مکتب علم خشنوم که معتقد به پرهیزکاری و اجرای دقیق نیایشها وتشریفات مفصل دینی است در بین این گروه پیروانی دارد. در مقابل این گروه نهضتی اصلاح‌طلب وجود دارد که معتقدبه حفظ تعالیم اخلاقی وکاستن تشریفات ومراسم دینی است. این اصلاح طلبان عقاید خود را با برخی از تعالیم هندوها و اصول عرفانی مذاهب آنان مخلوط می نمایند. برخی از موبدان اصلاح‌طلب کسانی را که تازه به دیانت زرتشتی در آیند می‌پذیرند و مراسم کستی را در بارهٔ اطفالی که ثمرهٔ ازدواجهای مختلط (با غیر زرتشتیان) هستند برپا می‌دارند. این مسائل در ایران کمتر مطرح است ولی پارسیان محافظه کار و معتقد با هر دو گروه مخالفت دارند. سپس مثل همه ادیان گروهی زرتشتی به اسم وجود دارد که به هیچ یك از آن دو گروه و مکاتب کاری ندارند. سرو کارشان با موبدان فقط در مراسم دخول اطفال در جامعه و

در مواقع ازدواج و مرگ است . سرانجام گروهی منکر خدا و روح و آخرت در بین آنان هست که بهرحال با جامعه در ارتباطند زیرا افراد زرتشتی یا ازطریق‌دین یا از راه خون با یکدیگر هم‌بسته‌اند و اگر یکی ازاین‌دوعامل‌سست شود عامل دیگرباعث نگهداری‌آنان درجامعه می‌شود. حتی‌برای این‌طبقه به‌تقاضای بستگانشان مراسم‌وتشریفات مربوط به مرگ انجام می‌گیرد .

نیمهٔ دوم قرن نوزدهم دوران رونق و جلال دیانت زرتشتی بود زیرا افراد جامعه از ثروت و آسایش بهره‌مند بودند و هنوز تمدن مادی قرن بیستم مجال ساییدن و تحلیل‌بردن اعتقادات دینی افراد را نیافته بود . در ایران وضع مالی جامعه و آغاز تحصیلات عادی و غیرمذهبی این تغییر و تحلیل را سریع و تند حادث نمود و پسران موبدان یکجا از اشتغال به وظیفهٔ اجدادی خود سر پیچیدند. اکنون درتمام ایران‌بسختی می‌توان بیش از بیست موبد که به امور دینی اشتغال داشته باشند پیدا نمود . برخی از آنان بخوبی به مطالب مذهبی که باید در نیایشها و مراسم‌خاص خوانده شود وقوف دارند اما ازدانستن معانی ومفاهیم‌کتب و متون مقدس مذهبی (آن قسمت که در مراسم و تشریفات دینی بکار نمی‌رود) عاجزند . در حال حاضر کسی در جرگهٔ موبدان داخل نمی‌شود و برای آینده نیز انگیزه ووسیلهٔ تشویقی فراهم نمی‌گردد . موبدان کماکان حقوق‌ومقرری دریافت نمی‌دارند وباآنکه همه ساله مبالغ‌قابل ملاحظه‌ای برای‌سایرامورمذهبی‌گردآوری‌می‌شوداماموبدان هنوز نتوانسته‌اندآن‌قدم انقلابی را که بتواند مقداری از این وجوهات را عایدآنان سازد بردارند. تقاضای انجام تشریفات مذهبی ازطرف مردم عادی کاهش‌یافته وطبعاً عایدی موبدان که به تعداد این مراسم بستگی دارد کم شده است و بر خلاف

سابق به آنها به عنوان افراد عالم و دانشمند جامعه نیز نمی‌نگرند . بسیار محتمل است که با پایان این نسل دستگاه موبدان نیز درایران به پایان برسد .

درهندوستان وضع کمی بهتراست . ارتباط وآمیزش محققان اروپائی باموبدان پارسی آنان را برانگیخت که مطالعات بیشتر و عمیق‌تری درکتب دینی خود بنمایند وبا معلومات خود کمی از نفوذ و قدرت سابق را حفظ کنند . امانشر علوم وتحصیلات گوناگون درهند پسران موبدان پارسی را نیز ازپیروی شغل اجدادی خود بازداشته است. سابقاً با هوش‌ترین فرزندان یك موبد وارد جرگهٔ موبدان می‌شدند وشغل پدر را اختیارمی‌کردند. امروزه با هوش‌ترین و زرنگ‌ترین آنان به دنیای خارج و غیرمذهبی می‌شتابند مگر آنکه استثنائاً یکی از آنان احساسات قوی مذهبی داشته و شغل پدر را انتخاب نماید . با آنکه اکنون درهندوستان صدها موبد وجود دارد اما تعداد ایشان رو به کاهش است وباز آن عده‌ای‌که باید باتمرین وممارست زندگی پرتقوائی گذرانده و در زمرهٔ موبدان یوژدثرگر [1] کمتر وقلیل‌تر می‌باشند . با آنکه وضع مذهبی جامعهٔ پارسیان هند گرم و پررونق است امابا کم‌شدن تعداد موبدان آیندهٔ دیانت زرتشتی درهندنیز زیاد امیدبخش بنظر نمی‌رسد .

جوامع‌کوچکتری از زرتشتیان دراطراف جهان خاصه دربنادر واقع در کلنی‌های سابق انگلیس وجود دارد که در برخی از آنان آتشکده وموبد نیزهست ولی‌نفوذ جامعهٔ‌خارج براین جوامع‌دورافتاده اجتناب ناپذیر است. مراکز مهم ومتنفذ دینی‌همان نقاط‌کوچك‌قدیمی هستند یکی نوساری در هندکه تعداد قابل ملاحظه‌ای موبد وکتابخانه‌ای شامل نسخ مذهبی دارد

---

1 - Yojdathragar

ورسوم وسنن دینی در آنجا پاسداری ومحافظت می‌گردد ودیگرشریف آباد یزد در ایران که کشاورزان زرتشتی با یك نفر موبد خود و رئیس بسیار آزمودهٔ انجمن خویش به طرز قابل توجهی سنن و مراسم دینی‌را بر پا می‌دارند.

تاریخچهٔ کوتاهی از مطالعات مربوط به دیانت زرتشتی

تاقرن هفدهم وجود پیروان دیانت زرتشتی در ایران و هند برارو پائیان نامعلوم بود. در آن قرن مسافران وسیاحان اطلاعات واخباری از زرتشتیان به اروپا آوردند. اول بار درسورات آنکتیل دوپرن[1] متون قدیمی دینی راهمراه با دستور داراب مطالعه کرد و برمبنای عادات و رسوم زرتشتیان ترجمه‌ای از آن به فرانسه فراهم آورد. کتاب وی درسال ۱۷۷۱ همراه بانکات گرانبهائی از مشاهداتش در پاریس منتشر شد. در قرن نوزدهم وقوف به ارتباط بین دوزبان سانسکریت واوستائی موجب بسط مطالعات اوستائی گردید واز آن به بعد اینگونه مطالعات توسط دوگروه ازمحققین اروپائی دنبال شد. یك گروه دانشمندانی‌که بیشتر ازجنبهٔ زبان‌شناسی کوشش و هم‌خودرا مصروف خواندن متون نموده وکاری به رسوم متداول مذهبی وکمك یافتن از آنها برای درك مطالب ندارند وگروه دوم جمع کوچکتری‌که در مطالعات‌خود از تحقیق ومطالعه در صورت وتشریفات کنونی دیانت زرتشتی نیز استفاده می‌نمایند. از برجسته‌ترین ایشان پس ازخود آنکیتل باید دارمستتر[2]

---

1 - Anquetil-Duperron   2- J.Darmesteter

(که ترجمهٔ فرانسهٔ وی از اوستاحاوی نکات ذیقیمتی‌ازآداب پارسیان‌است) م.هوگ[1] و ی.و. وست[2] را نام برد. دو نفر اخیرالذکر بیشتر روی متون پهلوی مطالعه نموده و برای انتشار آنها باموبدان پارسی همکاری داشته‌اند.

خود پارسیان تا قرن هیجدهم قدم قابل‌ملاحظه‌ای برای مطالعات اوستائی برنداشته بودند ولی مطالعات آنان در زبان و آثار مذهبی پهلوی گرانبها است زیرا بیشتر کتب پهلوی‌توسط پارسیان در بمبئی به‌طبع رسیده است. ازجملهٔ پیشروان محققان پارسی‌می‌توان تهمورث انکلساریا[3] وپسرش بهرام‌گور پشوتن سنجانا ـ م. ر. اونوالا[4] وپسرش جهانگیر ـ ی. ک. انتیا[5] ـ ج جاماسپ آسانا[6] وشخصیت برجسته ب . ن . دابار[7] را نام برد . اونوالا ودابار هم‌چنین‌متن و ترجمهٔ‌بسیاری‌ازروایات ایرانی‌راکه منبع اطلاعات‌گرانبهائی ازجامعهٔ زرتشتی درقرون ۱۶و۱۷ میلادی می‌باشد به طبع رسانده‌اند. سایر پارسیان خاصه‌ج. ج. مودی[8] آثار فراوانی‌در معرفی مراسم دینی زرتشتیان دارند. از آنجا که هیچ غیر زرتشتی حق شرکت درمراسم دینی زرتشتیان را ندارد لذا محققین اروپائی دراینمورد می‌بایست کاملا به‌مطالب این‌آثار متکی باشند. تعداد فراوانی از کتب مزبور توسط پارسیان به‌زبان‌گجراتی ترجمه‌ومنتشرشده تا در روشن ساختن ذهن‌افراد جامعه نیزمفید افتد.

درمیان جامعهٔ ایرانی تااین‌اواخر محققی یافت نمی‌شد. درسال ۱۹۵۶ جمشید سروشیان یکی‌از بهدینان سرشناس کرمان‌کتابی تحت‌عنوان فرهنگ بهدینان چاپ‌کرد. این‌کتاب فرهنگ لهجهٔ زرتشتی‌است وشامل‌اطلاعات‌بسیار گرانبهائی از رسوم زرتشتیان ایران می‌باشد که تا هنگام طبع آن برغیر زرتشتیان نامعلوم‌بود. این را نیز نباید نادیده‌گرفت‌که‌جامعهٔ ایرانی‌زرتشتی

1- M. Haug 2- E. W. West 3 -T. Anklesaria 4- M. R. Unvala 5- E. K. Antia 6 - J. Jamasp Asana 7- B. N. Dhabhar 8 -J. J. Modi

مقداری رسوم قدیمی‌را که دربین پارسیان‌هند معمول ومتداول نبود حفظ وپاسداری نموده‌اند.

مآخذ ومدارك

۱ ــ مربوط به پارسیان هند :

D. F. Karāka, *History of the Parsis,* 2 volumes, Bombay 1884

D. Menant, *Les Parsis,* histoire des communautés zoroastriennes de l'Inde, Pt. I (Annales du Musée Guimet, Bibl. d'Études 7) Paris 1895.

D. Menant, *Un Sacerdoce zoroastrien á Naosari,* Paris 1911.

M. M. Marzban, *The Parsis in India,* 2 volumes, Bombay 1917. (an enlarged English edition of Mlle Menant's book)

S. H. Hodivala, *Studies in Parsi History,* Bombay, 1920

J. J. Modi, *The religious ceremonies and customs of the Parsis*, Bombay, 2 nd ed 1937.

۲ ــ مربوط به زرتشتیان ایران :

A. V. W. Jackson, *Persia past and present,* New York, 1909, chapters XXIII–XXV

E. G. Browne, *A Year amongst the Persians, Cambridge,* 2 nd ed. 1926, p. 394 ff.

D. Menant, Article on «Gabars» in *ERE*

B. N. *Dhabhar The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz and others,* Bombay 1932.

M. Boyce, Articles in *Acta Orientalia* 1966, *JRAS* 1966, *BSOAS* 1967–1969, *Festschrift F. B. J. Kuiper* 1969, *W. B. Henning Memorial Volume* 1970.

توضیحات و شروح

آتش ـ آتشکده آتش از زمان های بسیار دور در بین اقوام آریائی مورد پرستش و احترام بوده وزرتشت در تعالیم خود مقام آنرا تا مرحلهٔ تقدس بالا برده است . با آنکه برائر گذشت قرن‌ها بسیاری از رسوم و آداب زرتشتیان به‌صورت کهن خود وجود ندارد اما احترام به‌آتش و رعایت سنن و آداب قدیمی مربوط بدان به‌همان نحو که بوده باقی مانده و نموداری از سنن دیرین بدست می‌دهد . (برای اطلاع از آتشهای مقدس و آتشکده‌های باستانی ایران نگاه کنید به : پورداود یسنا جلد دوم ـ محمد معین : مزدیسنا و ادب فارسی) .

درحال حاضر سه آتش مقدس در بین زرتشتیان وجود دارد که برحسب درجه و احترام به‌ترتیب عبارتند از: آتش بهرام ـ آتش آذران ـ آتش دادگاه. آتش بهرام قرنها مقدس‌ترین آتش بشمار می‌رفته و به «آتش پادشاه پیروزگر» Pādixšā Pērōzgar Ādurān موسوم است . شکوه و فر این آتش است که بادروغ وتباهی می‌جنگد وبدون حفاظت این آتش برای هیچ بهدینی زندگی در روی زمین میسر نیست . آتش بهرام از ترکیب شانزده نوع آتش بوجود آمده و ترکیب و تقدیس آن عملی بسیار مهم و مشکل و طولانی است . پس از آنکه آتش بدست آمد مراسم « تخت نشین » انجام می‌گیرد و آتش را با مراسم پرشکوهی به‌آتشکده برده و در محل خاص خود قرار می‌دهند . چهار موبد در حالی که چتری بالای آتش دارند آن را حمل می‌نمایند و جلوی آنان موبدانی که شمشیر وگرزی که سر آن شکل گاو نری دارد دردست گرفته‌اند حرکت می‌نمایند و به‌دنبال آنان شخصیت های برجسته و سایر بهدینان با وقار گام برمی‌دارند . پس ازآنکه مراسم تخت‌نشین به‌اتمام رسید موبدان چند عدد ازشمشیرها وگرزها را به‌دیوار حریم آتش آویزان می‌کنند تا اولا نشانی از جنگ دائمی بر ضد بدی باشد و ثانیا در مواقع لزوم در محافظت و دفاع از آتش بکار آید. آتش بهرام در

هند آخرین بار در سال ۱۷۶۵ در نوساری تقدیس و برپا داشته شد و از آن روز تا کنون همراه با پنج آتش بهرام دیگر در آن سرزمین مورد ستایش و احترام است. فقط موبدانی که دارای رتبهٔ مخصوص و حائز شرایط خاص باشند حق دخول در حریم آتش و خدمتگذاری بدان را دارند و مراسم خدمت به این آتش و تشریفات دینی که مخصوص آنست در نهایت دقت و پاکیزگی و احترام انجام می‌گیرد. در ایران مدت‌ها قبل ـ که تاریخ آن بر کسی معلوم نیست ـ دو آتش بهرام در یزد وطهران برپا گردیده است. در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم نیز آتشکده‌های دیگری برپا شده که از تاریخچهٔ برخی از آنها اطلاع صحیحی در دست نیست.

تقدیس و برپا داشتن آتش آذران ساده‌تر است زیرا فقط از ترکیب چهار نوع آتش به‌وجود می‌آید. مراسم «تخت نشین» آن با شکوه کمتری انجام می‌گردد و برعکس آتش بهرام همواره با شعله های فروزان شعله‌ور نیست. موبدان می‌توانند در حریم آتش نیایشهای خاصی از جانب خود یا سایر عبادت کنندگان به‌جای‌آورند.

آتش سوم آتش دادگاه است که از یك نوع آتش به‌وجود می‌آید و پس از آنکه توسط موبدی تقدیس شد و با تشریفاتی نظیر آنچه در مورد دو آتش فوق انجام می‌گیرد به‌محل خاص خود برده شد مورد نیایش و پرستش موبدان و مردم عادی قرار می‌گیرد. تاکنون چند خانوادهٔ متمکن زرتشتی درخانه‌های خودآتش دادگاه داشته‌اند.

پس از آنکه آتش مقدس به‌وجود آمد آن آتش در هر درجه‌ای که باشد دارای «موجودیت» خاص می‌گردد و باید تا آنجا که قدرت بشری اجازه می‌دهد نسل بعد از نسل پاسداری شده و مورد احترامات مربوط به خود قرار گیرد. هر آتش به‌طور جدا دارای «شخصیت» مخصوص خود است. نه می‌توان آنها را با هم ترکیب کرد ونه آنکه می‌توان درجه هریك را ترقی داد. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:

Mary Boyce: *On the Sacred fires of the Zoroastrians* Bulletin of the School of oriental and African Studies. University of London. جلد سی و یکم قسمت اول سال ۱۹۶۸

اراتو urartu نام قومی است که با قوم «هوری» بستگی داشته است این مردم در نیمهٔ دوم قرن نهم قبل از میلاد امپراطوری نیرومندی در جنوب دریاچهٔ وان (واقع در مشرق ترکیهٔ کنونی) تشکیل دادند و در قرق هشتم قدرت آنان تا دریاچهٔ ارومیه وشمال

دریای سیاه و قسمت‌های شرقی آسیای صغیر و شمال سوریه بسط یافت . در قرن ششم قبل از میلاد امپراطوری‌آنان بدست مادها منقرض شد .

ارویسگاه، ئرویسگاه Urvisgāh اطاقی است درآتشکده پهلوی اطاق جای آتش که کف آن سنك فرش است و دورآن راه‌آبی است که‌آب درآن جریان پیدا می کند و ابزار وگل و میوه‌ای که برای انجام مراسم دینی به‌کار می‌رود در این آب شسته می‌شود و دریك طرف این اطاق سکوئی از سنك به بلندی نیم متر دیده می‌شود . (فرهنك بهدینان)

استویدات Āstvīdāt اوستائی - astō . vidāto دیو نابودی و خرابی است ومعنای لغوی آن « خردکنندهٔ استخوانها » مـی‌باشد . استویدات اهریمنی است که روح تنفس را اخذمی‌نماید تماس دست اوبا انسان خواب می‌آورد سایه اوتب عارض می کند وخیرگی چشمانش روح تنفس را از شخص خارج می‌سازد. (بند هشن انگلساریا ص ۱۸۶)

فرینگان Āfrīngān « نام يك رشته از نمازهای زرتشتیان است که در مدت سال درجشن‌ها و هنگام‌های مختلف بجای آورده می‌شود . چهارتای‌آنها که مهمترین آفرینگان است در متن اوستای گلدنـر به این ترتیب ضبط است : آفرینگان دهمان ، آفـرینگان گاثا ، آفرینگان گهنبار ،آفرینگان رپیتوین . » (پورداود : خرده اوستا ص۲۲٤) « نام نسکی است ازجمله بیست ویك نسك کتاب زند » (برهان)

اکد Akad نام قوم و نام قدیمی شهر و ایالت بین‌النهرین است که بنیان گذار آن سرگون اکدی سومر را فتح کرد . سلسله‌اکدها مدت دو قرن (۲٤۷۰-۲۲۸۵ قبل از میلاد) بربین‌النهرین ونواحی اطراف‌آن حکومت داشته‌اند .

امشاسپندان-Ameša Spenta به‌معنی « جاودانان مقدس » در متون زرتشتی متأخر- بعد از گاتها عبارت از شش الهه می‌باشند که همراه با اهورامزدا در عالی ترین سطح الهی و خداوندی وظایف‌خودرا انجام‌می‌دهند. درجات وطرزقرارگرفتن آنها ترتیب‌معینی‌دارد وبه‌دوگروه تقسیم‌می‌شوند. گروه اول(وبالاتر) وهومن Vahu Manah اندیشه‌ومنش نیك-اش و هیشت Aša Vahišta بهترین دادگری- خشثرواری Xšathra Vairya قدرت و سلطنتی که باید برگزیده شود .گروه دوم سپنتا ارمتی SPəntā Ārmati

پارسائی مقدس ـ هئُروتات Haurvatāt جامعیت رسائی ـ امرتات Amərətāt بی‌مرگی . در متون پهلوی می‌بینیم که این شش الهه در دوطرف تخت اهورامزداقرار گرفته‌اند . اهورامزدا پدر و خالق امشاسپندان است (یشت ۱۹.۱۶ ـ ۱۳.۸۵) و آنان باید او را درکارهایش مساعدت نموده و جهان را باخصائل خود «مقدس» نمایند . علاوه برآن هریك از امشاسپندان حمایت و صیانت گروه یا عاملی دنیائی را بر عهده دارند . وهومن نگهبان حیوانات سودمند است اش وهیشت نگهبان آتش خشثروارى نگهبان فلزات ـ سپنتاارمتی الههٔ زمین و هئُروتات و امـرتات نگهبان و بانی آب و نباتاتند . امشاسپندان الهه هائی نامرئی هستند. بسوی آنها نیایش وستایش و قربانی به‌عمل می‌آید و ازآنان برای شرکت در مراسم نیایش دعوت می‌شود. در متون پهلوی زمان ساسانیان امشاسپندان را به صورت الهه‌هائی مستقل و حقیقی می‌بینیم . دینکرت می نویسد که امشاسپندان بر شاه ویشتاسپ ظاهر شده و با او به مشورت برخاستند و چندی در قصر او زندگانی نمودند (۷.۶.۱۳ـ ۷.٤.٤٥) متن دیگری‌آنانرا سوار بر اسبان تند پا معرفی می‌نمایند .

به‌نام هریك از امشاسپندان ماه و روزی ازماه اختصاص یافته است (بهمن ـ اسفند ـ ادریبهشت...) نام وخصائل امشاسپندان دراعتقادات مذهبی ایران قبل اززمان زرتشت سابقه دارد و تشابه آنان با خدایانی که هندیان قدیم می‌پرستیده‌اند محرز و قابل بررسی است. از نظر تاریخ ادیان مقایسه‌آنان با فرشتگانی که در ادیان‌یهودی‌ـ مسیحی و اسلام ازآنان نام رفته جالب توجه است .

ایزدان به‌معنی موجودات‌قابل‌ستایش (yazata ازریشهٔ‌ـyaz): پس‌ازاهورامزداوامشاسپندان ایزدانی قرار دارند که موجوداتی آسمانی هستند و به‌مانند امشاسپندان عامل اجرای اوامر اهورامزدا می‌باشند . تعداد ایزدان بیشمار است در اوستا (یشت ٦.۱) آنانرا صدها هزار می‌دانند اما در متون اوستائی فقط درحدود چهل تای آنها نام برده شده است .

ایزدان به‌دوگروه‌آسمانی وزمینی تقسیم می‌گردند. درراس ایزدان آسمانی اهورامزدا قرار دارد (بزرگترین و بهترین ایزدان) و زرتشت برتر از همهٔ ایزدان زمینی‌است. برخی ازایزدان روح محافظ‌آفتاب، ماه، ستارگان‌آسمان،زمین، هوا،آتش وآب‌هستند وبرخی‌دیگرخصائلی‌مانندپیروزی، تقدس، حقیقت، راستی، صلح، سلامت ،

و غیره را محافظت می‌نمایند . زرتشتیان در آداب نیایش با دعا و قربانی ایزدان را پرستش می‌نمایند و در مراسم نیایش و عبادت آنها را دعوت می کنند .

اهریمن ـ انگرمنیو Angra Mainyu روح شریر و ناپاك: یکی‌ازدوعنصری است که درابتدای خلقت به‌وجودآمده (یشت ۴۵.۲) و با مرك و نابودی و ویرانی ودروغ به مخالفت باروح مقدس و پاك سپنت منیو Spənta Mainyu پرداخته است.اما درمتون متأخر زرتشتی وی رامستقیماً درمخالفت با اهورامزدا ونبرد با پدیده‌های الهی وی می بینیم . اهریمن در رأس گروهی از دیوان واهریمنان که عوامل خرابکار او هستند قراردارد. وی اژی دهاك را بوجود آورد تا جهان اش (راستی وعدالت) را از بین ببرد (یشت ۹.۸) با تولد زرتشت و رشد او اهریمن از جهان فراری شد (یشت ۱۷.۱۹)هم چنان که اهورامزدا و امشاسپندان گروهی مرکب از هفت عنصر حیات بخش و نورانی را تشکیل می‌دهند اهریمن نیز شش دستیار دارد (دینکرت ۹.۲۱.٤) که به‌مخالفت با امشاسپندان و نبرد با پدیدهٔ های مینوی‌آنان برخاسته‌اند . آنان عبارتند از: اك منه Aka mamah- ایندرا Indra - سور Sauru نانگهثیا Nānghathya - توروی Taurvi و زریچZairichاین اهریمنان همراه با دیوخشم به اشاعه دروغ و نیرنگ و خرابی و جنگ با راستی می‌پردازند .

باکتری ـ باکتریا Bactria بلخ کنونی‌است که درشمال افغانستان واقع است . سرزمینی است پهناور محدود به هندوکش از جنوب و رود سیحون از شمال . در سال ۲۵۰ ق م سلسله‌ای یونانی ـ بلخی درین ناحیه بنیان گذارده شد اما اقوامی ایرانی در سال ۱۳۰ ق م آن سلسله را برانداختند .

برسم Barsom شاخه‌های انار یامفتول‌های نازك سیمین یا مسین که بهم می بندند و درمراسم و تشریفات یسنا و ویسپرد و وندیداد به‌کار می برند . بنا بر هریك از تشریفات تعداد برسم کم یا زیاد می‌شود. (فره وشی : فرهنگ پهلوی)

برسم‌شاخه‌های باریك بی گره باشد به‌مقدار یك‌وجب که آن را از درخت هوم ببرند وآن درختی است شبیه به‌درخت گز و اگر هوم نباشد درخت گز والا درخت انار و رسم بریدن آن چنان است که اول کاردی که دستهٔ آن هم آهن باشد و آن را برسم

چین خوانند پادیاوری کنند یعنی پاکیزه بشویند و آب کشند پس زمزم نمایند یعنی دعائی که در وقت عبادت آتش و بدن شستن و چیزی خوردن می‌خوانند بخوانند و برسم را با برسم چین ببرند. پس برسم دان را نیز آب کشند و برسم‌ها را اندرون آن گذارند وهرگاه خواهند بدن بشویند یا چیزی بخورند یا عبادتی کنند یا نسکی از نسك های زند بخوانند چند عدد از آن برسم که بجهت آن کار و آن فعل معین است به‌دست گیرند چنانکه به جهت خواندن نسك وندیداد که یکی از نسکهای مشهور زند است سی و پنج برسم به‌دست گیرند و به‌جهت نسك یشت بیست و چهار برسم و هنگام بدن شستن و چیزی خوردن و عبادت کردن پنج برسم و چون یك بار نسك وندیداد خوانده شود آن برسم‌ها باطل گردد از جهت نسك‌های دیگر و افعالی که مذکور شد اختیار دارند خواهند با همان برسم‌ها عمل کنند و خواهند برسم تازه بدست گیرند و از شروط برسم بدست گرفتن بدن شستن و جامهٔ پاك پوشیدن است وصاحب فرهنگ جهانگیری گوید که این لغت را از مجوسی که در دین خود به‌غایت فاضل بود و اردشیر نام داشت و او را مجوسان موبد می‌دانستند و درعهد اکبر پادشاه از کرمان به‌هندوستان آمده بود تحقیق نمود. (برهان قاطع)

بندهشن به معنی «اساس آفرینش» کتابی است که می‌توان آنرا به ٤٦ فصل قسمت نمود ودر بارهٔ اهورامزدا ـ اهریمن ـ خلقت روز و هفته و ماه ـ تکوین آفرینش ـ خلقت ستارگان ـ اصطلاحات نجومی ـ کوهها وزمین ـ دریاها ـ مخلوقات اهریمنی وغیره صحبت می‌دارد. آنکیتل دوپرون فرانسوی درسال ۱۷۳٤ در سورات هندوستان از روی اصل آن کتاب نسخه برداری کرد و برای اول بار در سال ۱۷۷۱ ترجمهٔ آنرا در پاریس به‌طبع رسانید. بعدها اصل نسخهٔ مزبور توسط راسموس راسك دانمارکی همراه با آثار دیگر پهلوی واوستائی به کپنهاك آورده شد که حالیه در کتابخانهٔ سلطنتی دانمارك نگاهداری می‌شود. تقریباً درسال ۱۸۷۰ نسخهٔ کاملتری از بندهشن ازیزد به‌دست آمد. این دو نسخه با یکدیگر تفاوت هائی دارد و اضافات و افتادگی هائی در هر یك نسبت به دیگری دیده می‌شود. از لحاظ تاریخی ارتباط بین این دونسخه معلوم نیست.

بین‌النهرین نواحی بین دجله و فرات (در عراق کنونی) و مهد تمدنهای کهن ملت هائی چون سومری‌ها ـ اکدها ـ بابلی‌ها وآشوری‌ها می باشد.

جمشید – جم ییم Yim (هندی Yama): جم فرزند ویوهونت Vīvahvant پادشاهی بودکه برجهانی پرازخوشبختی ودنیائی که درآن همه درجوانی می‌زیستهاندو بامرگ آشنا نبودند حکمروائی می کرد. وی‌از فره ایزدی برخوردار بود (یشت ۵ – ۹.۴) بسوی آناهیتا قربانی نمود تا سلطنت جهان را بدست آورد و تمام‌خوبی‌ها را از تجاوز دیوان حفظ می‌نمود (یشت ۲۶–۵.۲۵) جم برهمه چیزجهان فرمانروائی داشت ودرزمان وی‌سرما وگرما مرگ و پیری و رشک و حسد وجود نداشت. اما پس ازآنکه‌وی گناه کرد و دروغ گفت فره‌ایزدی سه‌بار به‌صورت مرغی از او جدا شد (یشت۴٤–۱۹.۳٤) باراول به‌مهر بار دوم به‌فریدون و بارسوم به‌گرشاسپ رسید. جم پریشان گرد جهان می گشت تاآنکه سپیتورا spityura وی را با اره‌ای به‌دونیمه کرد.

توصیفی که در اوستا دربارهٔ جهانی که جم درآن فرمانروائی داشته می‌بینیم با وصف جهان مینوی و دنیای بعد از رستاخیز که مرحلهٔ نهائی حیات انسان است مشابهت دارد.

در متون ودا ییما اولین پدر نوع انسان واولین کسی است که می‌میرد وراه جهان مرگ را به‌زندگان نشان می‌دهد و در همان‌جا فرمانروائی می کند.

چینوات (پل) Cinvāt به معنی «جدا کننده» و در اعتقادات زرتشتیان پلی است که جهان خاکی را ازجهان نادیده جدا می کند ودرروی‌آن مراسم داوری انجام می گیرد. پس‌از آنکه روح سه روز در محل مرگ بسربرد روز چهارم برای داوری روانهٔ پل چینوات می‌گردد. روی پل چندین‌سگ محافظ قراردارند که ارواح نیکوکاران‌را درگذشتن از آن کمک‌می‌نمایند. علاوه برآنان «سروش» والهه باد «وایو»ی خوب نیز به‌کمک‌آنان می‌شتابند. برای ارواحی که در زندگی زمینی‌آداب مذهبی خود را انجام داده باشند پل به‌اندازهٔ یك فرسخ فراخ و قابل عبور می‌شود. اعمال ورفتار نیك انسان به‌صورت دختری بسیار زیبا به استقبال روح می‌آید (دینکرت ۸۱) و از بهشت بوهای خوش به‌مشامش می‌رسد. درمورد گناهکاران‌کار برعکس است. پل چون تیغهٔ تیزی بران وغیر قابل عبور می‌شود و ارواح دیوان‌آن روح را به‌جهنم می کشانند. اعمال وگفتار وپندار زشت اوبسان دختر کریه‌المنظر به‌دیدار او می‌شتابند وروح موردآزار وعذاب بی‌شمار قرار می‌گیرد.

دینکرت محل پل چینوات را از فراز کوه البرز تا قله دایتی Dāītī در ایران ویج معین کرده است.

خورنه، خوره، فره‌ایزدی Khvarnah به‌معنی‌اصل بهره‌مندی از نیکی‌وخوبی‌وموهبت‌و بخشش الهی است. این لغت در زبان‌آسی فرن Farn به‌معنی سعادت خوشبختی وصلح می باشد درگاتها این لغت را یك بار و درحالت جمع پیدا می کنیم (یشت۵۱.۱۸) . در متون زرتشتی متأخر خوارنه اغلب با «رائی» یعنی «ثروت» قرین آمده که هردو در اختیار ایزدان است و توسط آنان ارزانی می گردد . اهورامزدا نیز صاحب این « بخشش » و «ثروت» است (یشت۱۲.۱) و میترا از جمله ایزدانی است که با دادن « فره و بخشش و موهبت» مردم را در زندگانی یاوری می نماید.

به‌طور کلی فر پرتوی از لطف ایزدی است کـه یاری بخش مومنان است . این فر به‌صورت گوسفندی به‌دنبال اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی روان بود و در پرتو این فر ایزدی بود که وی به‌پادشاهی و قدرت و کامیابی رسید . در اوستا فر به پیکر مرغی معرفی شده و در پادشاهی جمشید می بینیم فره ایزدی سه‌بار به‌صورت مرغی از او به‌دررفت و وی در پیش دشمنان ناتوان شد .

دینکرت یا اعمال دینی: مجموعه‌ای است ازآداب و رسوم و سنت‌ها و تاریخ و ادبیات زرتشتی و مشتمل بر۹ کتاب می‌باشد . برطبق مندرجات قسمت آخر کتاب سوم مؤلف آن آتور فرنبغ موبد زرتشتی است که درزمان خلیفه مأمون (۸۱۳-۸۳۳م)می‌زیسته وآتورپات پسر همت تألیف آنرا به‌اتمام رسانده است . اول بار در سال۱۰۲۰ میلادی کتاب سوم تا نهم دینکرت در بغداد یـافت شد ولی ابتدا و انتهای آن در دست نیست . دینکرت در سال ۱۷۸۲ از یزد به هندوستان فرستاده شد تا مورد استفادهٔ پارسیان هند قرار گیرد. پس از آنکه کتاب عودت داده شد مقدار زیادی از اوراق‌آن گم شده بود. تمام نسخی که در هندوستان ازروی این کتاب تهیه شده فاقد اوراق مزبوراست. همانطورکه گفته شد مندرجات این کتاب شامل مسائل مربوط به‌امور مذهبی و خلاصه‌ای از ۲۱ نسك اوستا ومطالب مربوط به‌آخرت است و ۱۶۹۰۰۰ لغت پهلوی دربردارد .

دهمان آفرین آفـرین و نیایش و دعای پرهیزکاران و آن بر دو نوع است نیایش فکری و نیایش‌ذکری . نیایش ذکری نیرومندتراست و نیز نام فرشته‌ایست‌که دعا را به‌اجابت می‌رساند . (فره‌وشی : فرهنگ پهلوی)

... فرشته‌ایست نمایندهٔ دعا و آفرین و درود یك پارسا. در بندهشن بزرگ دهمان آفـرین فرشته‌ای تعریف شده که دعا را به هدف اجابت می‌رساند . آفرینگان

دهمان به معنی دعای پاکان و نیکان است که ازیسنا ۶۰ و پاره‌های ۲ـ۸ برداشته شده واین دعا درروز چهارم ودهم و سی‌ام ودر سرسال پس ازوفات کسی خوانده‌می‌شودبرخی ازدانشمندان پارسی این‌یسنارا تندرستی نیزنامیده‌اند. (پورداودخرده‌اوستا ص ۲۲۹)

زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی دسته‌ای از زبانهای هند و اروپائی است. حدود جغرافیائی این زبانها و لهجه‌ها از شمال کوههای قفقاز و صحراهای آسیای مرکزی از جنوب خلیج فارس و دریای عمان از مغرب ارمنستان و بین‌النهرین و از مشرق افغانستان و فلات پامیر را شامل است. این زبانها را برحسب قواعد دستوری وآوائی به دوگروه تقسیم می‌نمایند گروه غربی وگروه شرقی.

گروه غربی زبانها و لهجه‌های ایرانی شامل: فارسی باستان ـ مادی ـ پهلوی ـ پارتی‌ـفارسی امروزی‌ـ ولهجه‌هائی‌مثل کردی ـ لری ـ بلوچی ـ تاتی ـ طالشی و سایر لهجه‌های سواحل جنوبی دریای خزر و سرزمین‌های مرکزی و غربی ایران می‌باشد.

گروه شرقی زبان‌های سغدی‌ـسکائی‌ـخوارزمی‌ـآسی ولهجه‌های پشتو‌ـیغنابی (بازمانده سغدی) و لهجه‌های فلات پامیر را شامل است.

زبان اوستائی از لحاظ موطن زبانی شرقی است اما خصائص گروه غربی زبانهای ایرانی را نیز در بردار لذا به اشکال می‌توان آنرا به یکی از این دو دسته منسوب‌داشت. زبان‌های ایرانی‌را ازنظر تحول و دگرگونی می‌توان به‌سه دسته‌تقسیم نمود: زبانهای ایرانی کهن ـ زبان‌های ایرانی میانه وزبانهای ایرانی کنونی. زبانهای ایرانی‌کهن و میانه امروزه زبانهائی مرده هستند و آشنائی ما باآنها از طریق سنگ نبشته‌ها و متون بازمانده است.

زبانهای **ایرانی کهن** عبارتند از:

۱ـ **فارسی باستان**: که‌آثارآن در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی به‌خط‌میخی در دست است.

۲ـ **اوستائی**: که کتاب‌مقدس زرتشیان‌اوستا بدان‌زبان‌موجوداست. گاتها کهن ترین قسمت‌اوستاست. خطی که این‌زبان بدان‌نگاشته‌شده درعهد ساسانیان ازروی خط پهلوی‌اختراع گردیده است. زبان‌مادی که بدان‌ازطریق کلمات وجملاتی که ازین زبان در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی آمده دسترسی داریم. دیگر زبان قوم اسکیت‌ها (سکاها) ـ سغدی ـ خوارزمی ـ پارتی زبانهائی است‌که درنواحی شرقی وشمالی فلات ایران رایج بوده و از صورت‌کهن آنها مدارکی در دست نداریم.

زبانهای ایرانی میانه عبارتند از :

۱ - زبان پارتی - زبان مردم پرثوه یعنی قوم پارت واقوامی که در شمال شرقی ایران می‌زیسته‌اند . این‌زبان دراصطلاح زبان شناسان به‌پارتی یاپهلوی اشکانی معروف است . از لحاظ زمانی این زبان قبل از پهلوی ساسانی وجود داشته اما کم کم که با تشکیل سلسله ساسانی و گسترش حدود حکمروائی آنان زبان پهلوی نیز قوت و شوکت می‌یافت زبان پارتی تحت نفوذ پهلوی ساسانی یعنی لهجهٔ ایالت فارس قرار گرفت و خصائص خود را از دست داد . زبان شناسان این امر را در اواخر قرن سوم میلادی محتمل می‌دانند . هیچ یك از زبانها و لهجه‌های موجود ایران را نمی‌توان دنباله و بازماندهٔ زبان پارتی بشمار آورد و باید آن زبان را کاملا مرده تلقی کرد . از این زبان به خط آرامی و مانوی آثاری در دست داریم - کتیبه‌های شاپور اول در نقش رستم و کتیبه نرسی در پایکولی - نیز دارای روایت پارتی است .

۲ - زبان پهلوی یا فارسی میانه زبانی است که پس از فارسی باستان در سرزمین ایران متداول شد و از لحاظ زمان و تغییرات زبان شناسی بین فارسی باستان و فارسی امروزی قرار دارد . این زبان را به سبب آنکه زبان رسمی دربار ساسانیان بوده است پهلوی ساسانی نیز خوانده‌اند . کلمهٔ پهلوی از لفظ پرثوه - Pārsava می‌آیدکه نام سر زمین‌های شمال ایران یعنی خراسان و نواحی اطرافآن بوده است. این لفظ بعدها به پلهو و به قاعدهٔ قلب به پهلو یافته و«یا»ی نسبت بآن داده شد و بصورت پهلوی‌یعنی مربوط ومنسوب به پهلو (= پرثوه) درآمد . طبعاً این زبان باید خصائص‌گروه شمالی زبانهای غربی ایران را داشته باشد حال‌آنکه تقریباً تمامی آثار پهلوی که امروزه در دست است معرف زبانهای جنوب غربی یعنی زبان نواحی پارس و دنبالهٔ زبان فارسی باستان است . به دقت نمی‌توان گفت که زبان پهلوی از چه موقع در ایران قوت گرفت زیرا زبان چیزی نیست که با یك تحول و یا در مدت کوتاهی از بین برود و جای خود را به زبان دیگری بدهد بلکه قرنها زمان لازم است تا تطور و دگر گونی زبانی بدان صورت کاملا متفاوتی از اصل خود بدهد . با اینهمه می‌توان ابتدای این زبان را از قرن چهارم قبل از میلاد دانست و دورهٔ نضج و شوکت‌آنرا درزمان اشکانیان تااواخر ساسانیان یعنی قرن پنجم میلادی بشمار آورد . این زبان بتدریج تغییر شکل داد و صورتهای ساده‌تری پیداکرد تا در طی قرنها تطور بصورت فارسی کنونی درآمد .

خطی که برای نگاشتن زبان پهلوی بکار می‌رفته اقتباسی از خط آرامی بوده است که دارای پیچیدگی‌ها و اشکالاتی است و خواندن آثار پهلوی را مشکل می‌سازد. در تمام آثار پهلوی هزوارشهای آرامی بکار رفته (نگاه کنید به ذیل هزوارش). قسمتی از آثار پهلوی نیز به خط مانوی در کشفیات تورفان بدست آمده که اقتباسی است از خط سریانی و این آثار بدون هزوارش است. خط کتیبه‌های پهلوی با خط کتابها و متون اندکی تفاوت دارد.

آثار بازمانده به زبان پهلوی به سه گروه تقسیم می‌گردد:

۱ ـ کتیبه‌های زمان ساسانیان از جمله کتیبهٔ شاپور اول در نقش رستم و در حاجی‌آباد ـ کتیبه‌های کرتیر موبد زرتشتی نزدیك نقش رجب و نقش رستم و کتیبه پایکولی و غیره.

۲ـ سکه‌ها ومهرها وسفال نوشته‌های باقی مانده از زمان ساسانیان که شامل نام‌های گوناگون است.

۳ـ کتب ورسالات متعدد که‌سوای ترجمه‌های اوستا به‌پهلوی شامل کتب دینی و اخلاقی مانند دینکرت ـ بندهشن ـ روایات پهلوی ـ منتخبات زاتسپرم ـ رسالات منوچهر ـ ارتای و یراف‌نامك ـ جاماسب نامك و چندین کتاب و رسالهٔ دیگرست. آثار غیرمذهبی نیز به‌زبان پهلوی وجود دارد ازجمله: ایاتکار زریران ـ شهرستانهای ایران ـ درخت آسوریك ـ کارنامهٔ اردشیر بابکان ـ و غیره.

برای اطلاع بیشتر ازآثار بازماندهٔ پهلوی نگاه کنید به: فریدون وهمن: زبان پهلوی و آثار آن فرهنگ ایران زمین جلد ۱۲ ۱۳۴۳ و مقالهٔ جامع دکتر بویس: Mary boyce : *Middle Persian literature* در Handbuch der orientalistik جلد چهارم ۱۹۶۸.

۳ ـ زبان **سغدی** زبان رایج در سمرقند و بخارا و آسیای مرکزی بوده و زمانی تا چین نیز نفوذ داشته است. خط سغدی نیز مانند خطوط پهلوی و پارتی مقتبس از خط‌آرامی با هزوارشهای متعدد بوده است. از آثار باز ماندهٔ سغدی بیشتر آثار بودائی و مانوی ومسیحی بدست افتاده. این زبان احتمالا تا قرن یازدهم میلادی هنوز در بعضی جاها رایج بوده است. یغنابی که‌امروزه لهجهٔ مردم یغناب در یکی از دره‌های زرافشان است از بقایای سغدی بشمار می‌آید.

۴ـ سکائی یا **ختنی** زبان سکائیان است که زمانی بر جنوب شرقی کاشغر تسلط داشتند. آثار بدست آمده از این زبان مربوط به قرون هفتم تا دهم میلادی

است و شامل افسانه‌ها و قصص و آثار مذهبی می‌باشد .

۵ ـ زبان خوارزمی این زبان تا قرن چهاردهم میلادی در خوارزم رواج داشته و سپس جای خود را به فارسی و ترکی داده است . آثار بدست آمده عموماً به خطعربی‌است که‌اغلب بواسطه نداشتن اعراب و بی‌دقتی‌در نقطه‌گذاری کارخواندن‌آنها به اشکال صورت می‌پذیرد .

زبانها و لهجه‌های ایرانی کنونی :

زبانها ولهجه‌هائی است که امروزه متداول است. درگروه غربی باید : فارسی امروزی- بلوچی - کردی ولهجه‌های متعدد سواحل دریای‌خزر وفلات مرکزی‌ایران - تاجیکی - لری - بختیاری و غیره را نام برد . گروه شرقی شامل آسی (با دو لهجهٔ دیگور و ایرون) - یغنابی (بازماندهٔ سغدی)- پشتو(با لهجه‌های وزیری -آفریدی - قندهاری و غیره) - و لهجه‌های فلات پامیر (شامل وخانی - شغنانی - یزغلامی - مونجی - یدغه - پراچی) می‌باشد .

زرتشت در اینجا به یکی از افسانه‌هائی که در مورد زرتشت و حیات او گفته شده اشاره می‌نمائیم. درزرتشت نامه که درقرن سیزدهم توسط زرتشت بهرام سروده شده برمبنای یك متن پهلوی چنین حکایت می کند : ابتدا اهورامزدا روح زرتشت را وارد درختی کرد و چند سال بعد گاوی از برگهای آن درخت خورد . صاحب گاو از شیر او آشامید و زنش از او زرتشت را حامله شد . زن پس از پنج ماه خواب دید که ابر سیاهی بر فراز خانهٔ آنان پدیدار گشته و موجود زیانباری که از آن ابر پائین افتاده بود طفل را از شکم مادر بیرون کشیده و می‌خواست او را نابود کند . مادر وحشت‌زده فریاد کشید اما زرتشت به او اطمینان داد که کسی نمی‌تواند به او صدمه‌ای بزند . بعد کوهی درخشان پدیدار گردید و ابر سیاه را از بین برد . جوانی با روی درخشان درحالی که دریك دستش‌شاخه‌ای به منزلهٔ فره‌ایزدی و دردست دیگرش‌کتابی داشت از کوه پائین‌آمد فرزند را به مادر پس داد و به او گفت که این طفل پیغمبر و برگزیدهٔ اورمزد خواهدشد. هنگام‌تولدزرتشت به‌صدای بلندخندید. یکی ازمغان از شنیدن این خبر به قصد کشتن او شتافت اما دستش که شمشیر را برکشیده بود خشك شد . بعد فرمان داد تا او را در آتش و نفت بسوزانند . اما آتش برزرتشت سرد شد . چندین بار دیگر نیز زرتشت به طور معجزه‌آسائی از کام مرگ رهائی یافت . در سن پانزده سالگی زرتشت کارهای دنیائی را رهاکرد و به عبادت و کمك به مردم پرداخت

در سی سالگی روزی با جمعی از همراهان خود بدون قایقی از رودخانه گذشت و فقط کف پایش تر شد. سپس فرشته بهمن بر او پدیدار شد و از او خواست که چشمانش را ببندد. زرتشت چشمان خود را بست و پس از آنکه آنها را گشود خود را در محلی بهشتی یافت. فرشتگان بدو درود فرستادند و وی با خدا صحبت کرد خداوند اهریمن و حوزه فرمانروائی او را نیز به زرتشت نمود و اهریمن زرتشت را از مداخله در کارهای خود بر حذر داشت. سپس اورمزد اوستا را به زرتشت داد و به او فرمان داد که آنرا برای شاه ویشتاسپ بخواند. زرتشت به دربار شاه رفت و دین جدید را بر وی عرضه نمود. علمای دینی به مخالفت با او برخاستند و به عنوان معجزه چهار بار بر سینهٔ وی فلز مذاب ریختند اما وی هرگز صدمه ندید. سپس با روحانیون دربار بحث کرد و آنان را مجاب ساخت. علما حیله‌ای ساختند و شاه زرتشت را زندانی نمود. اما زرتشت با معالجهٔ اسب محبوب شاه از زندان رها شد. شاه و خاندان او به زرتشت ایمان آوردنـد سپس وی به تبلیغ دین خود در بین ایرانیان ویونانیان و هندیان پرداخت. به اختصار نقل از: Dahla : *History of Zoroastrianism*

زروان Zurvan با آنکه در گاتها (یسنا ۳۰.۳) دربارهٔ دو عنصر همزاد اولیه که معرف خیر و شر در گفتار و کردار و پندارند سخن گفته شده اما در آثار زرتشتی نکته‌ای که به صراحت اعتقاد به زروان را به عنوان خدای اولیه و خالق خیر و شر معرفی نماید نمی‌یابیم. احتمالا اعتقاد به زروان در یکی از نسك‌های مفقودهٔ اوستا دامدات نسك ـ از منابع بندهشن ـ مندرج بوده است. از چندین قرن قبل از میلاد تا قرون دهم و یازدهم میلادی در آثار فلاسفه و مورخین و نیز در آثار مذاهبی نظیر مانویت و مهرپرستی اشارات و مطالبی در بارهٔ اعتقاد زرتشتیان به زروان مندرج بوده است. داستان مربوط به تولد دو عنصر خیر و شر از زروان ـ خدای زمان ـ آنطور که از مراجع غیر زرتشتی برمی‌آید باین شرح است.

زروان خدای زمان نامتناهی آنگاه که هیچ چیز وجود نداشت مدت هزار ـ سال فدیه‌ها داد و قربانی‌ها کرد تا از او پسری به وجود آید و او زمین و آسمان و آنچه در آنهاست خلق نماید. پس از هزار سال که کوشش او به نتیجه‌ای نرسید در تحقق آرزویش به تردید افتاد که‌آیا پس از اینهمه فدیه‌ها پسری خواهم داشت یا نه؟ بر اثر این شك اهریمن در او بوجود آمد و اورمزد نیز بسبب فدیه‌ها که کرده بود در شکم او پدیدار شد. زروان چون بر این امر آگاهی یافت گفت هر یك از دو

پسرم خود را زودتر به من بنمایاند پادشاه جهان خواهد بود. اهریمن چون این راز را از برادرخود شنید شکم زروان‌را شکافت و نزد او حاضرشد. زروان اورا نشناخت و پرسید تو کیستی؟ اهریمن پاسخ داد من پسر تو هستم. زروان گفت پسر من درخشنده است و بوئی خوش دارد حال آنکه تو ظلمانی و بدبوئی. درین حال اورمزد متولد شد که صورتی درخشان و بوئی خوش داشت و زروان دانست که آن پسری است که برای او فدیه‌ها داده. زروان اورمزد را تقدیس کرد و گفت تا کنون من برای تو فدیه داده‌ام حال تو باید برای من فدیه بدهی. اهریمن از زروان پرسید مگر تو عهد نکردی که هر یك‌از ما نخستین بار به نزد تو آئیم او را به پادشاهی جهان برگزینی؟ زروان برای احتراز از بد عهدی وی را برای نه هزار سال فرمانروای زمین ساخت و گفت بعد از نه هزار سال پادشاهی جهان از آن اورمزد خواهد بود و هر چه اراده کند همان خواهد شد. پس اهریمن و اورمزد شروع به خلق موجودات خود نمودند. اهریمن بدی‌ها و پلیدی‌ها را بوجودآورد و اورمزد نیکی و راستی را.

سدره زیر پیراهنی سفیدی است که هر دختر و پسر زرتشتی باید آنرا طی مراسمی که سدره‌ـ پوشان نامیده می‌شود در برنماید. در همین مراسم کستی (نگاه کنید به ذیل کوستی) توسط موبدی بر کمر طفل بسته می‌شود.

سوشینت ــ سوشیانس سوشیانت **Saošyant** موعود کلی زرتشتیان است که در آغاز رستاخیز از تخمهٔ زرتشت متولد می‌شود اجساد مردگانرا برمی‌انگیزاند وآنانرا آمادهٔ حیات ابدی که سراسر روشنی و پاکی است و در آن فقط اهورامزدا سلطنت خواهد داشت (وهوخشثر Vahu xšaathra یشت ۱ ۱ ۵ ۲ ۲ ۴ ۸ ۴۸)می نماید. برطبق‌افسانه‌های مندرج در متون پهلوی از زرتشت سه تخمه در دریاچهٔ کنس **Kans** نگاهداری شده و از هزارهٔ سوم قبل از رستاخیز نهائی در ابتدای هر هزار یکی ازآنان برای رهائی بشریت از چنگال اهریمنان از دختری که در آن دریاچه آب تنی می کند متولد شده و به اصلاح دین می‌پردازد اما مهمتر و بزرگتر از همه سوشیانت است که رستاخیز را به وجود می‌آورد. نام سوشیانت به «موعود و نجات‌دهنده» ترجمه‌شده ولی مترجمین متون پهلوی آنرا «سودمند، سود رساننده» ترجمه نموده‌اند که صحیح‌تر به نظر می‌رسد. وی بدن انسانها را از خاك بر می‌خیزاند پس از آن همهٔ انسانها باید سه روز متوالی آزمایش و تنبیه نهائی را که گذشتن از فلز مذاب باشد متحمل گردند. آنان که پاك و نیك هستند از این مجازات رنجی نمی‌بینند و فلز مذاب برای

ایشان چون شیر گرمی خواهد بود گناهکاران با تحمل این عذاب از پلیدی گناه پاك شده و قابلیت و شایستگی زندگی و ورود به جهان پاکی نهائی را می‌یابند. اکنون سوشیانت باید بدن انسانها را نیز فنا ناپذیر و جاودانی نماید. برای این کار وی گاوی که هدهینس Hadhayans نام دارد قربانی نموده و از چربی آن عصارهٔ هوما را بدست می‌آورد و با چشاندن آن به مردم ایشان را جاودانی می‌نماید. آنها که در سنین کهولت مرده‌اند بصورت چهل ساله‌ها خواهند شد و آنان که در کودکی وفات یافته‌اند به شکل پانزده ساله‌ها در خواهند آمد. در تمام این احوال اورمزد و یاوران آسمانی او با اهریمن و همکارانش در نبرد بوده و شکست نهائی به‌آنان وارد می‌آورند پس از آن همه مردم جهان درخوشی و سرور ابدی بسر خواهند برد. (به اختصار نقل از دینکرت و بندهشن.)

بنابر اعتقادات قدیمی زرتشتی اهریمن نیز عنصری است و طبعاً فنا ناپذیر لذا باید قبول کرد که در این مبارزهٔ نهائی اهریمن بکلی نابود نمی‌شود بلکه ضعیف و بی‌قدرت خواهد شد.

کاسی‌ها Kassites مردمی بوده‌اند که در نواحی مرکزی زاگرس (لرستان کنونی) سکنی داشته‌اند. این قبایل بابل را فتح کرده و از قرن ۱۶ تا ۱۲ قبل از میلاد بر آنجا حکومت نمودند.

کوستی کوستیك ـ کستی ـ کشتی Kūstīk بند مقدسی است که زرتشتیان بر کمر بندند و آن ریسمانی است که از ۷۲ رشته پشمی بافته شده و زرتشتیان و پارسیان آنرا سه دور به دور کمر پیچیده با چهار گره می‌بندند (فره‌وشی فرهنگ پهلوی)

.... کشتی ازهفتادودو نخ ازپشم سفید گوسفند است. این کمربند باید بدست زن موبدی بافته شود هفتادو دو نخ به شش رشته قسمت شده و هر رشته دارای ۱۲ نخ است. عدد هفتاد ودواشاره است به ۷۲ فصل یسنا که مهم‌ترین قسمت اوستاست. دوازده‌اشاره است به دوازده ماه سال و شش اشاره است به شش گهنبار که اعیاد دینی سال است. آن را سه بار بدور کمربندند بمدد سه اصل مزدیسنا که اندیشه نیك، گفتار نیك، و کردار نیك باشد. در دور دوم دو گره در پیش ودردور سوم که‌آخرین دوره است دو گره دیگر در پشت می‌زنند. برای این چهار گره نیز در باب دهم صد در نثر آمده که هر گرهی اشاره به چیزی است از اینقرار: در گره اول گواهی

می‌دهند به هستی خدای یگانه . در کره دوم گواهی می‌دهند که دین مزدیسنا بر حق و فرستادهٔ اهورامزداست . در کره سوم گواهی می‌دهندکه پیغمبری زرتشت سپنتمان. در کره چهارم گواهی می‌دهند به اصول مزدیسنا که اندیشه نیك و گفتار نیك وکردار نیك باشد . بندی که در مراسم دینی به دور شاخه‌های برسم بسته می‌شود نیز امروز کشتی نامیده می‌شود و با همان آداب به دور برسم‌ها بسته می‌شود . خاقانی آورده :

ریسمان سبحه بگسستند و کستی بافتند

گوهر قندیل بشکستند و ساغر ساختند

(خرده اوستا ـ پورداود)

کوشان نام سلسله‌ایست پادشاهی که مردمی ایرانی به‌همین نام درقرن اول میلادی بنیادنهادند. حدود امپراطوری وسیع قوم کوشان افغانستان امروزی قسمت اعظم هندوستان و قسمتهائی از روسیه وترکستان چین بوده است .

گاهنبار ـ گهنبار ـ گاسانبار gāsānbār .. گهنبارجشن‌های ششگانه دینی است که در طول سال برپا می‌شود . این جشنها به فاصله‌های غیر متساوی از همدیگر دور می باشد از این قرار : گهنبار میدیوزرم (اوستائی maidyōi zarəmya) درچهل و پنجمین روز سال . گهنبار میدیوشم (اوستائی maidyōi. šam) درصد و پنجمین روز سال. گهنبار پتیه شهیم (اوستائی paitiš. hahya) در صدو هشتادمین روز سال . گهنبار ایام‌سرم (اوستائی ayāthrima) در دویست و دهمین روز سال . گهنبار میدیارم (اوستائی maidyāirya) در دویست و نودمین‌روز سال . گهنبار همسپتمدم(اوستائی (hamasPadmaēdya) در سیصد و شصت و پنجمین روز سال واقع می‌شود . جشن هریك از این گهنبارها پنج روز به طول می کشدآخرین روز مهمترین روزآن است . بنابر سنت دینی هر یك از گهنبارها هنگام آفرینش یکی ازآفریدگان اهورامزداست. در گهنبار میدیوزرم آسمان در میدیوشم آب در پتیه شهیم زمین در ایاسرم گیاه در میدیارم جانوران و در همسپتمدم مردمان آفریده شدند . هریك از گهنبارها پنج روز به طول می کشد بنابراین در اردیبهشت ماه از یازدهم تا پانزدهم ماه جشن میدیوزرم است . در تیرماه از ۱۱ تا ۱۵ جشن میدیوشم است در شهریور از ۲۶ تا ۳۰ جشن پتیه شهیم است در مهر ماه از ۲۶ تا ۳۰ جشن ایاسرم است در دیماه از ۱۶ تا ۲۰ جشن‌میدیارم استدراندرگاه (خمسه‌مسترقه) روزهای‌اهودگاه ،اشتودگاه، سپنتمدگاه،

وهوخشترگاه ، ووهیشتواشت‌گاه جشن همسپتمدم است . نظر به معنی لفظی این کلمات گهنبارها اساساً جشنهائی بود برای اوقات مختلف سال : میدیوزرم یعنی میان بهار و این جشنی است در نیمه بهار هنگامی‌که زمین سبزوخرم است . میدیوشم یعنی میان تابستان. پتیه‌شهیم یعنی دانه آور و از آن وقتی اراده شده که گندم رسیده و خرمن بدست می‌آید . ایاسرم یعنی برگشت و از آن هنگامی اراده شده که چوپان با گله خود از برای پیش آمد زمستان ازچراگاه تابستانی به خانه برمی‌گردد میدیارم یعنی میان‌سال. معنی همسپتمدم معلوم‌نیست این‌جشن اخیر که به‌فروهرها اختصاص‌دارد در هنگامی است که فروهرهای درگذشتگان از برای سرکشی بازماندگان خود فرود می‌آیند . (پورداود خرده اوستا)

لیدیا ناحیهٔ قدیمی آسیای صغیر و پایتخت‌آن ساردیس است . کوروش‌کبیرآن ایالت راضمیمه امپراطوری خود ساخت پس از غلبهٔ اسکندر لیدیا به دست سلوکی‌ها و سپس بدست سلسله پرگاموم pergamum و سرانجام به‌دست رومیان افتاد .

مذهب اکبری اکبر شاه ابوالفتح جلال‌الدین محمد (۱۵۴۲ - ۱۰۶۵) از بزرگترین پادشاهان مغول است که برهند حکمروائی نمود و به‌بسط قلمرو خود وایجاد اصلاحات فراوان پرداخت . با آنکه از سواد بی بهره بود به مسائل ادبی و علمی توجه خاص مبذول می‌داشت و پس از آنکه قدرت کامل در همهٔ امور بدست گرفت در سال ۱۵۷۹ خود را طی فرمانی معصوم ساخت و قدرت علمای دینی را محدود کرد . وی به تحقیق در ادیان مختلف توجه وعلاقهٔ فراوان داشت . محلی به‌نام عبادت‌خانه بنیاد کرد وازپیروان ادیان گوناگون برای بحث و مذاکره دعوت بعمل‌آورد . پس‌ازآنکه از هردیانتی حقیقتی و چیزی آموخت خود مذهبی بنام مذهب الهی بنیاد گذارد که مجموعه‌ای از تعالیم مذاهب گوناگون بود و امید داشت که بدین ترتیب اتباع خود را تحت یك‌دین واحدبیاورد اما به هدف نرسید وبا وفات اومذهب او نیز ازبین‌رفت .

مشی و مشیانه Mashyē ، Mashyānē یا مهری و مهریانه اولین پدر و مادر نسل انسان هستند که خود از تخمهٔ کیومرث بوجود آمده‌اند . بر طبق مندرجات بندهشن که افسانه خلقت رابه تفصیل بیان می‌داردکیومرث وجودی نیمه الهی است . وی فرزند اورمزد واسپندارمذ(زمین) می باشد شکلش گرد وبسان‌خورشید درخشان است .سی‌سال پس از آنکه اهریمن زمین رابا پلیدی‌ها وزشتیهای خود آلوده ساخت کیومرث‌وفات

یافت اما درهنگام مرگ ازتخمهٔ خود برخاك ریخت و پیشگوئی نمود که ازآن انسان پدیدار خواهد شد. در وقت معین مشی و مشیانه بصورت دو ساقهٔ ریواس از زمین روئیدند اما بعد صورت مرد و زنی به خود گرفتند و اولین زوج انسان را تشکیل دادند. آنان سه بار به طریق مختلف علیرغم میل اورمزدبا دروغ و ناسپاسی گناه کردند و تا پنجاه سال فرزندی نیافتند. پس از پنجاه سال دو فرزند توأمان دختر و پسری برای آنان بدنیا آمد. از بس فرزندان شیرین بودند هر یك یکی ازآنها را خورد. پس ازآن اورمزد شیرینی را از فرزند گرفت تا تخمهٔ انسان در جهان پایدار بماند.

(به اختصار نقل از بندهشن)

نسا به معنی مرده آمده که نقیض زنده باشد وبه لغت زند و پازند گوشت و استخوان مرده را گویند از آدمی و سایرحیوانات دیگر (برهان قاطع)

هزوارش در آثار بدست آمدهٔ پهلوی وپارتی تعدادزیادی هزوارشهای آرامی وجود دارد بدین معنی که لغتی به آرامی نگاشته شده ومفهوم فارسی ازآن افاده می گردیده است. کلمهٔ هزوارش بمعنی بیان داشتن شرح دادن و تفسیر نمودن است که همین معنی معرف خاصیت لغات هزوارش است. بکار بردن هزوارش بقایا و بازماندهٔ یك سنت تاریخی اززمان هخامنشیان بوده است. درامپراطوری وسیع هخامنشیان زبان آرامی زبان اداری و دادوستد و بازرگانی بود اما زبان رسمی و درباری کشور، زبان فارسی بود. احکام شاه و نامه‌ها و غیره به فارسی به کاتبان املاء می‌شد و کاتبان بلافاصله آنرا به آرامی بروی کاغذ می‌آوردند و شخصی که نامه را دریافت می کرد آنرا مجدداً به فارسی می‌خواند. پس از سقوط هخامنشیان این سنت و زبان آرامی بتدریج در ایران ازبین رفت اما بسیاری از لغات آرامی به همان کیفیت که معادل فارسی از آن افاده می‌شد در فارسی میانه باقی ماند و پس از آنکه خط یونانی که مدت کوتاهی درایران بکار برده می‌شد کنار گذاشته شد و خطوط پارتی و پهلوی از روی خط آرامی اقتباس گردید این لغات کماکان در نوشتجات آن دو زبان بصورت آرامی نوشته می‌شد امابه فارسی میانه (پهلوی یا پارتی) تلفظ و ادا می گردید.

این نکته را هم باید در نظر داشت که کلمهٔ هزوارش همواره نسبت مستقیم و صحیح با مفهوم فارسی خودندارد بلکه‌در بعضی مواردکاملامتفاوت است. هزوارشهای پهلوی و پارتی نیز با یکدیگر تفاوت دارند. لغات هزوارشی که در فارسی میانه و پارتی بکار رفته اقتباس از یك لهجهٔ قدیمی زبان آرامی است که در بابل بدان‌صحبت

می‌شده و کتیبه‌هائی که در قرون هفتم و ششم و پنجم قبل از میلاد در آن ناحیه نوشته شده معرف کامل آن زبان است .

از ناحیهٔ پارس مهد ساسانیان مقداری سکه به دست آمده که اولین آن در سالی بلافاصله پس از غلبه اسکندر مقدونی و آخرین آن در زمان اردشیر اول ضرب شده و از لحاظ زمانی معرف پانصد سال تاریخ ایران است مطالب روی سکه‌ها که به قرنها قبل از آغاز سلسله ساسانی مربوط می‌گردد به زبانی است که امروز آن را پهلوی ساسانی می‌خوانیم و لغات هزوارش روی سکه‌ها بخوبی روشن می‌سازد که روش نگاشتن لغات به هزوارش در پهلوی در زمان اشکانیان یا ساسانیان اختراع نشده بلکه قرنها قبل از آن رواج داشته است .

هوری‌ها Hurrians قومی هستند که در هزارهٔ سوم قبل از میلاد مسیح در نواحی شمال بین‌النهرین و حدود دریاچهٔ وان می‌زیسته‌اند. درهزارهٔ دوم قبل از میلاد با اقوام‌سامی که درسوریه و فلسطین زندگی می کردند در تماس و جنگ آمدند و در پایان هزاره دوم به سرزمین‌های خود بازگشته و در مغرب و جنوب دریاچهٔ وان استقرار گزیدند . زبانی مخصوص به خود داشته‌اند که نه سامی بوده و نه هند واروپائی و احتمالاً با زبان قوم اراتو ارتباط داشته است .

هیتی‌ها Hittites مردمی که درآغازهزارهٔ دوم قبل ازمیلاد درآناطولی مسکن گزیده وسلسلهٔ مقتدری بنیاد نهادند . پایتخت آنها بغازکوی بوده که در مشرق آنکارای کنونی قرار دارد .

فهرست‌ها

فهرست

اسامی ، اعلام ، جایها ، اصطلاحات مذهبی*

* پ = پاورقی

ن

ی

ازخوانندگان محترم تقاضا دارد قبل از مطالعه اغلاط زیر را اصلاح بفرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹	پاورقی	Parsa	Pārsa
۱۹	پاورقی	Raga	Rāga
۱۹	پاورقی	Hagmatana	Hagmatāna
۲۵	۱٤	نفوذو	نفوذ
۲٦	۱۳	اریوشین	اریوشن
۲۸	پاورقی	Inscritpion	Inscription
۳۲	۱٦	máry	márya
٤۲	۲۰	encomparaison	en comparaison
٤۹	۷	٤۳-۳٤	٤۳،۳٤
٤۹	پاورقی	mithra	Mithra
٥۱	٦	angra	Angra
٥٦	پاورقی	Jcques	Jaques
٥٦	پاورقی	Guillemain	Guillemin
٦۱	۱٦	کاسانیک یا	کاسانیک
٦۱	۱۷	stōt	Stōt
٦٥	۹	drugvan	drugvant
۷۳	پاورقی ۲	Disintegration	Disintegration....
۷۹	٦	اکمدئیچا	اکمدئیچا
۷۹	۱۰	Vāyi	Vāy i
۸٥	۱۳	حافظ و	حافظ
۹۳	پاورقی	(اضافه شود) :	M.Molé
۹٤	۱۰	اهورای	اهورا
۹٤	۱۱	اهو را	اهورای
۱۰۱	پاورقی ٤	Newyork	New York
۱۰۳	پاورقی ۹	پورشسب	پورشسپ
۱۰٤	پاورقی	Kai	KaJ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۸	٤	Kh^{u}uāhar_ēbavēt	Kh^{u}āhar_ā bvēt
۱۱۸	٥	hamdātastānīhi	hamdātastānīh_ī
۱۱۸	٥	Pat	pat
۱۱۸	۱٦	(تکرار سطر قبلی‌است لطفاً حذف بفرمائید)	
۱۱۹	۱۹	خوش[2]	خوش[1]
۱۱۹	پاورقی	(پاورقی ۲ لطفاً حذف شود)	۱ـ منظور بوی خوش ایزدی است. نگاه کنید به :
۱۲۰	۷	مهربانی	مهریانی
۱۳۱	۱۳	نذرها	نذرها و
۱۳٥	۸	آن‌ها را	آن‌ها
۱۳٥	۱۷	چیزتازه‌ای نیاموختند	(لطفا حذف بفرمائید)
۱۳۹	٤	کتیور	کتیور
۱٤۱/۱٤۰	٥/۲۱	بهاکاریا	بهکاریا
۱٤۲/۱٤۱	٦/۲۱	اودودا	اودوادا
۱٤۲	۱٦	زرتشتبان	زرتشتیان
۱٤۹	٤	آنان را	آنان را به‌احترام
۱٥۲	۷	(آفرینگان)	آفرینگان
۱٥۳	۱۹	یوردثرگر	یوژدثرگر
۱٥۳	۲۱	می گیرند	می گیرند .
۱٦۰	پاورقی	Prāhom	Prāhōm
۱٦۳	۲	آستین‌دراز	آستین دار
۱٦٤	۷	فرزردین	فروردین
۱٦٦	۱٥	خاکستر	خاکستر
۱۷۹	۱٤	یوژدثرگر	یوژدثرگردرآیند
۱۸۹	۱۱	فرینگان	آفرینگان
۱۹۰	۱٥	ادریبهشت	اردیبهشت
۱۹٥	۲٥	زبان مادی	زبان مادی
۱۹٦	۱٥	pārsava	parsava
۲۰۰	۱۹	Xšaathra	Xšathra
۲۰۱	۱۱	عنصر	عنصر
۲۰۲	۲	که	به
۲۰۲	۱۷	ایام	ایا